













Manuscript 119  
MS. PERS. 187

Ouvrage de Moya Ali  
Ekher Khan  
Mandé du Consulat de France  
à Paris

Les aventures de  
Maliboul

---

Écrit sur manuscrit  
ordre et fini le  
7 février 1915

---

20 Khar de papier  
120 Khar au verso

---

# سرگذشت محبوب

1.

بسم الله الرحمن الرحيم

کیش ازبهای نرستان در خانه تهنانشه شغول سطلاله بود نامگاه  
خیال مرا گرفت حشمت و جلالت دیرینه وطن عزیز را پیش چشمم گریخت  
و شجاعت امانی زمان سابق را که مردن بنام به از زندگی به ننگ را  
و در زبان و مظهر وجود خود نموده بودند با حالت و حمیت رجال  
حالیه ایران خاصه امانی آذربایجان متعایه نمودم که چنان در سرجبات  
خوابیده و در سنگهای نادانی مانده اند فوره از خرابی کار و تباهی مملکت  
کم شدن سر رشته به تصور خیال نیاورده دست به هم داده با نهایت  
جدت و شتاب تمام حبله کاهی نرین و با سگویی ترتیب داده منظرند که  
عروس وطن را تقدیم و اما دسوعود نموده وظیفه اسلامیست و وطن پرستی را  
بجای آورند یک اصل بردارست و ما را خار در سر و امان

سوک ما را می گیرند و با تم می نشیند و ما خامی ندیم و حساب یک شیم :  
 یک قوم را ز نارک برداشته تاج یکقوم را جواهر بند بر جبین  
 آه که سر ز ز نوک خامه ام آتش باید از اینجا که رنود شتابان  
 مضمم شدیم که مقام شوکت و جلالت و اقتدار قدیمه ایران را با ترسیم  
 این رساله با ادضاع حالیه ایران مقایسه علت ترقی آ زمان و  
 موجب نمکت و پریشانی کنونی وطن مقدس را گوش زواهل غیرت کنیم  
 فایده بواسطه فشار پوتیک و شدت ظلم ابواب سعادت بکلی  
 بروی انالی ایران خاصه آذربایجان سد و مطبوعات با تمام  
 قدغن و حقیقت کویان وطن عزیز دچار انواع زجر و شکنجه و عقوبت  
 متعدده شدند پس یقین دارم که با وجود این تضیق فعلاً مقصد بطمع و نشر  
 این رساله و بلکه هیچ مقاله و کتب مفیده نخواهم بود و اینجا از صاحبان



هست و ترقی خوامان وطن را نیز میسر خواهد بود قدمی در راه خلاصی وطن بر  
 دارند و قلمی روی کاغذ ندارند از اینجهت ممکن است اوضاع حالیه از منظر  
 محو و اولاد وطن از جدال پرستیک روس و انگلیس در عرصه ایران بی  
 اطلاع مانده و علت غائی اضمحلال قدرت دولت ایران را ندانسته آنها  
 هم مثل اسلاف و اجداد خود فرصت طلب را برای اتمام خود دوست  
 و آلت پرستیک اجانب گشته بتمام چاره جوئی نیانند از اینرو  
 خود اتم مقدّمات شرح حال خود را بطرز رومان عرض و در ضمن آنجه را که  
 از پرستیک ستواتره جاریه دول همجوار در ایران و در ماده ایرانیان  
 برای بعین دیده ام و بتمام تجربه رسانیده ام خاطر نکته بنیان و مخزن  
 وطن را آگاه و نظر جا بندگان نوع بشر را بسوی مطلوبت ایرانیان  
 جلب نمایم مقصود از ذکر و شرح حال نه خود ستائی و نه خود ستائى

است بکلیه غرض و مقصود و عهده این است که قارئین محترم بدانند که حقیر در این  
 مالک بنوده و طیفه خورنده حکومت یاریاستی نداشته در صورت لزوم  
 تمت تسلمی و تبریج نفعی پاک ندارم با جالین انجن سقد ایالتی  
 نیز بهیچ وجه رابطه و الفت نداشته یعنی کلیه حرکات ایشان را مخالف  
 مقام انسانیت و مدنیت و اسلاست میدیدم آشنائی و همکاری با  
 آن قوم بی شرف که علل آن در همین رساله ذکر خواهد شد و قارئین نیز  
 تصدیق خواهند نمود سانی و جدان و انسانیت خود و دشمنی بوطن و  
 مملکت می دانستم و با آن مجاهدین معلوم الحال یعنی دشمنان دین مقدس  
 و مروجین سیاست روسها پامال کننده حقوق ایرانیان شائسته  
 نمیخوابم اگر چه تندی و خشونت از مملکت تاریخ و مقاله نویسی دور  
 و بکلیه مرتکب آن دچار ملامت و تکریر ارباب بصیرت و دینت

است بهی است که طرنداران حقوق برت و جانبداران مجاهدین  
 بادینت حریت پرست در ابتدای مطالعه رساله زبان طعن و ملامت را  
 بسوی نویسنده باز و بکای طرندار استبداد و ظلم و یادش نرسد است تمام  
 خواند کافرم گبرم بودم هر چه ام شوکت ایران را طالب و خود  
 ایرانم آنانکه مجاهدین فی سبیل الله یعنی مقصودی بجز سعادت و ترقی  
 وطن در نظرند آشتند و شربت سعادت را با همین نیت پاک و  
 مقصود منزه نوش جان و دخی بر دل حایان اسلام و وطن غزیر کشته  
 رفتند کوی سعادت را بودند تمام منیع رشاد ترا که نصیب بر کس و ناکس  
 نیت درک و سر لوحه تواریخ انسانیت و تمدن را با اسامی خودشان  
 مذتب و مزین نمودند سعادت که جعبش در خزیره اشامل حال خود نموده  
 هزار مرتبه از مدح من و از تعریف زیدی بی احتیاجند



وقاین محترم با یک نظر دقیق درک خواهند کرد که حمله حقه کارنده راجع  
 به الواد و مجاهدین سرور و مسافر نکاست که در تحت نقاب شرطه پروری  
 میخوابند کلاهی برداشته بعد از تحصیل ثروتی بفرنگستان یا بر دهنه رفته  
 مشغول عیش و نوش و به ترصیه نفس اماره خود بپردازند و برای اجرای  
 مقصود میثوبه خودشان مرکب اینهمه جنایات و شایع شدند که قلم از  
 تحریر آن عار دارد چه بماند که نگردند دولت را منزعج و زاریان  
 علماء و دشمن غنی را فقیر فقرا را عاصی تجار را محتاج حکام را  
 محکوم بعبارت آخری چنان سیلی بر روی نازک و نازنین شرطه  
 زدند که تا اثر رنگ نیلی و ضربت آن طپا خچه ظالمانه از صورت  
 لطیفش محو نخواهد شد هر چه خواهم ناله پنهان کنم سینه ام تنگ آمد  
 سیکویدم فریاد کن خلاصه احوال و خیانت اکثر این مجاهد نمایان در

ذیل عنوان سیاسی واقدامات دیپلماتی روس و انگلیس درج و ذکر خواهد  
 شد و ثبت این جمله متعرضه درین محل از کثرت تأثر و تأسف است که  
 قلم گاهی سرکش میکند و مثل پدر پسر کم گشته و یا بلبل لاله دیران شده  
 دیوانه وار بر در می سیرند سچوید و بر گل می رسید میباید و یعقوب وار  
 یوسف خرد را با هزاران ناله بدون شکیبائی می خواهد و سخاوند شعر  
 ببلدان از بومی نوروزی بفریاد آمدند کم نایم از بلبلان نیز فریادی کنیم  
 صبر و شکیبائی برای درج مقالات در موقع و مقام خود ندارم  
 مقصود دوئی از ثبت حال خود این است بعد از یک قارئین محترم و نونما  
 وطن که چشم غیر متدان وطن در نظار اقدامات عالمانه و شجاعانه آنها  
 مکران و آخرین امیدشان در استخلاص وطن مقدس و در حفظ بضیة اسلام  
 بسته بوجود آنهاست بخوانند و بدانند که در عهد ما یعنی زمان منحو

استبداد و بربریت تحصیل علم و معرفت به چه اندازه شکل ناشرین راه حق و  
 حقیقت گویان یا سعادت و ترقی جوانان مملکت بچه اندازه دچار شکست  
 و در زیر شکنجه های عذرا نه زندگانی حوزرا و داع می کردند از بسطت  
 ناصرالدین شاه چه ستار الدوله ها فقط برای حق نویسی و مجلس مغول و  
 چندین میرزا ملکم خان ها از وطن مالوف تبعید و هزاران حکما و حایان  
 وطن از قبیل میرزا رضا ها امیر کبیر و ملک المتکلمین ها دوچار زحمت خانه  
 شان تا راج اهل و عیال شان سرگردان استی شان بآذوقه دار نیست  
 شان دست خوش نینا کران بی دین و بی انصاف گردیده نونا لان  
 بدانند که اسلاف شان کلیه ثمن و بی حیثیت نبوده و محکمه است بست  
 اجانب نداده اند با وجود اینکه عدم رعیت سعادت و نصیب استبداد  
 و خود پرستان و با آن همه فشار و پلوماسی های همایکان که تفضیل آنها



هر یک مفضل و مقام خود ذکر خواهد شد آنی از حرکت وطن پرستانه خود خود را  
 میگرداند اگر چه قسمت هر است کوئی تاراج خانه و نرای حقیقت نویسی قلبی  
 رحمان و بر سر دار رفتن بود ولی غیر متذکران و مجانبان وطن نه زمین نمی و نه از آن  
 هراسی مردن بنا بر ترجیح بزندگی به ننگ دادند هر چه تو نهند گفتند  
 در هر چه اسکانشان بود نوشتند ولی بد بخانه بلا حظه اینکه همیشه جا بل در دست  
 عالم ایرست چنانکه یکی از دانشمندان می گوید که زحمات چندین ساله جا بل را  
 تدبیرات یک عالم بدر می دهد و کان لم یکن می شمارد حکیم و مکر سفیران  
 جا بلان تقوای بی روح و آلت بازی عالمانند و حرکت شان به  
 همین ویار در زیر خواست و اراده آنهاست و هزاران ازین شال ها  
 مکر خوانده رشیده اید بی هزار افسوس شل آخری شامل حال افکار زده  
 کاست و دشمنان ما بهر جا بردند رفتیم هر چه گفتند بجان و دل قبول کردیم

علما و حفظ دین و حرست وطن رساله ها و کتابها نوشته بعد از اتمام و دیدن  
 مقصود هائیکه از نوشته وزرا یا نمایان وطن در تحصیل مملکت کشیده و بعد  
 از مهاجرات و زحمت و مشکلات یکدفعه ملاحظه کردند که با دست خود  
 تیشه بر ریشه استی و استقلال خود زده اند و خواهند نمود و اجانب را از مملکت بکاهند  
 و دیدن مملکت را طبع اخلاص گذاشته و دوستی تقدیم اجانب نموده اند و جهت  
 و مقصود را که همایه شالی با ملیونها محتاج و اتلاف نفوس و اسبابی دراز  
 نایل نمیشد بعنوان خدمت بوطن و باسم حفظ بیضه اسلام در اندک  
 وقتی بدون محاصره سفت و سلم بدست آنها و او اند حتی تعلیمی و جهالت  
 ایرانیان این مراحل عظیمه و سافت بعیده را چنان بقوه برقیه جهالت  
 بزدی طی نمود که عالم سیاست را در شکفت انداخت که هیچ عالم نادر  
 یا هیچ فاضل قادر در هیچ نقطه هیچ عصری باین روزی نایل تصور نشده

بودند که مامورین شمالی و جنوبی ماریسیدند این خود مکر از بی علمی ایرانیان  
 همین است تفاوت علم و جهل چون تقوید مایه نقص رشته کلام و مقصود  
 اصل ما را که اہمیتش صد چندان است بعد از تأخیر می اندازد و بهتر است  
 که ازین مرحله در گذریم و رشته کلام را تعقیب کنیم و الا نقصی زیاده است و  
 نوشتنی زیاد و اگر مضرات جهل و مبالغه علم را بر شمریم کتاب عظیمه باید  
 بی غرض از شرح حال خود این بود که در آتیه نواب و کان و طن بفسد تا  
 یک ملتی دچار ذلت و پایال اراده جابرانه اجانب شود مثل رمانه  
 و یهود و کرجی و سایر اقوام مظلوم آواره و سرگردان زبون و ذلیل شوند  
 قدر عافیت را ندانند سعی استقلال را نمی کنند تا نونمالان و وطن از دست  
 و تفصیل تعمر تحقیقات اسلاف خودشان و وزیر حور اجانب مطلع شوند  
 اگر فرصتی بپوشان افتد منتقم ندانسته هیچ می فروشند و بدفع الوقت



سیکه زانند چنانکه همین فرصت در دوره زندگانی ما بدست وزرا و رجال  
 مملکت افتاد و غفلت کردند و هیچ فروختند بلی تا پریان نشود کار با مان  
 نرسد و برای اثبات اظهارات همین دلیل کافی که هرگاه هزار نفر  
 در ناف محیط طلسم واقع نبودی تا هزار سال دیگر عمل کشتی رانی عمومی  
 نکشتی و کشتی های مایه گیری آنها از طراوه به فنیه کوچک دست و پا می  
 و بزرگ باد بانی و بلا حظه به کشتی های بخار و محارکه تبدیل یافتی  
 اگر در هزار آهنا و غال سنگ پیدا شدی و لراضی غیر قابل که در جز  
 تغذیه کافی سکه نبود ایشان را مجبور بطلب طعام از اراضی و در دست  
 نمی نمود تحصیل اسباب باده لزوم بهم نمیرسانید باحداث کارخانجات  
 و به اختراع اسباب حمل مال التجاره بیاخت بخار به کشف هزار و هزار  
 و تصاحب به شصت و سه در رتبه و قسمت چهارم همه مثل روی زمین بدل

هست نمگردند و بعد از توسیع تجارت و کثرت کارخانه جات و زیاده  
 سملکات لزوم استادان ماهر و رجال عالم و کافی و صادق در مرکز مملکت  
 تشکیل اداره محجر العقول سطفت سروده و از هر یک مردم تعاقب نمودیم  
 و ملت را با احداث مدارس و مکاتب و تربیت علمای علم معاش و اخلاق  
 و دیپلمات که ملت خود را صد سال قبل از وقوع به حوادث آینده  
 مطلع و سبق نمایند و ادارنی نمود و مردمی چون غرامیل زریان ایشان  
 سبوت نیشد که حرکاتش سرشت آزادی طلبان و حریت پرستان خیر دنیا  
 باشد و فعلاً سیاست و دکاوت و دیپلماتی با علم او عالمی را متزلزل  
 نمی ساخت حالا که قارنین کرام عرض بالا صالنه کارنده را دریافت و  
 بقاصد بیغرضانه ام پی بردند بهتر است آنها را پر در حالت انتظار نگذاریم  
 وضع تحصیلات و تربیت و حیثیت عصری را که در آن زندگانی میگردیم  
 برین

بر شرم اگر چه تشریح این مراتب خود دلیل حشمت و برتریت و تصور برتریت  
 و کمال نگارنده را بر ضوح میرساند و هیچ عاقلی عالمأ و عادأ اقرار به نقصان  
 خود نمیکند ولی چون سلاک نویسنده سواى خود ستائی و منظوری بجز حقیقت  
 کونى و استحضار خاطر احقاد و وطن مقصود دیگر ندارد این است که او عا  
 یح فضل و هنری را نمیکند و هیچگونه استعداد را در خود نمیداند و شرمندگی آرا  
 با سلاف و علمای عصر که مانع نشر معارف بودند حواله میکنم و از قارئین  
 محترم در سهو و نقصان این رساله درخواست اغماض دارم و بر سستی میخوانم  
 در باغ هزار لاله روید لیکن در شوره اگر گلی برود عجیب است  
 خلاصه نام حقیر ناچیز محبوب غصه خور است شش ساله بودم که پدر دادم  
 به مکتب بازاری بدست جلد و تحقیقی یعنی آخوند بی سواد سپردند عبارت  
 اخروی نا کرده گناه به مجسم بردند لازم است که مختصری از وضع این

مکتب یا محبس بعض تارین رسانم زیرا ممکن است بر در آیام این وضع  
 تغییر و آثاری از آن نماند و منسوخ گردد این مکتب عبارت از یک محل  
 یا اوطاق بزرگی است ستون دار که در سطح زمین بازار یا کوچه نباشد و بر  
 عدم ارتفاع آن رطوبت تا نصف دیوار اثر کرده است زمینه آن خاک  
 نمناک با رطوبت و فرش آن کهنه حصیری است سفد آن مکان تاریک  
 عبارت از یک پنجره کوچک و در آن محکم بسته کاغذ چسبانیده اند قطع نظر  
 از اینکه مکتب خلی تاریک است از بوی کافت و دود و غلظت  
 تنفس اشخاصی که عادت مخصوص نداشته باشند نمیتواند بکریع رحمت در  
 آنجا اقامت یازست می کنند ابداً صندلی یا بنک که در مدارس  
 خارج معمول است درین مکتب ها دیده نمیشود فقط طفلان غنیاً هر یک  
 دو شکمچه کوچککی که از بند پاره و غیره درست شده روی حصیر انداخته جلوس  
 می کنند

می کنند بجهای فقر آرازم ندارند رری مان رطوبت و حیرت و سختی  
 می کنند فاعتر و ایا اولی الا بصار معصود پدر و  
 مادر از سپردنم درش ساکنی باین کتب تحصیل من بود بکاه و قمار و  
 آن ها توقیف و حبس من بود که در خانه از زحمت و شرارت بجهای کم  
 آسوده و در امان باشند چنانکه این سلسله میان عموم خانواده ما معمول بود  
 حقیقتاً هم تکلیف تحصیل نه از طرف پدر و مادر من و نه از طرف آغوش من  
 نشد همال من در این محبت زیاده بودند آنها هم مثل من تحصیل نکردند  
 فقط کاران کس کیری و بر سر هم زدن بود تقریباً دو سال تمام هر روز  
 صبح با نهایت اکراه بان محبت میرفتم و حوالی غروب آزاد می شدم  
 و این مدت دو سال مثل رفقا و همسالان عودم بخر و خیر بریدن و کس کشتن  
 مثل دیگرند آستم و حقیر همین صنف مزاج و علی بنم راز از همان کتب سیاهم



لا غیر خلاصه بعد از دو سال شروع تحصیل نمودم اگر بخواهم تفصیل تحصیل خود را  
 تمامی احوالات آن مکتب را بیان کنم ثنوی بنفاد سن کاغذ برد و  
 یقین دارم که قارئین نیز باور نموده باغراق کوئی تهم خواهند کرد باری  
 مدت شش سال تمام در آن مکتب یا مکتب دیگر که تالی هم بودند و ابتدا  
 تفاوتی در بنا و ترتیب و اصول تحصیل دیده نمیشد مگر آنکه تفاوتی  
 داشت فقط حالت شخصی و خلق آخذ بود که بعضی باری بی بضاف  
 ظالم طماع و بعضی دیگر شفی و بیرحم و برخی حیوان صرف یا کما <sup>لله</sup> و ملخصه  
 بودند و بس خاندانی که توباشی محرم و ای بریت آن اهل حم  
 بعد از اینکه مجبور شد رسیدم ترک این مکتب را گفتم معلی و خارج پیدا  
 کردم که از علوم معاشرت و ادبیات و سایر علوم از قبیل فقه و اصول  
 و ریاضی بی بهره نبود مدت چهار سال تمام هم در نزد این شخص حلیق

تحصیل کردم یعنی می توان گفت که تحصیلات ناپخته فقط همین چهار سال  
 بوده و هر چه میدانم و میخواهم از برکت وجود سلیم این شخص محترم عالی است  
 اگر چه ربطی از علوم جدیده نداشت معذراً صاحب ذوق سلیم و وجدان  
 پاک بود روزهای نخستین این شخص فاضل کیاعت تمام برایم موعظه  
 و نصیحت میفرمود از شایع و محرمات شرعی منی و خجاست آنها را  
 بجان بجان می شمرد منافع تحصیل علم و تهذیب اخلاق را با آیات  
 و احادیث ثابت می نمود حقیقتاً در طلاق لسان و در پاکبازی طینت  
 و طبیعت نادر و یکانه عصر خود بود مخصوصاً عاشق مواظط حسن و  
 نصایح پدران آن فاضل ادیب شده بودم و هر روز قبل از شروع درس  
 استدعای اندکی موعظه و صحبت میکردم این مرد فاضل نیز از  
 غیبت و مرتب شستم با سماع کلمات سحرناش بر شوق می آمد گاهی

مراد عامی کرد و گاهی نصیحت می نمود بی ستم صاحب سخن را بر سر کار آورد  
 از جمله نصایح این مرد فاضل خداست که این بود که هرگز فراموش نمی  
 کنم روزی گفت ای فرزند نهبت را هرگز ترک مکن طست را  
 دوست دار پاک دهن باش خوش رفتاری کن مال خود را مال  
 خود مال دیگر را مال دیگری بدان طمع کاری مکن ظلم و تعدی را هیچ  
 کس یعنی هیچ بشری را مدار خواه از دین تو باشد خواه نباشد چرا که  
 همه مخلوق یک خدایم همه بشریم چنانکه آیات و احادیث بیار ما را  
 حکم بعدالت و مساوات فرموده و آیاتی چند تلاوت نمود

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ  
 وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ

و همچنین خداوند متعال فرموده اگر ناشرین ادیان سبعین سن همدیگر

همه حق گویند و طریقه واحد می پویند و اگر دیگران با عناوین مختلفه خدا  
 میخوانند و خالق بگویند چون بر سن خدای دیگر و خالق مکرر نیست البته  
 مقصور و مرجع توجه آنها باز نمم      تو جوانی هنوز مجرب نشده بباد  
 سوء عقیده و اخلاق عالم نمایان این شهر را به بینی سستی یا خدای بخشنده  
 فتوری در عقیده ات ظاهر شود این شرعیداران و شریعتیان که همه در  
 رواج دین احمدی و مایب سباب امام عصر قرار داده اند خود شناسان  
 دین بهین استند شریعت سطره را که همه قوانین آن محکم و مستحکم بطبیع  
 تمامی حکما و فلیوفان این عصر است اسباب استحکام نفوذ و شخص  
 شخص خود قرار داده و آلت اقتدار و نزاع نموده اند حکم یک سطره  
 محض آقایان در گیر و زب به هزار شکل می افتد حرام در آن واحد حلال  
 و حلال در یک دقیقه حرام میشود حرمت و حلیت آن موقوف به سطره

اراده آقا است و حاشیه نشیان بی شرف و بی ناموس که جمله گم پرستان  
 و مفتخوارانند نه شرم از خدا و نه حیا از پیغمبر دارند محض خوش آمد آیات  
 میخوانند تا ویلایات می کنند احادیث جعل می نمایند و حال آنکه  
 احکامات الهی تاویل بردار نیست بایچه تدبیر تاویل حلال حرام  
 و حرام حلال نمیشود شعر درختی که تلخ است ویرا شربت  
 کرش برشانی یاغ بهشت که از جوی خلدش بهنگام آب  
 بهیچ انگبین ریزی و رشده ناب سراجام کو هر کجا آورد  
 همان سیه تلخ بار آورد تو خود می بینی که از جهه تعیشت  
 خلی برایم سخت سیکزدو سابق کاهی در محضر ملاذ الانام حاضر میشدم  
 و مقام مخصوص داشتم چه که درین محضر حاشیه نشیان همه اشخاص بی  
 علم و بی فضلند آقا خود نیز چندان سواد ندارد از اینجهت به حضور

اشخاص با علم و با سواد محتاج است ازین روشنت بمن بسیار محبت  
 و مهربانی بکند و مقام را عالی می شمرد زیرا که پایه علم و فضل من بشهرت  
 و حضور من در سردس و در محضر آقا مایه پیرفت کار و شخص است زنی  
 در حضور آقا بودم مذاکره شد که در فلان محل معلم خانه بطرز جدید تائیس  
 شده و اطفال را روی کرسی و صندلی نشانیده و از علوم جدید تدریس  
 می نمایند آقا از استماع اینجمله سخت برآشفته رو بن کرده گفت  
 فلانی بمن بد بختی ملت ایران بکجا رسیده و دولت چقدر از حال  
 ملت و مملکت بی خبر است در شهر بزرگ اسلام مثل تبریز معلنیانه باز  
 می کنند اطفال سلیم را روی صندلی و صلیت نشانیده علوم جدید  
 بیسی سوره مات فرکیا را با آنها می آموزند دولت هیچ نیکوید نگذرد  
 در سس آنرا عتاب و سیاست نمی کنند من عودم محض بی



از سکر و وقایع استقلال ایران و برای حفظ بضاعت اسلام تکلیف شرعی خود  
سیدانم حکم تاج آج آن معتمدان را داده مؤسس آنرا بنیاد و تادیب کنم  
احوال من از استماع فرمایشات آقا سقوب شد زیرا که تاجال آقا  
تاجال باین پایه دشمن ترقی و سعادت و وطن شناخته و باین طرفدار  
جبل و صحنه محال مملکت بجا نیاورده بودم خیال کردم که آقا را به اشتباه انداخته  
زیرا که در مذہب اسلام بیشتر از همه بتعلیم و تعلیم تاکیدات شدید شده  
و آیات و احادیث متواتره مرقوم گردیده پس چگونه آقا با وجود این  
همه آیات ضد اشاعه علم و تاسیس مدارس با تان و ان است عرض  
کردم ملا دلانا ما تحریف سلسله کاهی بر سلسله عدم عز و ترتیب سوال  
واقع میشود والا حکم سلسله در نزد عموم صاحبان فتوا خواه در بر  
خواه در تبریز یکی است بعبارت ساده اگر صاحب فتوا در یک سلسله  
علم

حکم را شامل بهمان مسئله در تقصیر سؤال کننده است نه صاحب فتوا که سؤال را  
 بخود می کند و بهمان نظر تحصیل جواب بکند مثلاً کسی سؤال کند دخول بخانه کسی مرد  
 اجاره صاحب خانه حلال است یا حرام نفیاً صاحب فتوا جواب خواهد داد که  
 از محرمات قطعی شرعی است و آیه فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا  
 حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجعوا را جواب بدهد و در  
 خواهد داد و اگر در ضمن سؤال قید نماید که دخول خانه سرور بوسه و قلع قمع قتل یا علت  
 شرعی باشد نفیاً حکم حرمت رفع و دخول سریع از وجبات شرعی خواهد بود پس طعن  
 بهتم که امر را بحضرت آقا اشتباه کرده اند اینکه فرمودید تائیس و تکلیف مدرسه و  
 علمخانه بایه بدخنی ملت ایران است برعکس بقیه دعا که بهت خوشنیتی ایران  
 و سعادت ایرانیان است قطع نظر از اینکه آیات و احادیث بی شمار نشر علم و  
 معرفت را از فرائض عمده پیرامان دین مبین می شمارد در روزنامه جات که با زبان

عربی و ترکی در اسلامبول و مصر بطبع می رسد خواننده ویرایم ثابت شده که تمامی ترقیات  
 مل مغرب زمین از برکت علم و وجود همین مدارس و معلم خانه نامی با اصول و با ترتیب  
 است چند روز قبل بنحواستم مخصوصاً فرصتی پیداکنم نمرة ۲۸ روزنامه الهلال را با خود  
 بیاورم ملاحظه فرمائید مقاله نگار می نویسد که دولت متحده آمریکا اولین دولت  
 شدن و تمویل روی زمین است چرا و بجهت چه از برای اینکه توسعه معارف دولت متحده  
 آمریکا از سایر دول بیشتر است و ملت آمریکا عالمترین ملل روی زمین است دولت  
 آمریکا چندین هزار مدارس و چهل کروشا کروندارد سالی سیصد میلیون تومان علماً  
 برآنچه ملت تاسیس مدارس صرف می نمایند فقط دولت که عبارت از ثلث  
 مایات است بذل نقص مدارس و تربیت اولاد ملک می نماید با وجود آنکه  
 مدارس منظم و این همه شاگردان باز دولت آمریکا شب و روز در خیال از و یاد  
 مدارس و توسعه معارف است چرا و از برای آنکه ملت آمریکا از اول شخص

اداره دولتی گرفته تا ادنی رعیت همه عالم در هم معتقد بر وجوب علم شدن و خرد آفاق  
 که درین دوره اخیر از برکت علم در ممالک مغرب زمین بر قوع پیوسته همه محققانند  
 اما بدبختانه تربیت اولاد در ایران هنوز بدرجه اهمیت پر تری دو اب نرسیده  
 رجال و بزرگان انمکت سالی مبالغه گزاف صرف خیالات بی معنی خود نمینمایند  
 ولی تربیت پسر خود را که حاصل زحمات عر حلف و وارث دارائیت و آباد  
 کننده خانواده است بقدر اسباب نامی در شگوه خود قوی نگیرد هر صبح و  
 شام شخصاً بطولید می روند و سرگشتی می نمایند که زیر اسب تر و رطوبت نباشد  
 و تیمار آنها بموقع و بقاعده باشد ولی پسر خود را که راضی نمی شود خاری به پایش فرو  
 رود بیک مکتب تاریک با رطوبت مثل محبتش می گذارد و تربیت او را بکفر  
 آخوند بی سواد یعنی حیوان صرف که خود محتاج تربیت است و اکندار پسر خود را  
 دو دست کرده گوشتش را به آخوند می بخشد آخوانهایش را برای خود نگاه میدارد

البته حیات همان پیر برجه تربیت اوست غالباً بواسطه بی علمی و عدم عقل تمیشت  
 اخلاف متولین ایران مدتی <sup>در گذشت</sup> دارائی پدر را صرف شهوات نفسانی خود نموده محتاج  
 و فقیر میشوند طرفداران استقلال ایران و حافظان بنیة اسلام از خارجه و داخله خواه  
 بواسطه بجزاید خواه بواسیل دیگر لزوم این مهم مقدس یعنی تشکیل مدارس منظم را  
 که اولین نشأ و سرمایه ترقی و علاج واحد استقلال ایران است گفته و نوشته اند  
 و آیا فریاد می کنند که در ممالک آمریکا از برای اشخاص ناقص لا احصاء هزاران  
 مدارس تشکیل داده اند و ایران هنوز اطفال اولین رجال مملکت از نیم تربیت  
 بوی بشاشان رسیده در ممالک تمدنه از برای حیوانات هم تعیین حقوق می  
 کنند و غالب مردمان ایران هنوز لفظ حقوق را شنیده اند و اگر شنیده باشند  
 معنی او را نمی فهمند اگر ما ایرانیان و پشویان مذہب اسلام نخواهیم ایران  
 ترقی نماید اگر نخواهیم ائالی ایران از فقر و نکبت امروزی رهایی یابند اگر

مایل باشیم تجارت ما هم بقدر تجارت دول سرب زمین ترقی کند اگر طالب باشیم  
 استقلال مملکت را محافظه کنیم اگر نخواهیم ائالی مملکت سالی هزارها از مهاجرت به  
 خارجه و از نسکوبی رعایای دول خارجه خلاص شوند اگر نخواهیم فقرای بی حساب  
 از کوچه و بازار جمع شده و خزان چهارده ساله با نهایت افصاح دست نراند  
 پیش خارجه باز کرده التماس صدقه نکنند اگر نخواهیم از فشارهای کانتونی  
 پنجه بهاست جان بدر ببریم باید افراد و احاد ملت از هر صنف و طبقه باشند  
 حال وضعه هم بقدر قوه از مخارج خود قناعت و میان دادن اسباب تحصیل و تربیت  
 اولاد خود را به تمامی امورات زندگانی خود مقدم دارند فرض زنده نصرت عالی  
 و پیروایان دین بسین است که سعی و اهتمام فرمایند و تمام نقاط ایران حتی در  
 دیات و قصبات نیز مدارس منظم تاسیس شود بجهت ازبخت و ات عالی و از  
 برکت علم و معرفت مردمان فلک زده این مملکت نیز از زندگانی خود شایر و مل



بهره برند جناب آقا در اینجا کلام مرافض و باخوش تمام گفت جابجاست  
 اشب چه خورده اید که انقدر طلاقت سان پیدا کرده اید خوب امروز ما را  
 مشغول کردید کویا مقصودش این بود خوب نقالی کردید مردمان شگم  
 پرست و تلقین کو هم که در حاشیه مجلس نشسته بودند ازین فرمایش آقا تبسم  
 کنان بروی هم دیگر نگاه لطف آیز نمودند یکی از آنها محض خوش آدا و بجهت تمام  
 پیش قدمی که در آن محضر دهم گفت تا بحال که مدرسه نداشتیم کرمای علم مانده ایم  
 کلام اود تمام نشده دیگری گفت کویا در عقیده شیخ در آن مدارس تازه علمایا ما این  
 جدید لا اختراع و فل منظر اطفال می کنند آموختن علم موقوف به دکاوت و برش  
 بچه است خواه در خانه تحصیل کند خواه در مسجد و در دین کرده گفت که حکایت  
 اخفش را شنیده که بواسطه کند دهنی بچکس با ادا با حه نیکو و بلا غره مجبور شد بر بنی خورده  
 طرف با حه خود قرار دهد و آنقدر بار بار با حه کرده که بر عادت نموده در حین با حه

سرش را می جابانید و با این ترتیب خفش رسید بقامی که باید برسد علوم اولین و آخرین را  
جمع کرد و اطرافیان بهرگز مجال ندادند کلام کی قطع شده و دیگری ازین قبیل مثال  
بقالب زده خود نمائی می کرد آقا هم در آخر کلام باقیه خندید بعد از خنده طولانی  
با دوست پهلوانی گرفت رو بخرات کرده گفت شیخ را پرخه نکشید شیخ آدم  
خوبی است نهما قدری ساده لوح است و زود باور آن هم از درستی و سادگی او است  
و در من کرده فرمود یا شیخ بعد ازین آن روزنامه هارا که از سر تا پا طوط با  
جشیه و سٹون از زخرافات محض است نخوانید و وقت خودتان را ضایع  
نکنید اگر عرض آن روزنامه ها که حاصل انکا جشیه و محتوی خیالات بچه گانه است به آیات  
و احادیث رجوع می کردید بی حجه حال کیاحت تمام وقت خود و ما را ضایع  
نمی کردید و در وجوب تعلیم و رزم تشکیل مدرس باین پایه اصرار و مارا در پنج من  
کردید اوقات من از ریشخند بی مزه اطرافیان و تھقته بی حجه و تسخرانه آقا

چنان تمنج بود که کوئی در زیر فشار دو سنگ بزرگ آسیاد نعم خود و لری نمی توانستم خصایم از  
 حرکت افتاده نزدیک بود بی اختیار و بی حسن بنفتم باز بطور حالت بی حسی و خسته رادر  
 وجودم باعث جبارت و غلبه عرفیان لغو گو فرض و بغیرت خود قیاس نمودم کوئی بی  
 غیبی به امدادم شافت دست و پای خود را جمع و عقب خود قوت داده تقدیر یک  
 ثانیه سکوت نمودم که خطایم رفع و ضرایب قلم ساکت گردد بعد روبرو اطرافیان و  
 آقا کرده بدون هیچ پروا و ملاحظه کفتم اشخاصی که اصرار مرا در وجوب علم دارند  
 اسباب تحصیل یعنی مدارس نظم با اصول جدید عمل به تعلیم و بی خودی من می کنند  
 و اظهارات حقّه ام را استخوه و با قهقهه می خندند خود بی خود ترین و شقی ترین ماس و  
 بلکه دشمن او امر آتی و رسل برسل او و سنگ احکامات آسمانی تند آیا

يَرَفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ  
 قول خدا نیست آیا در سوره زمر با مدلول آیه شریفه هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ

لعلون والذین لا یعلون تقدّم علان وناخر جاهدان را اشاره نموده  
 آیا چندین صد آیه در وجوب علم و تعلم در قرآن مجید نیست آیا اطلبوا  
 العلم من المهدی الی اللحد از کلام سخنرانی حضرت علی علیه السلام نیست آیا  
 مضمون تعلوا العلم فان تعلمه لله حنة وطلبه عبادة  
 و مذاکره تسبیح و احب عنه جهاد و تعلیمه لمن لا  
 یعلمه صدقه الی آخر از فرمایشات حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه  
 نیست در اینجا بگویم گرفته شد اسکن چهارم بنحو و بصورتی جاری از کثرت غرض خود  
 دارم می نویسم پاشده نفتم سکون این آیات و احادیث دشمنان دین خدا  
 و معاصدین نشر علوم و معارف در مملکت ایران شریک و سهم غاصبان  
 حقوق ملت خاک زده ایران و بگویم پایمال کننده شوکت اسلام است و ملاقات  
 با آن ماحرام این را گفته از لاطاق بیرون آدم آقا و حضار غلبه غضب و شد

غیض مرا شاهه حکومت اختیار کردند و دیگر بعد از من به صحبت کردند خدا میداند  
 همینقدر شنیدم که فردای آنها روز چند نفر از طلاب را با جاق و دو کهنگ بان مدرسه  
 فرستاده اطفال و معین را سخت گنگ کاری اسباب مدرسه را تاراج صاحبخانه  
 را گرفته بعد از تنبیه در حضور آقا بجس حکومت فرستادند که چرا خانه اش را بمدرسه اجاره  
 داده گویا صد تومان هم جریه میخواهند و دیگر ترک منزل و محضر آقا را نمودم چند روزی از  
 اینمقدّمه گذشت روزی مارون اشرعیه که از وکلای مقرب محضر آقا است بمنزل  
 آمد شنیدم که آقا فرستاده است از من دلجویی کند بعد از اجرای تعارفات بمن  
 و قدری صحبت متفرقه شروع به طلب کرد که گفت میدانید که حضرت آقا تعاضات  
 زیاده در حق شما دارند و خیلی با آرزوی منی هستند که مقام شما را در پیشگاه آقا داشته  
 باشند اگر نصف رحمت و وثوقی که آقا نسبت بشما دارد شامل حال من <sup>مختصرا</sup> <sup>بعلما</sup> <sup>مختصرا</sup>  
 بود سالی دو هزار تومان از هرامی بردم همان در دنیا باید کار کند مدخل نماید

در ماه قبل که حاجی معصوم علی صرف وفات یافت از حول و قوه الهی قبل از آنکه  
 کس من شنیدم فوراً بنزل آقا جواد و امام ادرقه بعد از تلیت پرسیدم مرحوم و  
 نامه دارد گفت بلی مرحوم قبل از وقت سینی ده روز بوفاتش مانده جناب حاج شیخ  
 احمد شیناز را خواست وصیت نامه نوشت حقوق وراثت را معین ثلث را از مال  
 خود خارج و مصرف آنرا برضی که این بنده هستم و اگر در موده هست و مقصود مرحوم  
 این بود که بعد از وفاتش هیچ گونه غایب و کمورت فیما بین وراثت حاصل نشود  
 گفتم یقیناً در مقابل این قسم زحمات شما بعیال شما حق اولاد و کورسین کرده است  
 گفت خیر نوشته ما فرض آنه تقیم شود گفتم پس چرا شما قبول کردید گفت مال مال  
 وسیل اوست و وصیت نامه هر چه نوشته باید مجبوری شود گفتم خدا پدرت را  
 بیا مرزد وصیت برده می ماند روزی هر آری ازین وصیت نامه چه بیا بهضر  
 حضرت آقامی آورند حکم همه اینها در نزد آقا است هیفدر و کالت مطلقه و



حق استی خوبی بمن وعده کنسید من در ظرف دوتنه روز عیال شمارا پیر یعنی زکوة  
 می کنم آقا جواد خدیگه گفت شما سحره هم میدانید کفتم از رحمت حضرت آقا امام  
 چیز میدانم مرا باری و کلام محکمه شاکردان قیاس غی شود کرد امروز در محضر آقا  
 اول نم دومی ناظم الشریع است هیکنه کسی براوکیل نمود خواه ادعایش صحیح خواه  
 مغوی باطل مثل عنکبوت دست و پایی مدعی عید را چنان سخت بسته به تور می  
 اندازم که دیگر خلاصی پیدا نکند و بقیام تنیم آید سحره که حل شاخیلی آسان  
 و وصیت نامه هم دست خردان است فقط شایسته نامه را بمن بیدید  
 کار تمام است خواهید دید که بجهت دوا و لاد هم رضی نخواهید شد آقا جواد  
 بعد از اندکی تأمل گفت چکار نمی توانم رنگ چنین بی شرمی ولی داینتی بشوم  
 آن مرحوم مرا این و ستدین داشته مرا وصی خود قرار داده و ثمن خوراک من  
 سپرده است چطور رضی میشود که من این چنین کاری کرده روح آن مرحوم را

نازحت سارنم و میان اقوام و عشیره رسوا شوم حاشا و کلامن هرگز بزرگواران  
 بی ناموسی و بی وجدانی نخواهم رفت و آنکس چگونه میتواند بر روی درآش نگاه  
 کنم در اینجا جناب شیخ صحبت حوز را قطع و باعث خود نگاه کرد گفت نظر  
 است امروز درس تمام ماند و سیکه آدم مشغول صحبت میشود وقت چه روز  
 می گذرد عرض کردم جناب شیخ حقیقاً فرمایشات و صحبت جناب عالی افزون چنان  
 بنده را مملو و سرور نمود که از تصور خارج است درس هر روز همیشه ممکن است  
 اما این صحبت امروزی حکم گویا را دارد و مخصوصاً این صحبت دو ساعتی جناب  
 عالی یک حس و حالت غریب در وجودم تولید نمود که مافوق مازد اگر وقت  
 نه از جناب عالی نبود من خودم امروز از هزار صرف نظر و جارت کرده از حضور  
 عالی استعدای می کردم که این حکایت شیرین و غریب را به آخر رسانید فرمود  
 اینها را که می شنوید و بنظر شما عجیب می آید و قوعات جاریه ایران است

اگر روزنامه الهلال و ارشاد و غیره را که در اسلامبول و مصر و سایر ممالک اسلام  
چاپ می شوند ملاحظه نماید مقالات مفیده و مهمه یافته و بشیر از اجتماع زخرفات  
مارون اثریه محفوظ خواهی شد معذرتها قول میدهم که فردا بعد از درس  
بقیه حکایت مارون اثریه و آقا جواد را روایت کنم

کتبهایم را جمع کرده مرخص شدم وقتی که از حیاط مدرسه طالبیه بیرون آمدم  
نظم بدکان سید کتاب فروش که رو بروی پهن مدرسه واقع است افتاد  
پیش رفته سلام کرده بعد از سلام گفتم آقا کدام یک از روزنامه جاتی که در  
اسلامبول و مصر چاپ میشود خدمت جنابعالی می آید گفت الهلال ارشاد  
فیض بخش اتحاد اناضول مدرم روز سه شنبه که روز پست است خواهند  
رسید شریف بیاورید میدهم پرسیدم قیمت کیمره چند است گفت یک  
قیمت مخصوص دارد از میکوران الی دو عباسی پیش خود خیال کردم که

من قوه مذموم هر هفته پنج شش هزار پول روزنامه بدم گفتیم آقا ایام ممکن است هر هفته  
 که روزنامه خدمت جناب عالی میرسد از هر یکی یکمیزه برسبیل امانت به بنده اتفاقات  
 فرمایید که بجا صده ساعت مطالعه در دنیا می و هر یکی دوست دینار تقدیم نمایم  
 گفت چه ضرر دارد اگر چه این معامله تا بحال معمول نبوده ولی محض خاطر شما قبول  
 میکنم اما بشرط اینکه چنانکه قرار گذاشتید تا امروز مطالعه در و کسید قبول کرده  
 شکر نموده رو بنزل آدم عرض راه چنان مضطرب و پریشان حواس بودم  
 که هیچ حرکات و قیل و قال خارجی نظر و فکر را بموی خود جلب نمی نمود  
 صدای جناب شیخ هنوز از گوشم زخمة بود با اینحال وارد خانه شده نماز خوانستم  
 مادر مرا پریشان دید علت پرسید چیزی نگفتم گفت یقین غصه بی  
 پولی را می کشی عرض کردم خیر بواسطه دوری راه مدرسه خسته شده ام و  
 اضطراب قلبی را در زیر نبتا ط و تبسم موقتی سست نمودم نماز را تا اول بعد از

نهار بفاصله مدو عصاب نودم خواب مرا بود دو ساعت تمام خوابیده  
 بودم بیدار شده چای خوردم باز خیال مرا گرفت وضع مجلس آقای ملا الهام  
 حالت مظلومی شیخ صحنک آنرا آمیز عاشیه نشیان آن محضر در نظر تصورم  
 مجسم گردید تاراج شدن عثمانیه کوکب کاری طایب بر حرم طفال بی کناه  
 معصوم زائس و جریه بچاره صاحب خانه که هیچ تقصیر نه است و پیش  
 چشم صورت خارجی پیدا نمود عالم در کون رنگ از رخسارم پرید مگر تبه  
 خود بخود با و از غنچه گفتم نه این غلم است ! و جواب تعلیم و تعلیم را می شود انکار کرد  
 ازین کلمات بی موقع من مادر من سر اسیمه گشت نزد من و دید و اضطراب را  
 دید بدم تمام می لرزید کف پیر جان چه شده چرا حالت منتقل گشت  
 گفتم هیچ اصرار نمود بالاخره خلاصه حکایت شیخ را در جواب علم  
 و تاراج عثمانیه جریه و محبوبی صاحب خانه مظلوم را به مادر من نقل کردم

گفت پیر جان ظلم این ملاذ الانامان اطر من شمس و زرافعال جاریه و عادی  
 آری است چشم و گوش مردم پر شده فقط تو را که هنوز جوانی و ظلم ندیده تعجب و  
 متاثر می کنی پس ظلم فاحشی که از دست همین ملاذ الانام عذاب بریم بد پر سطوت  
 رسیده برایت نقل کنم تا بدانی تفاوت این گروه بچه اندرزه است  
 گفت پیر جان چون ملک کنی که ملک جدادی بدرت بود هموی ملک  
 دُبر العلماء واقع شده بود و کما شکان او هر روز بیک خوانی اذیت میکردند  
 بدرت روزی خطر را دبر العلماء دعوت نمود که بلکه اظهار ارادت و خلاص  
 نموده از شرش در امان باشد گویا فیما بین همین دبر العلماء و ملاذ الانام رقابتی  
 بوده بهین ملاحظه از بدرت که آنوقت محبت داشت کم سیل و عدوی  
 سخت کردید بدرت که بی کار و پشت بندی نداشت کم سیل آقا را از طاج  
 و دخیل دریافت و بو حشت افتاد و آقا را به نهار دعوت نمود بلکه خجسته کرد

بشود آن ظالم قبول نکرد و نیاورد از انمقدّمه مدتی گذشت و بدرت هم این  
 آقا را فراموش و حتی دوسه دفعه هم در اعیان بر یاترش رفت و خیال کرد که  
 که در ترش بکلی رخص شده روزی شاد و خرم نشسته بودیم و دو نفر از اش از حکومت  
 آمده بدرت را احضار نمودند حاش پریان کردید هر چه فکر کرد خیالش  
 بجائی نرسید با اتفاق فراشان رفت استدعا کردم که توسط عباد الله  
 نوکر علت حصار را برام خبر بدهد که رخص پریان و نوکرانیم کرد و دوست  
 طول کشید خودش رجعت کرد قدری از ان خطا با اقدام علت حصار  
 را پرسیدیم گفت خیلی تعجب است که شخصی بدو را سخنانه عارض شده که قریه  
 ملک کندهی ثلث است من ام ورثه استم فلانی بدون حق تصاحب نموده  
 است عارض حاضر نبود که ببینیم کیفیت و ادعایش چیست در دیوانخانه  
 کفتم همه میدانند که ملک کندهی ملک سرودن اجدادی من است بعضی از

حضار مجلس هم نظر باطلاع که دارند قول مرا صدیق نمودند اما بعقیده من  
 اشتباهی است مدعی هر کس است ادعایش از دیگری است دیوانخانه نخواست  
 نزد من فرستاده است و ارشد فردا باز بروم مدعی نیز حاضر شود بهم گفتم  
 اما نفی نیست تقیاً اشتباه و هوس است فردا پدرت رفت مدعی نیز حاضر  
 شده بعد از قدری کشمکش هر چه پدرت فریاد کرد ده بود که دفعه اول است  
 من این شخص را می بینم بچه سند و بکدام عنوان بگوید ملک کند می شل  
 است و حال آنکه ای ملک ملک موردی من و بیشتر از چهل سال است در  
 تصرف من است بجائی نرسیده بالاخره جبراً و قراً محضر همان ملاذالنام  
 رجوع نموده اند پدر چاره ات در ماه تمام زحمت کشیده پانصد تومان  
 به محکمه شاکردان و وکلای داد آفرش هم نند که نند حکم ناحق بدست مدعی<sup>دار</sup>  
 ملک موردی پدرت را ملت کرد بعد معلوم شد که مدعی را خود او رشیده



و دوست ترمان حق الرحمه باو داده ملک را تصاحب کرد و پیرت بجاکم نظم نمود و در  
 آبدارخانه حضرت والایست نشست و به در علمای متبحری شد همه اش بی نتیجه و کسی  
 داد او نرسید خلاصه آن ظالم برای عداوتی که با در بیا داشت ما را وجهه  
 قرار داده ملک سرروشی را تملک و بنجاک سیاهان نشاند حال که دوازده سال  
 از نهفیده میکرد با این قناعت و عسرت و با وجود اینکه حیاط مان رفت مخلفه را  
 تماماً فروخته ایم باز پنجاه تومان از قرض همان پانصد تومان باقی است در اینجا بگو  
 گرفته شد دست ما بر روی آسمان بلند کرده گفت ای حکم اسحا کین صبر تو زیاد  
 اما ما را تحمل باقی نمانده تا کی سروت قبول خواهد کرد که این ظالمان شقی خون  
 اشال ما را بکنند تا اینجا من با سکوت تمام گوش به سخنان و نحرش ماردم داده  
 تحمل کرده بودم در اینجا بدون اینکه صدائی کنم اشک چشمانم بصورت جاری شد ماردم  
 نیز حالت مرا دید خود داری نتوانست و با ای های می گریست بالاخره ماردم

پیش من آمد با دتال اسگ چنان خود را پاک و دلداریم داد و گفت پسر جان  
 نخور شکر باید کرد وضع مملکت ما اینطور است ظلم بالئوی عدل است همه کس در زیر  
 ظلم این ظالمان گرفتار است باز بجهت صدقه جانی نرسید پدرت هم در  
 دفتر خانه کاری پیدا کرده معاشان بطوری میکند و صد شکر بلکه ما هم بجای حاجی  
 حین اهل بسوی میشیم که دشب گویا در خانه خود بعیال خود گفته است کاش ما  
 هم مثل یار ملل در زیر لوای آزادی و عدالت زندگی میکردیم میدانم راپورت  
 چیا از کجا بنیده بخت والا راپورت داده اند امروز صبحی خوش را در  
 میدان تو بجان شقه و آویزان خانه اش را تا راج دوپیش را هم گرفته رنجبر کرده اند  
 در انجیل پدرم از دفتر خانه مرجعت و دخل اطلاق شد اما اضطراب و ولایت  
 اولی من و مادرم رفع شده بود چیزی استیاط نکرد مادر کم کیفیت حاجی حین  
 راپرسید گفت خودش راشقه خانه اش را تا راج دوپیش هم حاضر در حبس

کویا فراسر هر دورا ببرند از قرار که امروز در دفتر خانه صحبت می کردند کویا دشب  
 با عیال خود صحبت طولی بیکی کرده یعنی در صد دولت حرفی زده چون  
 آن لفظ از الفاظ مضربه است کسی از حضار نخواست تکرار اُپرسیده لفظ صحیح  
 آنرا یاد بگیرد از قرار که مذاکره شد کویا دشب و سیکه این را پورت را به حضرت  
 والا داده اند چو رکوف صاحب ستم زبان درسی در حضور بوده عرض کرده این لفظ  
 حاجی حسین از الفاظ مضربه است و ستری و حضرت والا نباید و خواست حضرت  
 این لفظ را کوچک شمارید که فوراً سرایت میکند ازین جهت است که حضرت والا  
 خیل تنغیر و شکل است که از خون آنها در گذرد حتی حیاں حاجی بخانه جناب رسا  
 پناه و ادراشفیع قرار داده است بلکه پیرنایش را از مرکب خلاصی رد و بر اسلام  
 شرحی باینضمون بجزرت والا نوشته بود .

حضور معدلت بطور نبدگان حضرت اشرف احمد والاد است شوکه سال .

اگر چه مضمون مَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا رَحِمَ  
 شفاعت برای ورثه حاجی حسین که از کثرت جاثت و زوالت خطت و جاث  
 کثیر اعمال شیعه خود و گرفتار قهر قهار و غضب سطر الهی گردیده از قبل محراب  
 شرعی است فطرت پاک باید که شود قابل فضی ورنه هر خار کُلی  
 لَوْ مَرَّ جَانٌ نَشُوهُ لَزِينُ كُنْهٍ اِسْلَامٍ پستی حضرت والا دعا گو زر جاب غوم  
 سلین خاضه ساکنین آذربایجان تهیت و تبریک حوزرات قدیم حضور رسالت  
 دستور می نماید ولی از انجا که دست رحمت درگاه حضرت والا دام علما را که  
 نواب امام عصر عجل الله فرجه هستیم اندر زانو توان داد به ملاحظه اینکه  
 عیال حاجی حسین ملعون محض را پناه آورده و درگاه دعا گو نیز از تهات  
 حضرت اشرف احمد والا ملجأ خاص و عام است استدعا میشود که محض  
 رعایت احترام درگاه حقیر ترحم شأنه در حق دو پسر آن مردود فرموده و از

نون آنها درگذرند اما حضرت والا شفاعت او را هم قبول کرده جواب دادند اگر آنها  
 سارق و قاتل یا بعنوان دیکر مقتصر بودند من هرگز شفاعت آنها را رد نمی‌کردم ولی تقصیر  
 آنها از آن مقامات گذشته و مطلقاً مستحق اعدام شده اند و حتی فرموده است ده  
 نفر مقتصر قاتل خدمت اقا برید و آرا دهند ولی توسط این دو نفر را نفرمایند در  
 هضیرت دیکر راه خلاص برای آنها باقی مانده است در این بین شام آوردند  
 خوردیم من بخوابگاه خود رفتم فوراً لباس می‌پوشیدم خوابیدم ولی زردشت تأثر  
 خواهم نمی برد اسب بخایم در میدان وسیع فکر جولان و بر سر رسیدن به کاهن صحبت  
 شیخ در محضر ملاذ الانام بیاورم می افتاد کاهن ظلمی که بدیدم رسیده بود پیش  
 چشم ظاهر در وجودم حس و غضب مخصوصی حس می‌کردم و از بی تانی می  
 کشتم کاهن مصوبی بچاپره حاجی حسین و قتل و دپیری کنه او را تصور می‌نمودم  
 احساس حرارت و بی تانی در قلب خود می‌نوردم از رختخواب بپاشی شدم باز

می خوابیدم حرکات مجنونانه در خودم مشاهده می نمودم بعد از مدتی خوابم برد و از رخت  
 نازا حتی خلاص شدم اما باز خوابهای آشفته دیدم صبح زود بیدار شوم اتفاق معمول کتاب  
 میام را برداشته مبرسه زنتم اما از دیروز تفاوت زیاد در حالت خود دیدم گویا  
 همان محبوب دیروزی نبودم فکرم توسعه پیدا کرده خیالم مقامات عالیه را بیشتر شنود  
 و تصور تولید تجربه و باحتی در وجودم سکیروم خدمت جناب شیخ رسیده سلام عرض  
 کرده جواب شنیدم فرمود که برا باز کن دیروز هم درس خواندی تحصیلات  
 من از کتب مفصّله ذیل است سیوطی جامی سفنی مخون عامری  
 حاشیه امر القیس بنده مخون عامری را از دتال بیرون آورده به شیخ  
 کد اتم ایشان کیصفحه تمام خوانند ولی حواس من دجایی دیگر بود ادا  
 نفهمیدم چه خوانند و تلفت ندادم چه گفتند جناب شیخ پریشان حواسم را در  
 و اما اگر است استماع در براه ام آسکار دیدم فرمود حواست را پریشان و حال را

و اگر کون می بینم عرض کردم در روز قول دادید بقیه حکایت و ریز می را بفرمایند فرمودند  
 از درس عرض کردم طاقت صبر در این و اگر هست بگویم نتیجه حسن و شایسته که موافقت  
 و ریزی در وجودم تولید و توسعه نیان که از ریز در وجودم احساس می کنم هرگز در اندیشه  
 است سال تحصیلات حوزم در مسجد و چهار سال خدمت جناب علی بنیه و نقیده  
 بودم دیدم ما را یک بقیه حکایت را شنیده ام فوق بمطالعته نخواهم داشت و دستم  
 بگویم که در روزی را به نقل بقیه حکایت مبدل فرماید که نافع آن بر آب بیشتر  
 و باعث از رویا و تجربه است قبول فرموده گفت ما رول بر سر این اظهار  
 می نمود دیدم که آقا جواد به آسانی و خوش زبانی تکلیف مرا قبول نخواهد کرد  
 بنامی تهدید را گذاشتم گفتم آقا جواد سیدانی محرمانه شما می گویم که در روز آقا  
 رسول پیران شد آن روزم به محضر حضرت آقا آمد با خضر علیا محرمانه صحبت  
 میکرد من دیدم راجع شما است گوش دادم دیدم بگویم در صورتیکه من

پسرانش حاجی معصوم علی صرف باشم چگونه می توانم قبول کنم که پدرم آقا جواد  
 داماد خود را وصی قرار داده و ثلث را بهم سپارد با او مصحت میکند و چاره هست  
 خضر علی گفت چاره این است انتقالی باید تمامی مال مبرا آقا درست کرد که  
 تاریخ آن قبل از تاریخ وصیت نامه باشد بعد از بیان آمد با نحو می صحبت  
 میکردند همیشه فرمودیم که قرار کند باشند سیصد تومان بخضر علی بدهد او هم قول  
 داد که انتقال و غیره را خودم درست کرده ثلث پس است که بکنارم آقا جواد  
 هم برود و تسکین تمامی اینها را با کوش خودم شنیدم نظر بار ادق که شخص شما دوستی  
 که با آن خودم داشتم تکلیف شرعی خود دیدم که تا فرصت فوت نشده و موقع نمک  
 است شمار به دار کنم فی التاجز آفات اگر تا فردا ظهر یعنی قبل از آنکه آقا جواد  
 مجدداً بخضر علی ملاقات و پول را بدهد تدبیرات دقیقه کار نبردید و  
 علاج و قهر را از پیش نگزیدید کار تباہ است و علاج محال و هیچ شانسید صلب



این سبب عظیم را بیکم و حق حصه هم که عیال شما از ترکه آنم خودم خواهد برد و ضایع شود  
 باید دار و مدار خودت را هم داده خود را از چنگ محکمه شاکردان و دیرین خلاص  
 کنی و دولت مرا وادار نمود که این راه دور را طی و بخود رحمت دائم مشورت  
 بکنید رنج خود را راحت یاران طلب یکی رقابت خشنود العلما که فقط  
 بلا حظه همین افعال بدش دوست ندارم و یکم دوستی خودم با آنم خودم و الا  
 خودتان میدانید که من پول دوست نیستم فقط طالب دیانت و پایداری فقط  
 شرافتم و خلقت خود را برای دفع ظلم و رفع حوائج مسکین بیدارم و بس  
 آقا جواد مضطرب و دست پاچه شد و دیدم آثار رفیقت ظاهر و تیر تدبیرم در  
 هدف مقصود خلاف نکر سرعت نیل مقصود را در بن عستانی دیدم رشته  
 صحبت را بجای دیگر عطف فوراً غلط بحث اندکی صحبت متفرقه بیان  
 اندخته دست و پای خود را برای مرضی جمع کردم

آقا جواد گفت کجا گفتیم دیگر مرضی شوم خبی صحت دارم شعله هم زیاد درم  
 انکهی از عبادت می یابم آقا جواد پرسید چه عبادت گفتیم بزرگترین طاعت  
 عبادات رفع حوائج مسلمین است چنانکه شاعر گفته است  
 شاه را به بود از طاعت صد ساله عمر قدر می کیاعت عمری که در او دار کند  
 عوض آنکه اینجا بمانم رفع ظلم از سر یک مظلوم کنم برای من بس است پاشه  
 خدا حافظ کردم آقا جواد گفت خباب ابرون نه زبیه الاحسان بالاتمام  
 گفتیم مقتصدان را تفهیم گفت وصیت نامه را خدمت خباب عالی بدادم  
 وجه هم هر قدر لازم باشد تقدیم می کنم مرا ازین مملکت خلاص فرمائید والا دنیا  
 سنگ نیستی بستمی می اندازد محض الطاف ربی عثانی وعدم غیبت به پیر گفتیم  
 عرض کردم که من چندان طالب مال دنیا نیستم و انکهی شعله زیاد دارم بهتر است  
 زبیه ای را وکیل گسبند من ام ترصیه شما را با و می کنم گفت خیر هرگز من سوائی

شخص محترم خاجه‌بلی کپس و کراخا و دندرم و عابزانه استدعا میکنم که محض رضای خدا  
 این نعت را قبول فرمایند و وظیفه دوستی خود را با آن مرحوم عمل آورده و روح  
 آن مرحوم را شاد فرمایند و هر چه لازم است اساعه تقدیم شود کفتم اما جواد عجب  
 نقل دارید ایچگونه اتاس و تضرع و هیچ قسم و عده و نوبت نیست رضایت را  
 به تحمیل این بار که آن تحصیل و جنگ کردن با شل غصه فرمایند شخصی را بن بقبول  
 اما چکنم مقام دوستی و روح آن مرحوم را واسطه قرار کرده و مرالال کردید اما  
 صحبت پورا یکدفعه کردید دوباره تکرار نکنید که همه تهنه نافی خیت من است  
 و شریعت و جدان من هرگز قبول نکند مکنی کاری نموده پول بکرم و خدای بخوات  
 مثل بعضی مانند بهان و یا را به آخرت و دردم را به مذنب بستم دارم آقا تبار  
 رفت بن فاسده برشت و صیت نامه را و دوستی با بیت عدو لیره با نهایت  
 خضوع و خشوع پیش من گذاشت گفت چون فقر و اهل استحقاق را خاجه‌بلی

بهتر از بنده می شناسید استدعیم که این وجه ناقابل را بهر کسی صحیح سیدانید  
 من روم را ترس کرده ابروایم را محض اظهار اکراه باکاشید و گفتیم اگر خودتان  
 سید اید بهتر بود این خود تکلیف و رحمت بزرگی است که بر دوشم داوید انا حکیم  
 بهشت را رفت و سلم و بدون رحمت بادم نمیدهند لیره ما را با کمال اکراه و  
 بی عتسائی برداشته از خانه بیرون آمدم آقا جواد تا کوچه شامیت کرد از اینجا  
 کیمه منزل حضرت عباس رفته حکایت را نقل و طلع ساختم و مراجعت تبریر امرا  
 پسند یافت از دروازه شمول شد فرصت را فوت نکرد این محکمه شاکر را از  
 شیطان زیاده سیدانند و همه جا حاضر و ناظرند اگر قصور منقطه شمار بکنند آب  
 سرد به آتش گرم ما خوانند بخت گفتیم مترس خاطر جمع دار آقا جواد را بطوری  
 فریفته امانت و دیانت و تقدس خود کرده ام که اگر نفوذ بالله امام عصر سرزاد  
 برومی تواند حق را آقا جواد را از من سب نماید خلاصه با حقان غضفر شوم

شدیم هنوز در ماه تمام نشده است که سه هزار تومان و قباله یک باب دکان خباز را بر سر گرفته‌ام  
 و دو هزار تومان مخففه اصل و دو هزار تومان هم پشت اهلک فرمایش حکومت برده  
 بعد وراثت خسته شده فهمید که اگر شاهزاده از سطلب مطلع شود باده هزار تومان دست  
 نخواهد کشید میان خودشان صلاح و آقا جواد را نیز نفقت ساخت که این با همه که  
 بازی بوده حالا آقا جواد آمده وصیت نامه را میخواند میبینم هزار تومان حق الرحمه  
 میخوانم اما غافل ازین شنیدم که آتش این فتنه عظیم که از تبریرات بزرگجهری من  
 شده در گشته باین آسانی خاموش نکرد و کسی که خودم بجای اندخته‌ام برای بریدن  
 آوردن آن بار محتاج بوجود من خواهند بود حالا جناب شیخ مقصودم از  
 روایت این حکایت این بود که بهانی تحصیل این وجه کثیر در اندیشه قلیل از  
 برکت وجود آقا است لا غیر و الا آقا جواد و نیازی بمن ننماید حالا ما هم باید  
 قدر این نعمت را بدانیم و تکلیف خود ما را بشناسیم آقا را در مجالس مع و تعریف

کنیم و مقصود آقا هم که از ما بطور کمالی میفرماید همین است که در مجالس و محل  
 اظهارات مانعش او را با اوله و بر این حق کنیم و فرامیثات شایسته حق شرع  
 و وجوب الاجرا بدینم و اطاعت او امر مطاعه اش را از واجبات دین قرار دایم  
 خودتان میدانید با آنکه زحمانی که حاجی الهیار و سایر الواد که در دوره آقا هستند  
 در اجرای او امر آقا می کشند باز صدیک احترام و داخل من و شما را نذر نمی  
 از خدمات شایان و قابل تعریف حاجی الهیار این است و در سال قبل که بانه  
 حضرت آقا با شاهزاده جلال الدین میرزا بهم خورد برای غرض او در حضور حضرت  
 والا اسباب چینی ما کرد بطهران نوشت پول ما و عده دادند نشد که نشد  
 بعد از اینکه از همه جا میسر شد حاجی الهیار به حیاط خلوت خواست من ام  
 حضور داشتم آقا بجای الهیار گفت حاجی میخواهم تا یک هفته شاهزاده جلال الدین  
 میرزا را از تبریز فرار دهم که سخت مانع اجرای خیالات من است و هر چه بخواهی

سید ام حاجی اللہیار دو دست قبول بروی چشم کند شست عرض کرد برای اجرای  
 این امر سہ چیز لازم است آقا فرمود بگو گفت اول کنیز زن خوشگل و دینی  
 تومان پول سیم کنیز میرزای باسواد آقا فرمود آفرین بر تہ تبر تو پس است  
 ہنہیم مقصود رسیدی این را گفت از آن حیاط خلوقی بہت اندرون رفتی  
 و بلا فاصلہ رحبت در حاسیکہ با یکدست دست کنیز زن نہ تہائی را گرفتہ و  
 در دست دیگر کلکس ناس صد تومان پی روی را با صد تومان بہت حاجی  
 اللہیار داد حاجی گفت پس میرزا آقا فوراً با یکمشت سبایہ بر ایشان داد و فرمود  
 خدا کو یا وجود او را برای ہمین کا خلق کردہ است قدری ہم زیر کی و دوش  
 من تعریف کرد و وعدہ عطای بخش فرمود ما نہ نفر از منزل آقا بیرون آمدہ  
 رہ بہ منزل حاجی اللہیار رفتیم حاجی فوراً و ساد کنیز پرہ زن دلالت آمد گفت  
 بخا امیرزادہ پسر جلال الدین میرزا برو تفتیش کن کہ امیرزادہ چہ وقت برو  
 ۵۸

خواهد آمد و گنج خواهد رفت یک لیره هم به پیره زن داد و رفت بسین تقافت  
 و قسکه معلوم شد امیرزاده از گنج عبور خواهد نمود باید تنها رفته در سر راه او منتظر باش  
 همکه نزدیک شد نصف صورت خود را با دوشان بیدهی و چشم و ابرو اظهار  
 عشق می کنی هنوز بیت دقیقه نگذشته بود پیره زن نفس زنان مرحب و  
 گفت هین حالا حرکت می کند اسب خواسته بود اسبها را از جوسن برند از اینجا  
 تا بانجا فرار کرده ام حاجی اللہ یا ربمین بدن گفت برخیز زود خود را به پل قاری  
 برسان در اینجا منتظر امیرزاده باش و بطوری که گفتم مکن سین بدن رفت  
 بعد از نیم ساعت برگشته گفت همکه به پوی پل قاری رسیدم صدای دور  
 باش را شنیده دست در پای خود را جمع کرده قسکه خوب نزدیک شد  
 نصف صورت مرا باز با حرکت چشم و ابرو که مخصوص عالم عشق است اظهار  
 محبت را بیک نگاه آهولی قلب امیرزاده را اسیر کند عشق نمودم و خودم



متفت شدم که تیری ازین ابروی دلد و زجست رست برینیه ایر  
 زاده شست و محض سحکام مرتب عشق قدری ییادم هر وقتی که امیر زاده  
 بهانه حرف زدن با نوکران نظر توجه و لطف آمیز بسوی من می انداخت من هم می  
 تکان داده اظهار امده از سفارقتش می نمودم و با قوه گهرانی عشق مدلول این  
 بیت را با آن همه بعد سافت در صفحه قلبش حکا کردم  
 یک بار رخ نمودی دل رفت عقل و هوش اینا بر جان ببر که تساع و در نماید  
 این زن و لغزب و خوش زبان بطوری مسل از عالم عشق و محبت دم زد و نمونه  
 نمود بیچاره امیر زاده معل است که حوزد را نیز فریفته زبان و عاشق حال  
 خود کرد با امیر زاده غبطه میکردم که کاش آقا که عداوت با من بستی و این طبعیت را  
 بهشتن من مامور نمودی لب بر لب یار و یار برینیه او به به چه قیامت است  
 مردن چه خوش است آگاه حاجی الدیار رو من کرد و گفت حالانوقت

گفتم حکم گفت کاغذ شیرین و دلربایی از طرف خانم بامیرزاوه بنویس که من زن  
 یکنفر تاجر معتبرم شوهرم مدت یکماه است برای وصول مطالبات خود باروشیه  
 رفته است بعد از ده روز مراجعت خواهد کرد و یروز که در فلان ساعت از پل قاری  
 عبور میکنم میدانم کدام قسمت عبور من بدبخت را نیز از اینجا انداخت که حال را  
 دیدم و از صد دل عاشق و ذریقه جمال مبارکت گشتم حالا چه شود که ترحم کنی و این  
 بسته را بجز غفلت را آزاد و از آب زلال صحت سیراب فرمائی خلاصه  
 کاغذ با آب تابی نوشته اشعار مناسب حال درج نموده در آخرش نوشتم  
 کینه نزل در رسته کویچه در چندم که عمارت آن از کویچه نمایان است مستقیم  
 در صورت اجابت دعوت عاشقانه اقدامات و حرکات از روی آفتاب

حیاط و محرمانه نشود امضا عاشق حقیقی حسن جهان

کاغذ را با شک و غمبسط ساخته به پاکت ساده گذاشته رویش عریضه

کشیده وزیر آن القاب و اسم امیرزاده را نوشتم که اگر بدست غیر بنفذه کمان  
بدنبرد حاجی اللہیار دادم او هم پریہ زن را خواستہ باد و ادگفت لان بجانب  
امیرزاده برو دم در باش ہیکنہ رحبت نزد این پاکت را بہت خود بخندہ وقت  
دادن دستش را فشاردہ پیر دلانہ بنای کریم وزاری گذشت کہ مرا بکشتن  
سید سید بیچارہ ام حاجی باز لیرہ و کیو کیف دست گذشت فوراً اسگ  
چہمانش خنک کفت عمر من گذشتہ است مانند من درین دنیا چہ شہ دارد  
این را کفت پاکت را کفت از خانہ بیرون رفت بعد از یک ساعت کہ ما  
نہار را تازہ خورده بودیم بر گشت کاغذ را پس داد پاکت آن عوض شدہ  
بود و دیدم در حاشیہ نوشتہ است .

زنجیر ہا کستم و عشق تو عاقبت کہ دہانچان کہ عاخر من اکنون رشتہ  
اکہ چہ اقدام باین امر برای من سبب خطرناک است اما از ان ساعتی کہ کمال

نازینت را دیدم طاقم طاق و مرغ دلم ز نفس کشیابی بی زار است و عوت  
 عاشقانه ات را قبول کردم دست بدو نیت را می بوسم فردا شب برو  
 نیم از شب گذشته بشرف دست بوسی و زیارت جمال بی امانت نایل  
 میوشم عدست سنگ کو چکی است که بجای طمی اندازم عجب آن خدا حافظ  
 امضا قربان روی چو ماه است      امیر عشق

حاجی الهیار ازین جواب سعادتی خوشحال و لیره و یکیری به پیره زن انعام  
 کرد بعد آدم خود آت حسن را صدا کرده گفت اول برو نزد حسن قرقرش  
 از قول من بگو در یوز اسخامی که دختر ملاذ الانام سخام می رفته یک نفر از نوکران با  
 زادگان امر با دوست درازی کرده آقا نیز ملافی آرا بهت غمیت  
 ما و اگذار کرده و و عده رحمت بزرگ هم نموده است من هم ترتیبات آرا  
 بطوریکه لازم بود فرا هم آورده ام همینقدر فردا کریم کله پز و ابر هم چهارشنبه را

برده است با خود وقت عروسی بمنزل بیاید از اینجا هم مرد خاتون او علی میرزفته  
 با او هم همانطور که گفتم بیان کن اما بگو با هستیاط و سنج بیاید چاه تومان هم  
 پول داد گفت سی تومان آنرا بحسن قرقش و بیست تومان هم به خاتون او علی  
 برده بگو باز فدا چلو بخورند وقتی که اینها را گفتی میرودی دکان حاجی غلام فرش  
 فرش بیکونی حاجی فردا شب محافی دارد فرش یک تالار و دو اتاق  
 خواسته پس فردا بید بزم همین حالا بده بیاورند شب چهار شت از شب  
 گذشته فرش ها را در بسته که چه بجا نه حاجی سکور که با سلا بول رفته خالی است  
 می بری و از دیوار افتاده در را و می کنی اطاق ها را فرش می کنی و بر چه  
 پرده و سایر لوازم است از منزل ها رون اشریعه بگیر اما طوری کن که هیچ کس  
 نفهمد فردا شب و کجا عالی اوطاق ها را سفروش از تو میخواهم آت حسن تر  
 بن ام گفت کار شما تمام است تشریف ببرید اما بطوریکه گفتم پرده و سایر چیز

لازم شد بهید من از اینجا بکیره خدمت آقا رفتم اندرون تشریف داشتند پیام  
 وادم فوراً خواست باندرون رفتم تعصیلات را من البدوالی انتم عرض کردم  
 کم ماند آقا پرواز کند از کثرت وجد سوراخ بینی های شکاشد قدری تعزیه  
 حاجی الهیار را کرد و منور حقیقتاً قدر این شخص کافی و صدیق در زدن من مجبول بوده  
 خبی آدم کار آمد و با تدبیر بوده خلاصه بنده مرض شدم پس فردا معلوم شد که  
 الواد های مذکور در گوشه خانه سطر پنهان شده امیرزاده موافق قرار داد  
 سه ساعت و نیم از شب گذشته با یک نفر آدم محرم خود آمده حسن جهان امیرزاده  
 را استقبال و با صد ناز و عشو داخل تالار میکند بعد از صرف چایی و شیرینی  
 و آنکه کی عشق بازی موافق دستور اهل حاجی الهیار حسن جهان تکلیف سردار  
 میکند امیرزاده حاشا می نماید که هرگز نخورده است بعد از هزاران گشایش و  
 مرکب من با امیرزاده خوراند بعد از اینکه خوب سر برود و از بادیه ناب کشیده

سین تن است دعا نموده که نوکر را مرض نماید امیرزاده بواسطه غور جوانی و مستی نوکرا  
 مرض کرده نوکر خفته رزود بادشنام و تهدید مجبور بر رفتن کرده است بعد از  
 اندکی چشم حسن جهان بکمرش اهرازه افتاده دیده است ششول آویزان است  
 خفته است باز کردن آنرا نیز است دعا نماید باز مبادا تولید خیالی شود مکتوب  
 کرده است و ششول عیش و نوش میشوند تا پاسی از شب بکینزد امیرزاده  
 تکلیف کارانی می نماید حسن جهان با صد طعنه و ناز اظهار خوف و وحشت  
 از طایفه می کند هر چه امیرزاده میخواهد خالی از خطر بودن آنرا حالی نماید ممکن  
 نده بالاخره چون قضا آید طبیب ابله شود مجبوراً طبایفه را تا باز و تقدیم آن  
 قمر طلعت کرده و این شعر را خوانده است

کشی و کنواری حکم حکمت است ای ضایده نذارم چاره خویشا چاکری بایسته ننجیرم  
 حسن جهان به بهانه آوردن رخت خواب از تالار بیرون می رود که در آن حال

حاجی الهیار با جمعی الواد و یکم دخل تالار آنچه آزار و اذیت و کتک ناموس  
 و کتک بوده در حق امیرزاده روا میدارند تا امیرزاده خش کرده نیم مرده  
 می افتد صبح زود تمامی اسباب و مخلفات خانه را جمع مرده امیرزاده را  
 در آنجا کدشته بدر میروند فردا صبح نوکر امیرزاده آمده دخل حیاط شده  
 جاراگشته کسی را پیدا نموده ازین اوطاق بان اوطاق دویده مهبت و  
 تحجیر بالاخره نیم مرده امیرزاده را از زیر زمین پیدا می کند فردا حاجی الهیار و سایر  
 الواد با نفق و شدن امیرزاده را در اثر مهبت داده تا کبوش شاهزاده  
 جمال الدین میرزا و حضرت والا میرسد غنمه و آشوب غریبی در شهر پیدا  
 میکند نوکر نیز از ترس خدا قشای سرتوانست محل فاجعه را بچندین نفر  
 نشان داده خود فرار کرده بود بالاخره مرده امیرزاده را بعد از دو روز از  
 آن خانه بیرون آوردند حکما و اطباء شهر با استعمال ادویه جات و دوا جات



بهوش آوردند بعد از چهار روز حالت تکلم پیدا کرد و طلبه را پرسید خانه را صحرا  
 نمودند ولی دیار می ندیدند تحقیقات نمودند معلوم شد خانه مال حاجی شکریه  
 مدت سه ماه است باسلامبول رفته بعد از انتظارها و تفتیش با معلوم شد که  
 مرکب این امر از خالی بودن این خانه اطلاع داشته در آن را باز و ادوا  
 سفروش بعد از اجرای این خیال باز جمع کرده و برده اند و همقدروند که  
 محض عداوت و تحریک بوده بیشتر از صد نفر همایه کان بی گناه و غیره  
 بکشتن رفت خانه و ویران و تاراج کردید چیزی دستگیر نشد بعد از  
 الود شر را گرفته شکنجه دهند بلکه اینها مطلع باشند حاجی اللهیار سده را  
 منیده بارفتای خود و فل حصن حصین ملاذ الانام کردند یعنی نجای آقا  
 ملحق و از هر گونه مواخذة و تفتیش محروس ماندند بچاره حلال الدین میرزا  
 نتوانست بار این رسوائی را بکشد اهل و عیال خود را بطران فرستاد خود  
 با

با پرش با سلام بول رفت و بعد از چهار ماه اقامت خسته برگشت  
 حالا جناب شیخ مقصود ازین همه در دسرو حکایات طولانی این است که  
 مدافعی حضرت آقا چقدر با سایه و مقام شناس است با وجود این گونه خدمات  
 شایان باز حاجی اللهیار صدیک مقام و منزلت من و شما را در حضور آقا ندارد  
 حقیقتاً وجود چنین ولی نعمتی را باید نیتیم بشود و در او امر قدسه اش تکلیف محض  
 شد اگر چه آقا آن روز قدری از جبارت و خست و تدکونی ثمال تک شده  
 و کبر اہم شمارا بر زبان نیاورده اند ولی من شخصاً شما را دوست دارم سایرین نیز  
 بواسطه بی آزاری و دیانت شما از شما بدول نیستند من میتوانم همه را با خود همراهی  
 توسط و شفاعت شما را در حضور مبارک آقا بکنم فقط شما همین حالا عریضه نوشته  
 و از حرکات بی باکانه و سوء گفتار و رفتار آن روزی اظهار پشیمانی و مذمت  
 کنید ما هم متفقاً می گوئیم که حواس شیخ آن روز پریشان بود و عذر

کتابخانه ما را میخوانیم و بعنوان شرحی گفت عذر تقصیر ما را ما میخوانیم چه کنیم  
تکلیف همکاری و دوستی همین است دوست آن باشد که گیرد دست  
دوست در پریان حالی و در ماندگی این بی حیا از خدا بجز این  
حکایات و وقایع و مخاش را که انسان از شنیدن آن منفعل شود تا چه  
رسد گفتن چنان بادل کثانی و کث ده رویی رویت میکرد او شهادت میداد  
همه ثعالب وطن را اصلاح کرده بدین راه را در پنج و شکار را برافراشته امروز  
میخواهد خط این افتخار را با من تقسیم نماید با وجود اینکه صورت من از آنجا  
این حکایات تیره کی پیدا کرده موهای سر و بدنم زشت شده آثار خفیه از  
جنیم هویدا و ارتعاش بدنم را هر بی شعوری می توانست احساس کند باز  
با کمال بی حیائی اصرار بر نوشتن عریضه می کند من متحیر بودم که این شخص واقعا  
تا درون اشریعه است این صحبتهای مرا می کند تحقیق صورت خارجی دارد یا

بن استیور دیده می شود چشم های حوزرا پاک سکریدم چندین بار شستم و بر خاستم  
 شاید این صورت موهومی محو نماید شود دیدم نه همان مایه ابروی بی حیا  
 و لفاظ است که در تریل باطل استاد و از جمع قیود و تکالیف نهایت آراؤ  
 هر چه خواستم مردمک دیده حوزرا که از فضولی و سخنان دلخراش و بی شرمه  
 او کمر شده بود رنگ صبر و تحمل و هم چنین جبین و گره ابروی حوزرا که از  
 ناهمواری حضور آن بیدین و از شد و باطنی حوزم حاصل شده بود باز کنم نتوانم  
 کثرت غلیظ همتی را حوصله و صبر را از دستم ر بود یک دفعه سکوت حوزم را بریم زده  
 عصا را بر دشته حواله کلاه آن نا بجا ر کرده و با یک صدای صیبه که ارتعاش  
 بدنم و لرزه عصا بم بد نخراشی آن برافزوده بود فریاد کردم لعنت خدا بر تو  
 بلاذ الا نام تو باد که شرمیت را با مال دین را مضحک استقال مملکت را بر باد فنا  
 دادید رعیت را بی خانان کنده ایت ملت را ذلیل بخارابی آبروین

مقدس را فدای شخص چند روزه خود نموزید آنها را گفته از شدت غضب بی خود  
 اقدام بعد از دو ساعت بخود آمده چشمهای خود را کشوده آن هیکل غیبی و آن  
 مجسمه شیطان را محو و نابود یافتیم دیگر از آن تاریخ هر از تومان بمن بدهند مقدم به  
 خانه ما این دشمنان دین نمیکند از من زندگانی با شرف را اگر چه بختی باشد هر از  
 بار ترجیح بان دولت و مکننت و ثروتی که بانی ناموسی جمع میشود سیدیم  
 حال ای فرزند از شرح این حالات قبحه و نقل این حکایات فحشیه در نزد شما  
 دو مقصود عالی در نظر دارم اولی اینکه تجربه حاصل کنی و بدانی که شهر تبریز پر از  
 این اشخاص بی شرف و مملو از آن نطفه های شیاطین است همیشه باید از این  
 اشخاص در حدز باشی تا کسی را درست شناسی در وجدان و پاکدامنی آن  
 تامل و غور کامل کنی طرح دوستی نریزی و بقول هر لفاظ و نطاق که ظاهر  
 شان با کتوت بدن آراسته ولی باطن شان پر از رذالت و خباثت است

اعتماد کنی امانت دیانت اصناف و انسانیت ساز خود سازی وطن  
پرستی غیرت سخاوت و عدالت رحم و مروت را که همه از احکامات مکتوبه  
دین اسلام است پیشه خود کنی و دینی اینکه بدانی اینها یک اسم خود را  
مروجین دین مبین گذاشته و خود را حایان شرعیت مظهره قرار داده اند خود  
مخرب دین و دشمن دین اسلام هستند شرعیت را برای خود حربه بزرگ  
و اسباب دفاعیه قرار داده به میل خود و با قصاصی منافع شخصی خودشان  
احکامات الهی را تعبیر و تاویل می کنند ببادات و افعال اینها را دیده  
اعتقادات ضعف حاصل کرده قبح اعمال اینها را از مذهب اسلام  
بدانی عاقلان و کلا اسلام بجای خود ندارد چسبی هر چسب که  
است در سمانی ما است مذهب ما بهترین مذهب و قوانین آن همه  
محکم و متین و قواعد احکامات آن همه مناسب تدن هر عصر است

هر کسی که بگوید مذهب اسلام منافق ترقی محکمت است غلط گفته است  
 یا بواسطه عدم اطلاع از احکامات و قواعد دین اسلام است یا خود  
 غرض است ولی هزار افئوس که این خود پرستان نمکدشته اند  
 ملت عالم بشود یا قواعد مذهب اسلام را بزبان ترکی و فارسی یا  
 خود بزبانهای دیگر ترجمه کرده همه بخوانند و بدانند حتی مسیحیان  
 بخوانند بدانند مذهب اسلام چیست و قوانین او کدام است حالاکه  
 انانی اوروپا نفرت تمام از اسلام و مسلمانان دارند علت همین  
 یک فقره است که از قواعد و قوانین مذهب مابکشی بی اطلاع و  
 بی خبرند و او را مذهب اسلام را از عادات و خلق و افعال مسلمانان  
 یعنی سروجین این مذهب اقتباس می کنند یعنی عبارت ساده هر چه  
 از مسلمانان و عوام می شنوند و می بینند از احکامات دینی مامی شمارند

وحق هم دارند عادت رفتار و کردار مسلمانان و علمائیکه معلوم و آشکار  
 به اهل انبیت افعال مان از صبح تا شام دروغ تقب احکام  
 چاپ فرعونیت ظلم استبداد تمت شیطان دشمنی  
 بعالم انانیت خیانت ضدیت با همه کس بحالت حد و غیره  
 و غیره یعنی مطلقاً ضد احکام الهی و قوانین شرع مقدس هر وسیله هم سنی  
 پیدا شده خواسته کتب قوانین مذنب یا کلام الله را بزبان ترکی یا  
 فارسی ترجمه کرده که هم خود مسلمانان و هم خاج پرستان بدانند که این اوصاف  
 مذمومه سابق الذکر هیچیک از اوامر مذنب و دین مانیت بلکه تماماً  
 ضد شریعت و متصفین آن هم مسلمان نیستند و بدانند هر اوصاف حمیده و تقوی  
 پسندیده که امروزه اور و پایان دوست دارند و ترقی ملت و مملکت خود را از  
 برکت آن میدانند تماماً در مذنب اسلام موجود و امری که به اجرا ی آنها نشده



است عدالت مساوات حریت آزادی برادری نشر علوم  
رفع جهالت و غیره و غیره همه از او امر شریعت پاک است

فوراً مانع شده ترجم مسلمان را تکفیر کرده بابی دهری لا مذنب  
بقلم داده حکم قتل و اعدام او را میدهند چنانکه تا بحال هزاران امثال  
آنها چشم خود دیده ام امروز اغلب و بلکه قاطبه حاج برستان چنین  
میدانند که شرح و مذهب مسلمان دشمن مال و جان و عرض و ناموس  
آنها و بلکه مانع ترقی ضد مقام تمدن و انسانیت سکرة عدالت حریت و  
مساوات است و از اینجهت است که ما را برابر و حوشی می نماند و از حاضر  
سفره شمرده و با ما مثل بهایم معامله می کنند حق هم دارند زیرا که ب  
ما را نخواهند و از قوانین مذهب اطلاع ندارند فقط آشکارا می بینند  
که علما و شیخان ما هزاران فرسنگ از آنها می گریزند ملاقات شان را

حرام و جودش را نجس و باطلت بان ما دست نمیدهند و از اغنیه  
 آن ما میخورند و قتیکه اسم عدالت را می شنوند روترش می کنند  
 از حریت می گریزند قلم آزاد را می کشند زبان حق کو را می برند وطن  
 پرست را آواره وطن می کنند مملکت دوست را بدار می کشند و می کشند  
 در انصورت بیچاره خاج پرست که ابد از اساس مذهب ما اطلاع ندارد  
 و این همه حیوانات فوق الذکر را در وجود عموم مسلمانان خاصه علمای ایران  
 برای العین می بیند چگونه می تواند مذهب اسلام را ضد ترقی نوع بشر  
 و ضد تمدن کنونی عالم نشود که هست بر اضحلال و انقراض مذهب  
 اسلام نه بدو و تمامی قوای خود را صرف مخدول و مکتوبی مسلمانان  
 نکنند اسم این اقدامات خود را در پیش نفس خود یا در شریعت خدا  
 خدمت به عالم انسانیت نگذارد .

فَأَعْتَبُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ  
 مِنْ خُذْمِ سِنِي إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ رَا حَالاً  
 می فهمم اگر علمای ما مانع ترویج علم و نشر معارف نشوندی و روزی ما مجابرا  
 که زبان حق گوئی ملت است قدغن نمی کردندی ترجمه قرآن و احادیث  
 و اخبار را اجازه میدادندی حالا دول سخطه ما را وحشی حساب کنده  
 دشمن خون خوار خود فرض نمودندی و از قبیل بهایم نمرده و مظلومی ما  
 ترحم می کردندی امروز که دچار حملات و تعدیات همسایگان شده ایم  
 از هر طرف کوش بانه مظلومان ما میدادندی و طرفداران حقوق بشر  
 می گفتندی آخر مملکت ایران مستقل و ایرانیان نیز بشرد و دول جابر  
 و مستبدی را از تجاوز بی حته و بی عنوان بازداشتندی اما نمی کنند هیچ نمی  
 کنید چرا که شما را از وحشی نمرده رند بشاز اسفرا آسایش عالمه میدانند .

ای فرزند چون تو هم صلاحاً چندان سواد نداری از زمرات و قوانین مدنی  
 بهیچ وجه اطلاع نداری و مذنب اسلام را در وجود این علمای غیر حقّه  
 می بینی سبادتو هم مثل خاچ پرتان و سایر سگمانان بی علم افعال زشت  
 این عالم نمایان را از جمله اوارس قدس الله فرض کرده و مذنب پاکیزه در نظر  
 تو حضرت به سبیل صلبه نماید و بهشت سلب اعتقاد تو کرد در بازگمراهی  
 می گویم و محلّ تو جهنم همین یک نکته است که شریعت اسلام سواى این  
 است که حالاً می بینیم احکامات و قوانین آن سواى این است که می شنوم  
 ما مسلمان بنسبیم و این علما دروغ می گویند حافظ شرع محمدی نیستند بلکه  
 بدلائل قوی مخرب شریعت و دشمن عالم اسلامند زیرا که مسلمان دروغ  
 نمی گوید مسلمان زنا و لواط نمی کند مسلمان از شر و بات که اُمّ النجاش  
 است پرهیز می نماید مسلمان ظلم نمی کند نوع بشر را آزاد و آسوده نخواهد

سمان دشمن عدالت و طردار ظلم و استبداد نمی شود سمان اموال مخلوق  
 خدا را بعنوان ثلث و دو قف ضبط و صرف ثلثات نفائی خود نمی نماید سمان  
 هزاران خانواده جمعیله را با مال و خاستر نشین نمی کند سمان همه را بنحو عدل  
 و بر یکسان حرام نمیداند سمان با این همه افعال زشت که زبان از ذکر آن و  
 قلم از تحریر عار دارد مرتکب نمی شود حال نهیدی ای فرزندی هر عیب که  
 است در سمانی نیست در اینجا کلام خود را تمام و فرمود امروز صحبت و  
 نصیحت من مفضل شد چه کنم قبم می سوزد عرض کردم حاشا و کلاخسته کی بهیل  
 است هنوز سیر نشده ام و مخصوصاً متوجه این نکته باریک هستم که هر یک از کلمات  
 حقه شما محتوی رموزات بزرگی است که درک نمی کند مگر عقل سلیم و تأثیرات  
 این فرمایشات ستین را نمی بیند مگر دیده حق شناس و دور بین  
 فرمود ای اولاد حلف وطن خدا را جزای خیر دهد شعر

فرخته دل پر که چو تو باشد شایسته

پیر و مادرت را تبریک و تسنیت می گویم ترقی و ثروت و حفظ وجودت را  
از خدا سئلت می نمایم در خاتمه تصاحیح پیرانه ام این مسئله را هم گفته نمی گذرم  
که این عالم نمایان چرا علم را دشمن اول خود می داند چرا مانع ترقی انبای  
وطن استند چرا عدوی عدالت و مساوات اند چرا داعیان حق و جراید  
نویان را کافر مطلق سروده و بر اعدام شان کمر می بندند چرا از اجتماع  
لفظ معارف آثار کراهت و صدور شان ظاهر میشود برای این است که  
ملت جاہل باشد کور کورانه دست شان را بپوشد هر چه بخواهند بدید عبارت  
آخری ملت خرافات باشد و خلقت وجودشان را برای عیش و خوش گذرانی  
آنها بدانند لا غیر چنانکه تا بحال دستهایم حالا من که با این شبه اندکی علم  
سواد دارم ملاذالانام هر قدر ترنویز می کند غلیظ حرف میزند و از صبح تا

شام عبادت کند می نام از راه حید و خدعه است هر قدر دستش لطیف و سفید نگاه دارد نمی بوسم  
 هر قدر حمام را بزرگ و عمارت سفید عمارت بلند کند ابد او در زمین احترامش زیاد میشود و هر چه در وقت  
 حکم ابرو یا تیرا بالا کشیده و بر زرد از آن شویو تا و تم های عوام فریب بخج دهد و در نظر من همان کار  
 بسیار است که است اگر کرد و شته باشم و نیدی با بنامیدم خودشان هم متفت شده اند اگر علم  
 و معرفت و عدالت مدایران رواج یابد در هر شهر ایران فقط دوست نفر عالم پیدا شود و در  
 از روی کار برداشته میشود و ملت بیدار میشود آنوقت خرابی و معرکه با رکن حالا  
 کویا درست علت غائی نفرت اینها را بسوی نثر معارف و عداوت اینها را بطرف  
 عالمان حق کوی فهمیدی و دیگر از فرزند اشغال تحصیل باش و خود ترا در نظر اینها طرفدار  
 عدالت و استقلال مملکت شناسای که پر خطرناک است .  
 ساعت را نگاه کردم نام ظریف بود که بهایم را جمع و از شیخ مرضی حاصل کرده ام  
 بمنزل آدم امروز هیچ وجه آثار انقلاب و اضطراب در وجود خودم نمیدیدم

بالکس قلم روشن و شاد بود خلاصه موعظه و نصیحت پرانه جابجی نادیر  
 به مادرم روایت کردم از دیانت و وطن دوستی او تعریف نمودم مادرم خوشحال  
 شد و مراد عا کرد و باری آرزو و شب را شغول مطالعه و جبران و دروزه تعطیل  
 را نمودم فردا هم جمعه بود به مدرسه رفتم ولی با کمال بی تابی منظر طلوع صبح روز  
 شنبه بودم و هر ساعت را در نظر مطالعه روزنامه مثل بوم کان  
 مقدار خمسین الف کسنته سیکه را ندیدم شب را آسوده خواب  
 صبح چائی را زودتر از معمول صرف و راه مدرسه را پیش گرفتم و کان  
 سید هنوز باز نشده بود به مدرسه رفتم بدون اینکه صحبت خارجی شود در بنام  
 را خوانده از مدرسه بیرون آمده بدکان سید آمدم پرسیدم روزنامه  
 جات حاضر است گفت بل از هر کجای یک نمره داد و منکر کردم بجا نه آمده  
 نمره ما را مطالعه نمودم مقالات مفیده همه زیاد بود ولی درج آنها در اینجا خارج



از موضوع و خالی از نتیجه است فقط مقاله جنی و سوز بازبان فارسی در فرقه  
 فیض بخش مطالعه نمودم خلاصه آن این بود ایرانیان بطوریکه در تمامی اسباب  
 زندگی و مایحتاج خود محتاج ملل خارجه و فرنگین است همچنین برای تحصیل  
 علوم نیز از قبیل جغرافی ریاضی سینت طبیعت طب و حکمت و جراحی و  
 هندسی و غیره و غیره محتاج معلّم الّه خارجه است زیرا که ما ایرانیان نه معلّم  
 آنها را داریم نه کتاب آنها را چون نصیحت جناب شیخ را که فرموده بود  
 روزی باور باش هنوز در گوشتم بود ما در کردن چنین مطلبی را نمی خواهم که چگونه  
 میشود ما کتب و یا معلّم علوم مذکوره را نداشته باشیم باری چون بسید که بعد از  
 قول داده بودم که بعد از سه ساعت مره ما را روانیم اینجا مطالعه نمودم جز  
 طی این همه مسافت را ترجیح بخلف وعده داده ایفا وعده نمودم فرد صبح  
 موافق معمول به مدرسه رفتم بواسطه اینکه از مدلول مقاله روزنامه فیض بخش

پرده تحجب بودم قبل از شروع مدرسه صحت و قوتم آرا از جناب شیخ پرسیدم فرمود در  
 حکم امروز رست نوشته است عرض کردم نفهمیدم درست توضیح فرماید فرمود باقیه  
 لفظ امروز را قبل و ما بعد زمان حاضره را استخوان نمودم باز چیزی نفهمیدم تعجب اسکوت  
 خستیا رکردم فرمود گویا باز حالی نشدی عرض کردم خیر فرمود در زمان قدیم بسنی کجایی  
 که ایران دارای عظمت و شوکت و جلال و قدرت بود تمامی این علوم در ایران  
 معمول و ایرانیان از خواص و عوام علوم سطوره فوق را برجه اکمل میدانستند و ظل  
 مغرب زمین مقام کمینغردانی ایرانی را آرزو میکردند و از برکت همین علوم  
 صنایع از قبیل نجاری حجارى نقاشی و غیره چنان مرتب اعلی رسیده بود که هر  
 چه در طرف امروز از ادب و معنی صنایع آن زمان یافت شود مال غریبه دولتی  
 است ولی بعد از ایران و چار حملات متواتره گاهی مغلوب عرب و  
 گاهی مقتدر مغول و بعضی طوائف دیگر که این رساله کجایش درج تاریخ

آنرا ندارد که بدین کتب علمی را آن وحشیان تاریخ انسانیت تمام سازند و پاره  
 کردند یا برودخانه ها انداختند مدتهای تمامی ایران گرفتار بدبختی های بزرگ  
 و چارافتادگیات و حملات عظیمه بود و سرفارغ شدت که تالیف کتب و  
 عودت معارف اشغال نوزده ثانوی مافات نماید علمی زمان محضه ام که  
 وقت ندارند تالیف کتب و نشر علوم پرخت نماید فقط بخت چهارخشت  
 وقت خود را بیدین حجاب غله و دوات و باثرین املاک خود صرف  
 نمایند باز کفایت نمیکند انکی مابعد استخوانم چون اسید زیاد دارم  
 که در آتیه جوانان بغیرت و باهمت و با علم در ایران پیدا شود که تمامی  
 کتب این علوم را از اسننه خارج بزبان می خودشان ترجمه کرده ملت را  
 ازین احتیاج بزرگ خلاص نمایند پس بطوریکه لغتم در حکم امروز رست نوشته  
 و در عقیده من برای تحصیل علوم مذکوره چاره و کم ندارم

عرض کردم تحصیل السنه خارجه را علی جایز میدانند فرمود جایز سهل است که  
 بلا حظه مذکوره حکم وجوب را دارد علی کدام امر را که منفعت آن بغیر از  
 شخص خودش عاید گردد تصویب کرده است که تحصیل السنه خارجه را هم تصدیق  
 کنند آن ها بطوریکه سابق گفتم مدعی تربیت و تعلیم اولاد وطن هستند هرگز  
 باشد و الا مقصود دیگر دارند اگر تعین بدانند که با تحصیل و دانستن زبان خارج  
 اطفال دارای علم و تربیت نمی شوند و بلکه تحصیل آن باعث جهل آنها میگردد  
 یقیناً حوسه آن مرتفع و ملت را به تحصیل و کسب آن دعوت و بلکه  
 مجبور می نمایند عرض کردم پس اجازه فرمائید من یکی از السنه خارجه را  
 تحصیل کنم فرمود اجازه سهل است مخصوصاً نصیحت پدران می کم که هر چه  
 میتوانی در کسب و درک آن کوشش نما از همان روز ذوق تحصیل زبان  
 فرانسه که دست رس تربود بوجدوم غلبه کرد ولی بد بخانه معلم خانه که اسسه

خارجه را تدریس کنند در تریز وجود نیست مسلم زبان فرانسه هم در آن زمان خیلی  
 کران دنا در بود چند روزی بدون موفقیت به مقصود مطلوب نرسیده و روز  
 بی چاره می گشتم بالاخره کتاب زبان آموز را پیدا کردم و این انگش را  
 بکیدم به دلیل نیل مقصود یا فتم شرب را بعد از مطالعه دروس ایرانی یک  
 ساعت وقت خود را بخواندن زبان آموز و حفظ لغات فرانسه بیکدم  
 مادرم از نیمه مطلع شد عاظم کرد که چرا در این باب با پدرم شوخ و مودم و جلوه  
 تحصیل نموده ام گفت البته اشب برای تحصیل زبان خارجه از پدرت  
 اذن بخواه شب که پدرم آمد مادرم سنده را مطرح مذاکره نمودن ترسیدم  
 که پدرم بدون مقدمه حکم ترک آن را کند تقصیرم در زید و عوض کردم امروز  
 با خباب شیخ مادی در خصوص خطمت و شوکت قدیه ایران در و اعلاج علوم  
 در آن زمان صحبت شد فرمود در حکم امروز بدون تعلم زبان فرانسه موفق

به تحصیل علوم از قبیل جغرافیا ریاضی هیت و فلاحیت و غیره نخواهند شد  
 مراضیعت و وادار تحصیل این زبان نمود بدرم و مردم من هیچ عفا و مدارم  
 اگر عوض آن زحمت کشیده علم ایرانی را تکمیل کنی و مستقیم را خوب بنویسی  
 بهتر است این شعر را هم خواند  
 هنر کوش زاکم در عالم شرف  
 آراست گویند دارد کویا مقصودش از هنر همان سواد عربی و خوشنویسی  
 بود و خوشنویسی باشی و سایرین که با مقام رسیده اند از بزرگت زبان خارج است  
 یا همین بواسطه خوش خط و انشا پردازی است حقیقتاً ظالم امروز اول  
 منشی است و قتی که چیزی مینویسد سحر می کند بعد رو بن کرده فرمود  
 حینی خوب حالا که شیخ نادمی مصاحت دیده است بخوان ضرر ندارد  
 اما بشیر مدرس ایرانی و مشت مستقیم موطبت کن اما هیچ نرسید از کجاء  
 پیش کی خواهی خواند من ام نخو اتم چیزی گفته اشکال تراشی کرده بام کو خیال

کرد خودش هیچ نادی زبان فرانسه را هم تعلیم خواهد کرد خلاصه زبان آموز را تمام و مکرر آرا  
 خواندم بیک اندازه قوه پیدا کرده بعد یکجمله مارکو و یکجمله لغت فرانسه و ترکی پیدا نموده  
 مدت سه سال تمام بایداد همان کتاب لغت مشغول تحصیل بودم حالا قارئین بتوان  
 اشکالات تحصیل آن زمان را امینده سهولت و سباب حالیه را فور عظیم بداند بعد از آن  
 مارکو را تمام و با آن زحمات تمامی لغات آرا حفظ کردم و دیگر کتاب فرانسه پیدا نکردم  
 مجبور مانده لغاتی که در دسترس بود حفظ میکردم مدتی نیز با این طریقه گذشت اینرا  
 هم ترک نموده بودم ولی شیرسیم بفرانسه بود چون قوه تسلط داشتم از اینجه خط فرانسه را  
 خوب میخواندم هر وقتیکه تنها بودم خود بخود باز زبان فرانسه حرف میزدیم و پیش خودم فرانسه  
 دان شده بودم اما درست مطمئن نبودم کیفر و فکلی هم پیدا میکردم خود را امتحان کنم  
 روزی هنگام صحبت از مدرسه در دوکان سید که بغوش برای گرفتن روزنامه مانسیم  
 سید با کیفر تاجر مشغول صحبت بود تا جاکفت کیفر و فکلی تازه از فرنگستان آمده و کار را

ایرج به کوفه است این صحبت را ساعده شرفت مقصود خود یافته نزدیک شده  
 پرسیدم می دانید چرا آمده است گفت یکوید هر کس از تجار مال التجاره بخاهد من از  
 پاریس و فرنگستان می آورم کو یا او هم باین اسم آمده بخاهد سر مردم را ترشیده  
 فرار کند و یکوید اندک اینجایران و ماسطیان تر از دوستیم اند و صحبت خودم را با  
 یک نفر ناشناس بیشتر ازین مقصود من خود ندیده خدا حافظ گفته بخانه آدم بخال  
 که اشم که اسباب آشنائی او را فراهم آورم اندکی متفکر شده خاطر من افتاد که حاجی  
 قنبر علی شترودی همایه که با پدرم دوست و یکی از تجار معتبر تبریز است ممکن است  
 او را بشناسد به عباد الله بک آدم خود مان گفتم دم در باشد بروقتی که حاجی قنبر علی  
 از حجره مرخصت کند بمن اطلاع دهد بعد از اندکی عباد الله آمدن حاجی را خبر داد  
 فوراً پاشه بخانه حاجی رفتم در احوال بیرونی پذیرائی کرد بعد از تعارفات  
 رسمی احوال پدرم را پرسید تشکر کردم از آنجا یک درایران خاصه در تبریز همایه بخانه



همایه نیرود مکر در خیر و شر باید و مواقع پیش آمد بزرگ حاجی در حالت انتظار من هم تقریرات  
تقدیم نیست خود را در بقم حاضر می نمودم حاجی سکوتر بهم زده گفت خوب چه عجب شما هم باید  
از ما کردید واقعا ما از شما یکی شما در این دت چه فزیدیم نه همان می آید نه همان می  
کنسید و حال کنونی در شب اول سوالی که می کنند حال همایه است من هم مطابق احوال  
جواب تعارف آمیز گفتم و عرض کردم مقصود از این مرخصیت اول زیارت جود بارک در شانی  
شنیدم که در نازکی کنیف فروغی آمده و در کاروانسرای میر حجه کوفه است میخواهم با او ملاقاتی کنم چون  
بدون مقدمه خوش نمی افتد خواهم بدانم حضرت تعالی با او آشنائی دارد یا خیر چه طوری آدم است گفت  
میخواهید تجارت کنید عرض کردم خیر مقصود دیگر دارم فرمود علی ما هم شنیده در روز محض انکیزید  
کیت و خیال شصیت با اتفاق چند نفر از تجار محترم بحججه اش رفتم یک حیوانی در اینجا  
یا فقیم که نه زبان میدانند هیچ مقصودش را پرسیدیم چون ترک را خیلی کم میدانند با  
هزاران اشکال و اشاره فهمانید که از طرف تجارت خانه آمده است

اگر چه فلان مال التجاره از خجسته تمام شده و کسی را هم در اسلامبول ندارم برایم خرید نماید  
 معذرت اجابت کردم تبسّط این شخص سفارشی دهم ترسیدم که پول پارچه برسم  
 از من گرفته پارچه پنبه و کتان از برایم بیاورد اگر حرف بزنم ادعای خمارت و  
 نماید کفتم خوب بابک ملاقات حیوانیت او را از کجا فهمید گفت چندان شکلی  
 نداشت هر چه می گفتم نمی فهمید مثل حیوان بود یان گاه میگرد ما هم خندیدیم او هم  
 میدید که ما خنده می کنیم او هم می خندید عرض کردم ممکن است فردا اتفاقات فرموده  
 نیم ساعت وقت خودتان را ضایع و بنده را با بنجاریه بگفت زبان بند اندر عرض  
 کردم من میدانم گفت چه در میان حازه میداند عرض کردم بی گفت خیلی خوب در  
 وقت حجره تشریف بیاورید با هم برویم شکر کردم باز یک فغان چائی آورد  
 صرف و رخص شدم فردا صبح در ساعت تسبیح باتفاق حامی حجره و منی رفتم  
 بمیکه داخل حجره شدیم میح گفت من بون روز بوسیو کفتم و منی حسی

سرانیم بوزرگون شد جواب داد دیدم شخص بنده فاست کثاده روحی  
 خوش بهماست تخمیناً چهل رشت یا پنجاه سال داشت گفت چقدر رسیدم  
 که در ایران هم کیفر اهل لسان پیدا کردم پرسیدم از اهل کجا هستید گفت از اهل  
 پاریس هستم و اسم ما رکوس است گفتیم فقط زبان فرانسه را میدانید بستمی کرده است  
 سوای زبان ملی خودم هفت زبان دیگر میدانم گفتیم پس چطور زبان فارسی را یکی  
 نمیدانید گفت آنچه هرگز در آئینه تصور نمیدیدم همین سفر ایران بود ولی سوزنا  
 قصت را این دیار انداخت و از روزیکه وارد این شهر شده ام بوجه  
 ندانستن زبان خیلی برام بد گذشته است چون خیلی ندانم حرف میزد  
 عوض کردم چون بنده بندی شدم و فرانسه را خوب نمیدانم سعی کردم قوی  
 آرام حرف بزنید ما رکوس لب خندی زد و فراموش شدیم که بعضی لفظ  
 آرام کلمه کم را استعمال کرده ام یعنی عوض اینکه بگویم آرام حرف بزنم

کم حرف بزید بی منها جمل شده سعدت خواستم شاربیه محض رفع افعال من  
گفت کاش بقدریکه شاربیه میدانید من بقدر نصف آن ترکی حرف میزنم  
حاجی نذر علی تا اینجا ساکت نشسته بود گفت انا میزد محبوب به صاحب بگوید  
حاجی بگوید در روز خدمت شما آمده بودیم چون زبان آمد مگر نفیض نمیشدیم  
درست صحبت کنیم خوب اگر کسی بخواند توبه شد مال التجاره از زنگ یادرد  
ترتیب آن چیست تعزیر حاجی را عیناً زجه کردم شاربیه پرسید چه رقم  
مال التجاره می خوانند حاجی گفت شما ما دام و پارچه های ابریشم و ماهی  
میسو مار کوس گفتیم رفت از زنگ نیز تحریر خود کتابچه آورد بجای داد  
و گفت هر یک از این سطور را میل دارید انتخاب کنید عوض قیمت  
هر یک و مدت تسلیم آن در زیر سطور ما معین شده بود و باری از زنگی  
در یافت نخواهد شد و تقدیر بدان نوشته ام نمیشد و از هر پارچه که سفارش

بکنید باید سطره آن را نزد خودتان نگاه دارید که بعد از ورود مال التجاره مطابق بکنید  
 هرگاه مال با سطره مغایر باشد حق دارید قبول نکنید و اگر مال التجاره در رسیدنی  
 که سقر می شود وارد نشود باز حق دارید که مال را رد و توانی سه هزار دینار را  
 کارخانه خوارت بخواید بعد از ورود مال هم برای ادای وجه آن هشت ماه وقت  
 بشناسید مگر اگر در مدت مزبور ممکن نشد وجه آنرا تا آخر پخت نمایه بنویسند  
 با دادن صدی چهار تنزیل چندان و یکو همت بخواید و مسئول اجرای این شرط  
 بموجب کتبات شخص من استم این ترتیبات را بطوری ساده و بی تاقل تقریر نمود  
 که محل تصویر هیچ گونه نقیب و حیده نبود حاجی گفت اقامه را محبوب با این شرط که  
 صاحب بگوید جای هیچ قسم نقیب و محل نزد نیست سطره ما را ملاحظه نموده  
 فقره در آنها منتخب و در هر یک یک صندوق سفارش داد و شایه فوراً  
 کتباتی با خط فرانسه با شروط مفسده فوق نوشت و امضا نمود و او من برای

حاجی خواندم و حاجی را با بضای ذیل اسم خود در کتابچه تکلیف نمود حاجی با  
 مهر خود مهر کرد و سید مارکوس انضای دستی حاجی را تاسا کرد حاجی گفت من بودم  
 ندانم مارکوس ازین حرف حاجی در جای خود خشکید ابدائی سوادى حاجی  
 منی توانست با درکند بکمال بطرفه نموده با صبر در خود افزود با باخبره من صدق  
 قول حاجی را تصدیق کردم قرار شد حاجی برانگشت سبانه خود مرکب زده بوی  
 انضای روی کتابچه بگذارد و من هم با خط خودم تصدیق کنم خلاصه حاجی کثرت  
 گرفت خدا حافظی کردم سید مارکوس دست مرا گرفته تکان داده اظهار تپان  
 و شکر از زحمات من نموده و با کمال ادب گفت آقا میتوانم جبارت نموده از  
 جناب عالی اسناد عالم که فردا بهین ساعت از مقامات خودتان مرا محفوظ فرمایند  
 گفتم اگر اسباب رخت شما واقع نشود با کمال میل اطاعت میکنم گفت متعزیه  
 برعکس از حضور شما امروز برای من خیلی استفاضه و منفعت حاصل شد البته فردا

تشریف بیاورید قبول کرده در حجره بیرون آمدم و از حاجی نیز خدا حافظی کردم و گفتم  
 امروز باید خیلی از من راضی شوید که شما را به اینجا آوردم و دو ساعت تمام گفت و شنود  
 حرف روزید کلمات و شکوات و لرزای مارکوس را با اظهارات دلخواهش حاجی  
 تقایم نموده خاتم جواب درشت بگویم باز نصیحت جناب شیخ یادم افتاد کمی گفت  
 تنهایی کمونج از جنون است باز خود داری کرده اعلان نمودم

ساعت را ملاحظه نموده دیدم وقت مدرسه گذشته است یکسره بنزل آمدم آنروز  
 با نهایت سرور و وجد قلبی از استخوان خودم گذشت فردا باز سه ساعت از دست  
 گذشته لباس های خود را مرتب کرده بجزیه شارابه رفته دیدم تازه وارد حجره شده  
 سلام کرده دست دادم خیلی تواضع و مهربانی کرده قهوه آوردند خوردم سبزه  
 تعارف کرد عرض کردم عادت ندارم خیلی تحسین نمود و از حضرات آن اندکی  
 معلوم شد خودش هم صرف نمیکند فقط برای شتریان و همانان نگاه داشته است

اندکی صحبت متفرقه نمودم از کثافت کوچه های تبریز و از عدم گردش کاه و باغات دست  
 رس و تبار و ناشایسته گی کثایت کرد از بدین سخن زبان ترکی هم بی نهایت شگفت  
 بود گفت همین که حجه را بستم یک سره بر دم بمنزل گردش کاه نیست بر دم  
 حاجی با صفائی نیست ناشایسته کم از او رویا بیان هم بجز در سه نفر بیشتر  
 نیست که بواسطه ملاقات آنها اقدار زحمت تنهایی خلاصی یابم هر روز هم  
 نمیتوان منزل آنها رفت و اسباب زحمت شد در هر وقت من بخواهم  
 شده تیرسم آخر بوضع چشم مبتلا شوم گفتیم بی حقیقت برای شما خیلی سخت و  
 دشوار است در احوال گفت حقیقتاً حاجی دیر روزی سواد نهشت یا عهداً  
 نخواست که بجه را امضا نماید گفتیم خبر ملاحظه نهشت فقط بواسطه عدم سواد  
 بود تعجب کرد گفت چگونه از این نعمت بی بدل و لازم محروم مانده است  
 گفتیم بی سواد اختصاص با و ندارد در ایران از صد نفر همین ده نفر روی هم



رفته با سود پیدا شود سیو مارکوس از شرکت جنت و تجب جنت کرده گفت مگر در ایران  
 تعلیم اجباری نیست پرسیدم تسلیم اجباری چیست گفت در ممالک اروپا عموماً  
 در مملکت فرانسه خصوصاً دولت و رؤسای قوم آحاد و افراد ملت را تحصیل مجبوری  
 کنند گفتم بلکه کسی استطاعت و قدرت فراهم آوردن اسباب تحصیل را ندارد  
 گفت در مملکت ما سوای مدارس مجانی و ملی که در هر محله و دہات و قصبات با  
 اطفال یتیم و بی بضاعت تشکیل شده چندین مکاتب و مدارس عالی که محتاج آن  
 ہر سال ثلث ایک کہ در تو مان بالغ می شود از طرف دولت باز و تاسیس شدہ کہ  
 تمامی محتاج لباس و خوراک و لوازمات تحصیل اطفال بی بضاعت بعدہ بہمان  
 مدارس است ہمینکہ بچہ نواہ پسر و خواہ دختر ہشت سال حوزہ تمام و بتال  
 نتم قدم گذاشت باید پدر و مادرش اورا بکتب بکہ از نہ و آلاستول و گرفتار  
 عجزات سخت خواهند بود گفتم دولت چہ میداند کہ فلان آدم چند روز دارد

و سال شان بهت تا تواند سواخته کند خدیگت پس اگت دُناس

تصدیق تولد (او اگت دُلبه) تصدیق وفات برای چه و بچه کار سنجید

عوض کردم معنی این کلام را نفهمیدم دیدم آشفته گردید خیال کرد که سن استهزا

میکنم گفت شوخی نمیکنید یا واقعا در ایران این دوشنبه که اولین تکلیف مملکت

دلاری است رواج ندارد عوض کردم شوخی با اشخاص محترم و غیر محرم دلیل بی خردی

و سبک مغزی است از غیر حاکم استباط کرد که اظهارات من بهر عده ای است

منفعل گردید و برای رفع خجالت خود و وضع حالات من با تمام خوش زبانی

و کشاده رویی گفت پس دلاریه خاطر شریف را از منافع و معنی تصدیق تولد و وفات

مطلع سازم گفتیم اگر زحمت نباشد مایه سعادت بنده است گفت در مملکت ما

هیچکس بجه نمولد شد پدر بچه با دو نفر شاه بجه گشت محلیه می آیند و کاغذی بجه را هم

بیآورند اسم روز و ساعت تولد همان بچه را در دفاتر دولتی ضبط و سواد می بردند

از آن سندی تصدیق تولد بدست پر بنجه سیدمند که در آینه در دست بچه سند  
 باشد و می سپارند اگر آن تصدیق مسعود شود فوراً امره آراکسته سواد دیگر بگیرد  
 آگت دلیه تصدیق وفات هم این است بخش اسکیه کشف فوت شد پدر دارد  
 یا قوم و خویش بنید فوراً حکومت محلی اطلاع دهد حکومت کفر حکیم حاذق صاحب  
 دیوم برای معاینه مرض میفرستد که مرده را ملاحظه و معاینه نموده تصدیق بدهد که  
 مرض او چه بوده و بچه ساعت مرده است آنوقت دولت همان تصدیق و روز وفات  
 در دفاتر دولتی ثبت و ضبط نمایند اگر این تولد و وفات خارج از مملکت و یا در  
 ممالک خارجه اتفاق بیفتد همین قواعد را نمایندگان رسمی و زلی محجری و سواد اسناد را  
 بدون تاخیر با پس میفرستد که در اینجا ثبت دفتر دولتی شود و دولت دیاری برای  
 این دو فقره از رعایا مطالبه نمیکند  
 کفتم خوب در صورتیکه پول هم نگیرد پس مقصود دولت از این همه زحمت بهر چه است

و منفعت آن بملکت کدام است گفت منافع آن پشمار و تقییری نیست محض خاطر  
 شاه چند فقره از منافع عمده آن ذکر میکنم اولاً دولت بهین و مطیع عده نفوس ملکت  
 خود را میداند و ثانیاً بطوریکه عرض شد میداند کدام یک از افراد ملت از تحصیل  
 مجبوری یا سرکاری تقاعد کرده است از برکت این قانون دولت همیشه از  
 حال آحاد رعیت خود مطلع است کسی نمیتواند خود را ورثه یک بی وارث قرار دهد  
 یا سکر برادر و پدر خود باشد فرضاً یک نفر صاحب بیون تبعه فرانسه در چین باشد  
 اخصاً غلبه آمریکا وفات نماید ورثه او هم در هند باشد چون دولت بمطالع  
 بهین و داسیاب سابق اندک از وفات پدر در چین و از اقامت پسر در هند  
 مطلع است فوراً بدون رخت توسط نمایندۀ خود میقیمند پسر را از فوت آگاهی  
 داده و برای اخذ و تملک ترکۀ پدر دعوت کرده بسی میگرد پسر بی آنکه خود غمگینی  
 کشیده از هند بچین برود و دارا میث پدر را با یک وکالت نامه به دست آورد

و کار که از آن دولتی بدون اینکه دنیای حقیقت و میل شود تصاحب نماید  
 حده این قانون یکی هم این است که پدر شوهر یا پسر کسی مدتی است از  
 پاریس خارج شده که آن او به حیضه اطلاعی از حال او ندارد و بگوشت مجلیه  
 رجوع کرده حکومت محض ملاحظه و فائز رسمی فوراً محل سکونت شل و چکونکی  
 احوال او را بیان میکند منافع دیگر زیاده دارد که اگر نخواهم همه را یکی  
 بیان کنم کتاب جداگانه باید

بی تماشای کفتم بچاره رحمت ایران بدخت رعیت ایران اگر شوهر کنی  
 زن بخار به که سهل است از تبریز باروتیه یا براغه که دوروز راه است  
 برود بواسطه ناخوشی یا که فاری یا مرک کاغذ بعیال خود نویسد یا لب  
 لکاته شود عیالی او بخانه شب و روز در فراق او گریه و زاری کرده  
 اگر فوت هم شده باشد مدت هفت سال بویه حیران و سرگردان

در انتظار شوهر خود باشد چاره دیگر ندارد [چنانکه نگارنده خود نگارش از او داده ام] گفت چندان دوا نیست بجهت لرزیده یا مراغه یا خود اگر شوهرش در خاصه باشد بقونول ایران بقیع آن ولایت نوشته حالت حیات و صحت شوهرش را استفسار کند گفتم مگر حکومت یا قونول با اظهارات هر بی سرپا جواب میدهد اگر هرگز تکلف یا کاغذ بفرستد یکی از آنها جواب نخواهد دید و هر قدر هم بآید تکلف و کاغذ نویسی بگذارد و بعد خواهد رفت گفت سواد مکرافات نوشته خود را نگاه داشته بدولت عارض شود و بعد نوشته بجات خود را نشان بدهد که در فلان تاریخ تکلف کرده ام و در فلان تاریخ کاغذ نوشته ام همه بی جواب ماند است آنوقت معلوم است که دولت بدون تاخیر همان حکم یا قونول را معقول میکند خنیزه گفتم سیمو مگر دولت برای خاطر کیف رعیت بی سرپا مامور محترم خود را معزول و محکوم می کند این چه فرمایش است که سفیر نماید

گفت اولاً این لفظی بر دپا صیت که مکرراً بگویند رعیت یا غنی یا فقیر همه شبر و در  
 حقوق ملی و نظر دولت یکی و قانون ابداً میان فقیر و دولت نه تفاوت نمیکند  
 و انکلی شرافت و احترام مأمور دولت از برای خدمت او ملت است حقیقتاً بموجب  
 و حقوق او اگر کتبه رعیت خارج میشود و در صورتیکه بدو رعیت و ملت نخورد و در انجام  
 اظهارات افراد بر آحاد ملت ساجده و کوتاهی نکند چه شرافت و احترام برای او باقی است  
 البته باید دولت او را معزول و محکوم بکجه مجازات اتم بدهد زیرا مأمورین و حکام حقیقتاً  
 چو بان بکجه خدام رعیت در مملکت با اگر رعیت یا دانی فقیری بضاعتی پیش حاکم ولایت  
 رفته دو ساعت وقت او را برای یک عمل حق که اگر چه خیلی مختصر باشد ضایع کند حاکم  
 حق ندارد خشم ببارد و او را ترش روی کند باید با کمال ملایمت و خوش رویی  
 اظهارات او را اضعاف نموده و ترضیه خاطر او را بعمل بیاورد و الا از طرف دولت

مسئول و دچار مجازات قانونی می شود

آهی از تیر دل کشیده کفعم ملک روزه عیث ایران آواره عیث ایران خوشحال  
 شما ما کفعم در ایران بهیجهت عکس این فرمایشات است حکام و مامورین دولتی  
 رعایا و رکنین شهر را عظام زهر خیزد و عبد ذیل خود پنداشته غفلت آنها را برای آسایش  
 و نعم وجود خود میدانند مال آنها را مال خود می شمارند هر کس را بکشند بزنند و بجز  
 حبس کنند یا مقصری را بکشند مختارند تماماً در تحت حکم و تقاضای درآوده آنهاست  
 رعایا و ملت هم از اول عادی شده سوای لایزین را انتظار چشم داشت ندارند و خود را  
 عبد ارق حکام و مامورین دولتی میدانند اگر حاکمی بدون هیچ تصحیر و عنوان کسی را  
 جرمیه نماید شخص مزبور شکر میکند زیرا که ممکن بود حکم حبس و شکنجه و یا قتل او را بپذیرد  
 اخیری حکام در مملکت ایران مالک الرقاب عیث و خفیه عرض و ناموس راجان  
 رعایا در دست آنهاست اگر حاکم شهری بدون هیچ جرم و گنهی حکم قتل و  
 تاراج اموال کسی بدهد مختار است و یا بکینفر جابل نادانی غفلت دهد و حکومت



بخشد باز مختار است کسی را حق سوال نیست سید مار کوس دست بدست زده  
 بایک فن فن الواده گفت چاره رعیت ایران گفت اگر انچه تقریرات را  
 از ظلم و استبداد حکام سنگ دل ایران سواى شما کسی دیگر میکرد ابداً باور نموده

حل بعضی می نمودم ولی چون شمار آدم درست و راست کو بجا آورده ام همه را باور

باز نکردار سکیم بدبخت ایرانیان ملک زده ایرانیان گفت سبحان الله

در حکم در روز بی نفع انسان حتی وحشیان آفرینا نیز متحمل چنین ظلم و استبداد

نمی شوند بلکه صبر و شکیبائی با نیکوئی حسابی و اجحاف از تحمل حیوانات زبان

بسته نیز خارج است گویا احکامات مذہب اسلام و قوانین شریعت منبر

شما این مطلقیت و آزادی را بحکام عطا و این اسارت و دولت را سرکشت

ملت نموده است گفتیم تعقل الله بنیان احکام مذہب اسلام همه در روی محمد است

برقرار و قوانین شریعت مطهره محمدی صدور بر یک از عمال دیوانی و مامورین لای

یعنی و حقوق افراد ناس را محفوظ و قایم کنید ولی چه فایده که اینهمه اقدامات  
خود سران آنها همه خلاف حکم الهی و ضد احکامات مذنب پاک اسلام است از  
اسلام فقط اسم مانده است و بس .

اگر تاریخ حکومت سلطنت خلفای اربعه را کسی بخواند نزاکت احکامات مذنب  
اسلام و قوانین شریعت محمدی را داشته معنی عدالت و مساوات و حکومت  
حق را میفهمد اگر سواد ایرانی داشته و تواریخ خلافت خلفای اربعه را  
و دستور الهی را که بالک اشتر و سایر حکام ایالات داده اند مطالعه میفرمودید خود را  
تصدیق میکردید که تمدن عدالت و انسانیت امروزی دول ستمگرانه از  
حکومت عادلانه آن زمان است و قهین بدانید که اگر احکامات مذنب اسلام را  
بدون تغییر مقام اجرامی گذاشتند اکنون تمامی انبای بشر یعنی تمدن و سعادت  
وقت را فاسد و از حیثیات خود بهره مند شده که رگزار نه مطیع اوامر و نواهی عمریه

نمیشد با اتحاد مابین خودشان عتراف نموده بنی نوع بشر را محقوب یک خدا  
 و ما بود یک امر واحد میدانستند اختلاف صدوی با اتحاد معنوی تبدیل میکردید  
 هر کس صلاح خود را و صلاح محبت برادر نوعی خود میدانست با طمطم و استبداد در  
 علم برچیده میشد ریاست عدل و صدق استقراری یافت تفاوت و  
 افتاد شود لازم نمیشد نقص قول و عهد از کس سر نیز خلقت خود را امید داشتند  
 برای چیست و تکلیف انسانی کدام است مثل امروز تمامی اوقات خود را  
 صرف تدارک اسباب مادی و جوییه برای رنجتن خون بی گمان و برادران  
 نوعی خود نمینمودند گفتنی زیاد است اما افوس که خودمان شخصا از حقیقت و  
 احکامات اسلام بهیچ وجه اطلاع ندارید و خواص مرا هر طور باشد حمل بر طرفداری  
 مذہب و اسلام پرستی خواهید فرمود گفت خوب حالا که چنین است پس چرا  
 علمای قوم در وجهین شریعت ملت را از تغییرات مذہب اسلام و از تبدیل عدل

بطعم قطع ساخته دیا خود برای قطع و قطع ریشه ظلم رفتی همراه دهم آواز نیکیند فرشت  
حقه محمدی و احکامات الهی را باز بان ساده و عوام فهم بآنها میرسانند <sup>که کشید</sup> آهیی

گفتم اگر مردم کی بودی چه بودی باعث این همه عزائی مملکت و تغییر

قوانین شرع خود آنهاست دولت ایرانین برسطه سوء افعال نابودی علم

عبد جیل و آما نتیجه طمع و حرص آنهاست لا غیر باز در دل حکام و در بیانین

که ظلم می ناسند انصافی پیدا میشود آما آنچه خدا در دل این جنایت خلق کرده

همان رحم است و انصاف مال مردم را مال خود و خود بخش خود را <sup>للعظم</sup> ادا

عجب تر اینکه هر کس هم میرسد بی شرمانه دست خود را برای زیارت نبوی مخلوق

خدا دراز می کنند اگر کسی هم برسطه طماع بعد بصفت و افعال او عدا تعاضل یازد

زیارت دست او اعراض نماید آن قارین تکبر چنان شد سخت بری

او نگاه میکند که بچاره دست و پای خود را کم کرده پای او می افتد کاش می

دولت بهت چاره ترحم کرده میخواهد ابواب سعادت را بروی ملت باز یا مدرسه  
 دولتی تشکیل کند اینها جمع شده هر رسیده که باشد دولت را ازین نیت  
 مقدس منحرف می نمایند خلاصه خرابی که از نتیجه سوء افعال اینها به ندمت  
 بهت مملکت ما وارد شده تقریری نیت گفت بحجی از قرار تقریر شافزار  
 و کردار علمای شام تا ما بشیبه افعال و مقاصد ضعیفه های ما هست کوی حمیره وجود  
 این ها از یک آب و گل است گفت حکایتی از کیش خردمان برای  
 شما نقل کنم که تعجب کنید گفتم زهی سعادت است

گفت در مملکت فرانسه کیف عالم <sup>فرانسوی</sup> نام بعد از تحصیلات زیاد  
 و تجربه های لاجسی فهمیده بود که خون در بدن جریان و حرکت می نماید و  
 محض خدمت بعالم طبابت نتیجه تجربه چندین ساله حوزر بواسطه تقاضای  
 در مملکت نشر و طبایان این فنون را ازین انکشاف پرفایده آگاه ساخته بود

پاپ بعض اطلاع جوان عالم را احضار و اظهار نموده بود که در کتاب خبیثی  
 را بنامت میدهند جوان عالم بگوید بنیت صحیح است معصیت  
 بلکه امر خیر و عین صواب است فوراً پاپ حکم کرده بود که آتش پر قوتی حاضر  
 و جوان را بان آتش بپزدازند مردمان بی علم و مریدان جاهل بچاره را  
 احاطه گشتن گشتان بسوی آتش می بریدند در انحال پادشاه آن عصر که لزد  
 آنجا عبور میکرد جوان را دیده و اطلاع بحال او بهرسانیده می گوید بچاره  
 این حکم پادشاه را فوراً بپاپ میرسانند پاپ بگوید پادشاه طرفداری  
 از کافر نموده و فتوای ریختن خون او را میدهد هنگام غریبی در شهر پاپ  
 و مخلوق تماماً برای کشتن پادشاه روی بعبارت دولتی میگردانند پادشاه بی  
 از کیفیت مطلع شده برای امتحان از این محکمه بخیر پاپیدن بجا نه پاپ  
 چاره دیگر نمی بیند و خود را با هزاران زحمت با بنجامی اندازد و دستغبار نکند

پاپ توبه ادا قبول می‌کند چون من حکم و فتوای ریختن خون شما داده‌ام لغت  
 آن شرعاً جایز نیست بلکه طریقی حاضر کرده خون از بازوی پادشاه بگیرند که حکم  
 پاپ بلا اجرا نمانده باشد در اینجا دیو در کوب رنگ زد و دیدم طهر است  
 فوراً پادشاه رضی خواستم تنائی پنج دقیقه توقف نمود رفت روضه  
 ده تومان پول آورد و بن داد من قبول نموده و عت پرسیدم گفت غنی  
 دیروزی شماست کفتم چه حق الزحمه و قبول کردن غنی خواستم گفت من مثلاً شما  
 مدوام این ده تومان در ضمن سفارش دیروزی حاجی قنبر علی بعنوان دلالی حساب  
 فابریک نوشته شده ما چهار قبول کرده دست داده خدا حافظی نمودم گفت  
 انشاء الله فردا خدمت تان می‌رسم کفتم خیر فردا صبحه روز تعطیل است نشاء الله  
 روز شنبه شرفیاب و درک سعادت میشود روز نهم از تعطیل چند  
 روزه مدرسه در خدمت بودم ولی از طرف دیگر این وسیله را برای نیکو زمان  
 نمود

نعمت غیر ترقیه نموده ولی غماشعوف بودم روز شنبه باز سه ساعت از دسته گذشته  
 به حجره رفتم میوه مارکوس بنویزید و دو غنچه شدم بعد از زده دقیقه آمد و از حقیر  
 عذر خواست قدری صحبت تفهقه شد بعد پرسید تحصیلات شما کجا شده عرض کردم  
 در تبریز گفت کدام مدرسه گفتم طلبیه گفت دارای چند کلاس و مرتبه است گفتم  
 این مدرسه مثل مدرسه های اروپا نیست اینجا یک مسجد جامع است و دارای  
 یک قطعه حیاط بزرگ و چندین حجرات و الحاق های کوچک دارد که یکی از  
 بزرگان شهر در ایام سابق محض احسان ساخته است طلبای یعنی از و ثانی ها  
 هر کس طالب تحصیل باشد از ده آمده آنجا سکنا و مشغول تحصیل می شود حال من هم شد  
 پنج سال است کنیف از طلب آقا شیخ یادی نام که خیلی آدم متدین این و  
 پاک دامن است منتخب و در زردایش تحصیل می کنم گفت زبان فرانسه را هم  
 از ایشان یاد گرفته اید عرض کردم خیر خود بخود من تفصیل تحصیل زبان فرانسه را



بطریق قارئین محترم اطلاع دارند بیان نمودم خلی تعجب کرد گفت من دفاوت و  
 دیوش فطری ایران را شنیده بودم اما ما این درجه ندیدیم گفت درل شهر تبریز  
 یک معتم خانه تاسیس شده گفتم گویا در ایام سابق کسی از غیرت ندان وطن  
 باین خیال افتاده بود ولی ملاذ الانام شهر همین که شنیده معتم خانه را داغون ستوس را  
 هم بعد از سیاست و تکریر سخت از تبریز تبعید نموده اند و دیگر از آن تاریخ کسی  
 جرئت تشکیل مدرسه و معتم خانه را ندارد گفت چنانکه دیر در صحبت کردم اگر  
 اعمال و افعال صفای او در پادشاهان و ملایمان یا شیوایان هیود و مجوس را تسلیم  
 و تجربه کنیم رشته پرستیک کی نتیجه مقصودان فطرت و مصلحت شخصی  
 است ما هم مدتهای مدید گرفتار این دردی درمان بودیم و شایه های شجره  
 طیبیه معرفت در مملکت ما نیز بواسطه این مکر و بهای مضربه بجای پرشور شده بود  
 لیکن از بهمت و زرای دانشمند و عالمان حق گو مملکت را از لوث وجود

این کرم های موزی و کرکان آدم حوزر پاک کردم و در همان روز مملکت رو برتی  
 گذاشته و ابراب سعادت و آسایش بر دی تمامی اہم و طمان باز شده است .  
 بدون اغراق عرض میکنم و البته شاقبول و باور نخواہد کرد کہ این بی مردمان نفوذ  
 و قدرت خود را در تمامی ممالک اروپا و برصغیر رسانیده بپند در دہات کسی کہ  
 سنجواست عروسی بکنند و اما دمجور بود کہ شب اول عروس خود را وقف این بی جان  
 یعنی ضیفہ یا صاحب آن دہ نماید من از استماع این حبلہ بی اندازه تہجد و با کمال  
 خود مان شکر کردم و این باین قہوہ آوردند خوردیم گفت شما بچہ کار شنوید کہ ہم بہ کام  
 شعلی بخر تحصیل مدازم گفت معاش تان از کجا میکند گفت ہم بدیم در دارالاسات حضرت  
 والا مشغول خدمت است گفت ما ہی چند موجب دارد کہ ہم موجب دارد پرسید  
 پس راہ معاش کجا است گفت ہم داخل کنید گفت ہم داخل سنی چه گفتیم وقتی کہ حضرت  
 والا کسی مضرب یا لقب یا حکومت می دہد حکم و رقم آرا اگر ہم نوشتہ باشد از ہر

کی بیت سی تومان گاهی صد تومان بگیرد گفت بلکه حضرت والا در ظرف دو ماه  
 بهیچ کس رحمتی نکرد آنوقت پدر شما چه کنید گفتم با میثود دو ماه سهل است که  
 چهار ماه هم بگیرم پدرم چیزی نپایید ماهی هم میشود که در مقابل چهار ماه میرسد گفت  
 اگر حاصل عمل و دخل یک ماهه را جمع و تفریق کنید تخمینا بهر ماهی چند میرسد گفتم جمع و  
 تفریق چیست میگوید که اگر گفت که شما حساب یا قواعد را بهر راهی که میخواهید  
 خیر علم حساب باب علمیه است باید مدق در اداره استیفاء و کثوری کار کرد  
 تا حساب را آموخت و ما در اداره اش بوده بهیچ وجه از حساب سرشته نماندیم  
 گفت از جغرافیا نیز یک علم نیست و تاریخ طبیعی اطلاعی دارید گفتم خیر آنها را که  
 میفرمایند در آن ماست حتی شیخ ما دی خودش هم نمیداند گفت فردا از کتابخانه  
 یکجدا از هر یک از این کتاب که گفتیم بگیر من شما در زبان فرانسه این علوم را تعلیم  
 میدهم در عوض آن شما هم من زبان ترکی را بیاموزید گفتم در تیر اندازی تبحر  
 ندارم

نیت من در ابتداء تحصیل فرانسه بعد از ده روز دوندگی و سخت فکرت یک جلد تارکونی که پیدا  
 کردم و اورا هم که یک کسی با خود از روستیه آورده بود این مطلب نیز ترسب حیرت  
 افروز گفت پس بکینه بگو سهرت بر زبان یا صحرای آفریقا است جانت چنان  
 شود حقیقت در هیچ یک از نقاط عالم چهل و بر بریت مثل اینجا رواج ندارد که میتوان  
 باور نمایند که در شهر مثل تبریز که ایالت بزرگ یک مملکت است چند جلد کتاب  
 پیدا نشود قلم را برداشت کتاب های مفصله و نیل را از پارس خواست :  
 جغرافی دو جلد نقش بزرگ ۵ پارچه کتاب فزیک دو جلد شیمی دو جلد  
 قرآن سه جلد ساینس سه جلد کتاب جبر و مقابله سه جلد گفت این کتاب  
 تا مدت یکماه دیگر به اینجا میرسد حال که شما بیکرید من هم زبان ترکی را نمیدانم  
 اگر میل دارید بعنوان ترجمی در نزد من بمانید ما همی چهل تومان از خودم شما بیدم  
 بفرمایید یک اتم نمویسم هر قدر مال التجاره بوسط شما فروش شود صدی پنج دلالی

آراستها بد بشرط اینکه شامهم خاطر بخار ابرار را از شرایط سهل و صحت حمل این فایز پاک طبع  
 ساخته شتری پیدا کنید عوض کردم چشم اطاعت دارم و از اتعاف شامی نهایت  
 تشکر و ممنونم ولی در خصوص استخدام باید از مدرم تحصیل اجازه کنم اظهار مرا پسندید  
 مرجع گفت وقت نماز بود مرضی حاصل کردم در بین راه از کثرت نشاط و  
 سرور نزدیک بود رقص کنم از مکلف غارش کتاب های علمی و تعلیمت و از  
 طرف دیگر مرده های چهل تومان بواجب و وعده صدی پنج سفارشات چنان  
 بدوش بودم که در بین راه خود بخود حرف میزد و در عالم خیال بوجه اولاد  
 سیفت کفش برقی پنج دست لباس و سقال ابرشم و کلاه از پوست بخار می  
 خریدم و بواجب ماه های آینده را بعد از وضع مخارج شخصی که بحاجت ختم شمر  
 از ده تومان میشد به پدرم میدادم گاهی فیما بین پدر و مادر قسمت میبودم باین  
 خیالات وجد آئین منزل رسیده همی که از در حیات و حل شدم مثل چنین بی اد  
 وانه

فریاد برآوردم مادر و گانیم را بدیده از دولت زبان فرانسه موجب مایهی چهل تومان  
مداخل لباس کفش همه چیز با آنحال فریاد و دیوانه وار داخل اطاق و پدرم را در آنجا  
در حال تبسم یافتیم از کثرت خجسته و انفعال ازین حرکات بی ادبانه دوباره از اطاق  
خارج شده و خودم را ملات کردم و عاسیکه رنگم سرخ و قلبم مضطرب بود مادرم  
مرا صدا کرد با لاف خود بیرون آمد و مرا باصرار و اجل اطاق نمود

گفت خوب چه بواجب چهل تومان من از کثرت خجالت سر بریزان خسته سکوت اختیار  
نمودم مادرم اصرار که بمن با حالت سکوت و نهایت آرامی مقدمه را بیان کنم  
پدرم گفت در خصوص استخدام چه جواب دادی عرض کردم رد و قبول آراستگوار  
با بروا جازه نماند مادرم فرمود خدا از تو رخصی باشد فردا من حوزم با اتفاق شما  
پیش فرنگی بیایم و عوسیکه آدم صحیح و صلاح باشد چه ضرر دارد عرض کردم از زبان  
ترکی نیداند فرمود شما ترجمه و وسطه تکلم واقع می شوید فردا با اتفاق پدرم در عتبت

معموله بحججه فترتیم پدرم را بمسئود مارکوس سحر فی نودم سنی شریف شد و احترام فوق العاده کرد  
 و کلاوت و امورش را تدریس نمود و بعضی صحبت سفره نمودند و تاریخ بنای ارک و مسجد را  
 از پدرم پرسید پدرم اسم بانی و تاریخ بنای آنها را کلاماً بیان کرد پدرم بعضی  
 سوالات در خصوص فابریک معصود تشکیل تجارتخانه را نمود مارکوس تمامی نیت فابریک  
 و خود را بیان کرد بعد شراطیه از تعذبات حکام و بی اعتدالی علی و روسای قوم درآید  
 ملت در عیای صحبت کرد پدرم قول ادرار تصدیق سرگشته و حکایت خود را با  
 ملاذالانام و ضبط ملک کنیدی ملک شصت ساله خود را نقل کرد مارکوس اظهار تأسف  
 و تعجب نمود بعد گفت چون من تازه وارد این شهر شده ام زبان ترکی را درست  
 نمیدانم و برای داد و ستد و تسویه امورات تجاری محتاج ترجمانی شستم و یروز به آقا خان  
 تکلیف نمودم که مرا از قبول این تکلیف مجنون فرمانید من هم معلوم است با ابدل  
 فرزند خوار و در تکلیف تحسینات او نهایت کوشش و جهد و جهد را خواهم داشت امیدوارم

که انشاء الله عنقریب برتب فضل و کمال او افزوده و از علوم جدید بهره کامل حاصل نماید  
اما ایشان رو و قبول آرا را بر کول با جازه حجاب شما نمودند حالا رای شما در این باب  
چیت پدرم در وضع تقریر و دیات او خوشحال و تکلیف او را قبول نمود قوه  
آوردند صرف شد پدرم خدا را خطی کرده رفت من ماندم مسیو مارکوس از  
حالت و قریب کونت پدرم تعلیف کرد بعد یک عدد نیز و لوازمات تحریر و کتبه  
ما من داد ترتیب ثبت و ضبط آنها را بمن نشان داد آزان روز من در حجر شعل  
تحریر شدم جمعه دیشبه را تعطیل قرار داده چند روز از این مقدمه گذشت من در جمعه  
بدین حجاب شیخ مادی رفتم گفت از شما پرسکران بودم مخصوصاً امروز چه شستم  
برای جوایم حالت شما بیایم شکر کرده مقدمه استخدام خود را نقل کردم خوشحال شد  
بفاحشه یکماه کتاب مانی که ستیو مارکوس برای من سفارش کرده بود رسید همه روزه یکی  
دو ساعت در ایام بیکاری در حجره ستیوی مشاغلیه از حجاب و خبرانی در کتابت درسی



میداد و من با نهایت عشق و در طلب تحصیل مگریدم درین بین مال التجاره سفارش  
 حاجی قنبر علی رسید بجای اطلاع و اوم سطره مارا آورد و با مال التجاره معاینه کرد و خیلی  
 راضی و خوشحال شد و اندک زمان فروخت با منی نفعت کرد و مجدداً مال سفارش  
 کرد این سکه در بازار میان تجار شهرت کرد اغلب تجار کجراه آمده مال تجاره  
 سفارش دادند **اِذَا ارَادَ اللّٰهُ شَيْئًا هَيَّا اَسْبَابَهَا**  
 شتری طوری زیاده و باز از گرم سکه که ساعتی فروخت بدستیم مستیوار کوس انگونه  
 پیشرفت امور و کثرت مشتری را حاصل بکار گذاری و عالی من نمود و هر عمت ازین  
 اظهار رضایت و تشکر میکرد در سر بهر ماه چهل تومان موجب و صدی پنج خصلت  
 با من پرداخت می نمود که ای قنبر علی شیخ مادی می رفتم و هدیه می دادم روزی  
 مباحثه علمی با جناب شیخ شد و من از روی انصاف تفهیم علوم جدیدیه را بفرست  
 و سخن بیان و اقرار بر علویت مقامات آن مینمودم و گفتیم که حقیقتاً علامی مهمم که در

در این مدت ده سال تحصیلات خودم خواند و در کتاب خواندنت جناب عالی ابدی  
 نفعیده بودم و حاصل زحمات ده ساله ام بجز فهمیدن معانی بعضی اشعار عربی جزو دیگر  
 نموده و در این مدت مدید صد یک تجربه ایات و حوالی که در این مدت قلیل از  
 تحصیل و تعلم علوم جدید و دستگیرم شده ملاحظه کرده بود شخ از صحبت من و دیگر  
 بر آفت گفت خودتان میدانید که من سکه فضیلت هیچ علمی نیستم اما میدانم چه  
 حکمت است هر کسی اندکی یا از <sup>زبان عربی</sup> السنه خارج تحصیل می کنند با آن سوز اینده فطرت  
 و تانت و وسعت زبان عربی را فراموش کرده معجزات و مقامات عالی از انکار  
 کنند اشاری که در زبان عربی و فارسی گفته شده در کدام زبان مثل آنرا کسی انشا کرده  
 در زبان عربی هر لفظی صد معنی دارد مثلاً لفظ عین بلا عراق و ارامی صد معنی است  
 در کدام السنه روی زمین چنین صداوت و وسعت موجود است و حقیقتاً از مثل  
 شما جوان با انصاف انتظار چنین صحبت و انکار بدست نداشتیم و حالا میفهمم که

صحت چنانچه در این مقام مانده و منع و نهی میکنند من که تا بحال سکر احوال و صد افعال  
 آنها بودم کم کم سخیاهم قول آنها را تصدیق و بتمام تسلیم آیم عرض کردم خباب شیخ  
 ساکت باشید همین عرایض بنده دلیل با انصافی و حق گوئی بنده است و شما  
 خودتان مکرر فرموده اید که هیچ حرف و قوی را بدون دلیل عقلی قبول کردن نشاید  
 و من هم حالا با دلیل عقلی و نقلی و برابری محکم صدق عرایض و اظهارات خودم را  
 ثابت میکنم که خودتان تصدیق فرمائید

فرمود خوب بسم الله بفرمائید عرض کردم همین که سیفرماید لفظ عین در زبان عرب  
 دارای و همچنین لفظش محتوی صد با سخاات و معانی است و ازین اظهار خودنا  
 میباید و مایه هزاران برهات میسازید و اسرار امر القیس محزون عاری و سایر  
 سزای عرب و عجم را اسباب افتخار و سر بلندی خود قرار میدهند لکن من از  
 همین با است و پس . خاطر آن که من بچاره سه دفعه صدیه و دو دفعه کتب

جابر اگر از اصطلاح و مدتها شب و روز در اضافۀ احسن کلمه بدان گفت چرا  
 بخوان گفت یا با حاشات دیگر ختمها کشیده با وجود ذوق و ذکاوتی که خود را  
 تصدیق دارید چهار سال عمر خود را صرف اینگونه خرافات و لطایف نموده آخرش  
 احم اگر راست بگویم چیزی نفهمیدم و تعبدی بیکیفتم از خود شما انصاف می طلبم اگر  
 عرض این استکالات و با حاشات بی معنی و بی اساس وقت خود را صرف  
 تحصیل علوم و کشف اسرار و معانی محیر العقول می نمودم و خود را در دایره حیوانیت  
 یعنی چهل زمره انسانیت یعنی سعوت می انداختم چه ضرر داشت محض تطغیان  
 سیلاب تغیر جناب عالی و برای اثبات صدق عرایض ما چارم فرمودید که بر تپ  
 جبارت خود افزوده علی تعبدی را کنار کند ایستۀ استقام اساتذۀ ما که در اموثا  
 ملاحظه نموده از خود جناب عالی که پنجاه سال عمر عزیز خود را در تحصیل کتب  
 عالی هکت و فقه و اصول صرف فرموده و حقاً علامه عصر خودتان استند

چند سکه کتبی که مخصوص اطفال دوازده ساله است سوال و عمل از آن است و خواهد کرد  
 ماهیت تنزی و تنخی فرمود سوال کن عرض کردم سرفه تا جبر هر یکی فلان سببی در  
 مواقع مختلفه سرمایه گذاشته شریک شده و مدت دو سال تمام تجارت نموده اند حالا  
 میخواهند تفریع حساب کرده هر یک بر اندازه سهم مدت خود بهره مند شوند عمل آن چیست  
 و نزد من عالم تا جریستم برابر با چه کار که چهار انیمه شکلات و بجات شرم بیک  
 حصیر کهنه قاغی کرده دو قف غریز پنچر و ده خود مرا صرف ایگونه رخصت میکنم  
 عرض کردم خوب حالا اینجا بنشینید بفرمایم سرو است حفظ بدن نیز که شرعاً واجب است  
 و دبار و دغال که تقریباً هشتاد و پنج سنیم است از قرار سنی بکلیار و دوست و پنجاه دینار  
 خرید فرمودید چگونه و جانرا حساب و تا دیه سیر مایه گفت علاف که دغال را می  
 کشد وزن جوال بار از آن موضوع و قیمت آنرا با چه که حساب از سن بگیرد و به  
 دغال فروش سید به رحمتی ندارد عرض کردم بیکه علاف با دغال فروش ما هم با

و کار شمارا خستند گفت جویدانند اگر از من زیاده بگیرند روزیست بخت را گرفته  
 و در مقابل بگیرم کفتم روزیست آنها پول ندارند که بشا و در مقابل آن دریافت دلرید  
 گفت من شامیستم که عا جریا بستم علم را برای چه خوانده ام همان میزان در اعمال  
 حسنه آنها در مقابل وجه خودم قبول میکنم.

چند سئو دیگر از بنجم سوال کردم گفت حضرت فرموده **كُلُّ مَنْجِمٍ كَذَّابٌ**  
 علمی که اس آن دروغ باشد از تحمیل آن چه فایده صحت از فیک اندخته  
 و چند فقره از تجربات عالمان این علم بزرگ بیان آوردم فرمود اینها قیست  
 ندارد تماماً از اثر شعبه و نظربندی است و عا بدان آن کافرنه عرض کردم  
 منافع عده خبرانی را که نمیتوان انکار کرد فرمود کار زمین را ستیم با همان پروریم  
 شعبه را قوی داشته فرض کنیم آسمان زمین قمر آفتاب همه ستاره سیاره زمین  
 بدور شمس میگردد یا شمس بدور زمین یا بدانیم که پخت و پز در پارس

با سکنین فدان ملکوت صد میون و یا چند رود خانه و چشمه دارد چه شفقت بدینا  
و آخرت ما دارد شیخ سعدی در یک مصرع تمامی احوالات جبرانی و وحدت  
خداوند را بیان نموده بگوید

ابر و باد و مه و خورشید و ملک در کارند تا تو نمانی کف آری بغضت بخونی  
شاعر دیگر بگوید همه مستدرکر دان چو پرکار پدید آرنده خود را طبعکار  
با عقدا بنده مقصود حقیقی از تحصیل جبرانی فقط معرفت بقدرت کامله و وحدت  
حضرت باری است برای ما با بدلائل و احادیث حکم و برهن جلالت  
و قدرت نامتناهی خالق لا اله و صاحب جبروت ثابت و محقق شده اشخاصی که  
ازین عوالم بی خبر و یقین کامل نداشته باشد باید جبرانی خوانده بمعرفت داشت  
افس و قدرت کامله بی برینه عرض کردم منافع جبرانی بی حد و حساب است  
مخترعین و کاشفان این علم حق بزرگی حق بزرگی در ذلّه عالم انسانیت دارند  
ص

قطع نظر از نشر روابط فایده بین ملل متنوعه و توسعه تجارت در تمامی نقاط عالم در رفع  
 احتیاجات عامه تمامی اسباب سوات زندگانی بشری از قبیل سنگ و گدازه  
 ماشین کارخانجات و غیره و غیره از برکت عالی همین علوم است اگر نخواهیم  
 منافع بسیار و انکشافات عدیده محیر العقولی که از اثر این علم دست بر عاصو  
 عاید نوع بشر گردیده بهر آرام مشغولی به فسادین کاغذ شود گفت  
 خوب من که از اول سکر علم و فواید آن نیستم غفلت شما سنجواید علوم جدید  
 ترجیح بصرف و نحو و علم فقه و اصول داده و منافع این علوم اصلی را که با عدم حسن  
 کنید من هم وظیفه انصاف خود را در مدافعه داشته و از خود شما تصدیق تسخیر  
 با وجود اینکه من ابداً از این علوم که شما کفایت و سوالاتی که نمودید بهیچ وجه اطلاع ندارم  
 معذرت از برکت و قوت علم صرف و نحو به سؤالات شما جواب شافی نیست  
 و آدم اما شما مارکوس تاجرا که می گویند مهارت کامل در این علوم جدید دار



نزد من بیاورید چند مسئله کوچک از شرح لمعه یا یک قاعده ترکیب یا اضافه را  
 سؤال کنم معطل نماند دیدم عراض بده با فرمایشات جناب شیخ زین العابدین  
 دارد سکوت اختیار نموده ورشته صحبت را تغییر داده خلط صحبت نمود ولی  
 ثقیلاً بر تب حسن عقیده ام در ماده او کامیده شد خود بخود گفتم بیا در سبب استخرا  
 نزد ما کوس که ملاقات خیلی کم بوده حوائش شیخ تغییر حاصل نموده چنان  
 من اهمه سهو و خطا بوده است بعد از اندکی صحبت متفرقه و ترقف و هی  
 بعنوان هدیه در پاداش زحمات ایام تحصیل داده مرخص شدم  
 خلاصه مدت مدیدی در حجره مسیوم مارکوس با نهایت صداقت و پاکدامنی  
 خدمت و شوالیه رضایت نامه از خدمات و زحمات من دشت  
 در این حال بییم پدرم وفات یافت و در حالت ناخوشی فرمود  
 فرزند من از تو را ضعیفم خدا از تو را ضعیف باشد میدانم که بعد از من امورا

نانه را بخوبی اداره کرده مادر ترا از خود رخصتی و از بچه ها سرپرستی خواهی کرد و  
 محسن را بطوریکه لازم است تربیت خواهی نمود ازین رو آسوده و رحمت می  
 میرم لیکن وحشی که بود ارم این است تا توانی رفیع ظلم کن با حدی تعدی  
 و احجاف روا مدار با دوستان سردت بادشمنان مدارا از بغض و  
 عداوت پرهیز کن رسک تو باش خیانت را دشمن خود خوان معاذ  
 الْحَيَاةِ فِي الصِّدْقِ كَمَا أَنَّ الْهَلَكَ فِي الْكِذْبِ  
 را هیچ وقت فراموش مکن افق وطن مقدس را خبی تریه و تارمی  
 بنیم ابرهای سیاه و حشت انگیز از هر طرف حمله در و صحنه مملکت را تارک  
 و سیل بنیان کن برای خرابی و آشفته گشتن وطن عزیز حاضر نمائید که کینه  
 از بالای کوه های بلند سررازی و مملکت را احاطه و معدوم انالی را غرق یا  
 سحاک تریه خواهند داشت بزرگان مملکت و روسای قوم با وجود حاکم

بادهای تند مخالف و غرش برهمنای سوالی که کوش انسان را اگر خطرات بسیار  
 مملکت برباد کن را خبر میدهند چنان مست خود پستی و سیر اغراض نفسانی هستند  
 که نه از این خطر خوفی و نه از آن هلاکت بیمی ولی یک دفعه خواهند دید که صحته  
 مملکت پر از آبهای گل آلود اساس بزرگیشان باد فافیه عقیاب  
 و اختلافان بواسطه غفلت اسلاف دست سوال و کدائی باز و طوق  
 عبودیت را بگردن انداخته اند .

گر این سید را ره نبرد کسی      خرابی پیدا آید از وی بسی  
 رفته امروز محکم بگیر      که فردا نباشد تدارک پذیر  
 اگر چه خواهی گفت از دست گشته چاره و از پای حسته چه خیزد امروز  
 امور مملکتی در دست وزرا ر حفظ استقلال آن بعد از مسئولیت آنهاست نه  
 من و تو و میدانم منفعتی که از یک مختصر جنبش و حرکت میوزر یا میگزینش بها  
 میسر

مملکت حاصل میشود صدیک آن از هر زنانه و فریاد و تر و اسأل تو عاید بن  
 نخواهد شد چنانکه من خودم هر قدر توانستم با عیان و رجال دولت حضرت  
 آتیه را پیش نهاد کردم نتیجه ندیدم و هر ار را هم بی ثمر و خالی از نظر ندیدم ولی ممکن  
 است بعد از من تغییر اوضاعی حاصل شود و موقعی بدست تو افتد یا مقامی  
 پیدا کنی آنوقت هر قدر توانی یاد و سائمان در حفظ استقلال وطن و پایداری  
 مملکت کوشش نما و روح مرا از زحمات خود در راه وطن شاکن در خیال  
 آه ایران گفت جان بجهان آفرین سپرد من را درم مشغول ناله و  
 شیون و گاهی اظهار دلداری میدادم رسم تعزیه داری و سوگواری بعمل آید  
 مدتی زین مقدمه گذشت از اندوخته چند ساله خودم که اغلب آن از صدی  
 پنج حاصل تجارت بود و همی علاقه در علاذ الانام هم مدتی بود حلت کرده بود  
 من با تقویت و معاونت مسیو مارکوس قدری مایه حکومت و غیره گذاشته بود

ملک کنی ملک سرور منی خود ما را تصرف نمودم با کمال خوشی و رفاه حال کن  
 مینویدم روزی در حجره سر میز نشسته از ایام گذشته فکر و اسب خیالم دیدان  
 وسیع تصورات زمان گذشته تکاپومی نمود یک دفعه حکایت حاجی حسین اسد شاهی  
 و کلمه نصرة طوطی بسکی بیادم افتاد فهمیدم که پدرم سخن بسته لفظ  
 پوئیسکی بگوید که در آن زمان مصطلح نبوده است بی تحاشا بقاء قاضی خدیم  
 سید مارکوس در سر میز مشغول تحریر بود متعجب شده و علت صحیح بموقع پرسید  
 خواستم بگویم دیدم اگر صدق مطلب را اظهار نکنم یاد لیل خفت عقل من یا  
 حل با سترا یا سحره در ماده خود خواهد نمود ناچار شده ماقع را نقل نمودم  
 گفت مرحوم پدر شما که بی سواد نبود عرض کردم این مسئله دخل سواد ندارد  
 این کلمه از الفاظ جدید و در آن عهد معمول نبوده پدرم سهل است سایرین  
 هم این کلمه در آن زمان نمیدانستند حتی اگر راست بگویم خود بنده هم الان  
 از حققت

از حقیقت و کیفیت اصلی آن اطلاع کامل ندارم همین قدر میدانم که وزرای دانش

و مال بن را پرتیک دان میخوانند و مقام آنها را عالی می شمارند

گفت علم سیاست (پرتیک) امروز در ممالک اروپا از علترین

و محترمین علوم شمار میرود و علمای ممالک در ترویج این علم که باطل و معیوب

علم مملکتداری است اهتمامات فوق العاده و کوشش بی اندازه بکار میبرند

مستغنیانهای مخصوص تشکیل و جوانان فارغ التحصیل و صاحب امتیاز تحصیل

این علم و امید دارند بعد از اینکه محصلین امتحانات حوزا دادند و ظل رفیع

دیپلوماسی میشوند مدتی زیر دست دیپلماتهای مجرب و آزموده خدمت

کرده در ظرف هر سه چهار سال یکمرتبه ترقی کرده و مقامات عالی را درک

نمایند بعبارت اخری عالین این علم را دیپلمات نامند و نکته بیان

عالم دیپلماترا رونده بی درنگ و مملکت گیری بجنگ خوانند و دیپلمات

مال امر رسیداند و قوعات صد سال بعد از امروز می بنید و حوادث آتی محکمتر  
 میخواند و دیپلمات مجرب باید دارای صفات عدیده باشد و بتواند در  
 هر دم برکنی افتد با ظلم ظالم با شقی شقی با عادل عادل بعبارت  
 ساده و شریک در و رفیق قافله باشد در حال خنده گریه کند و در صحن گریه  
 خنده نماید آثار رحم و مروت در دلش نباشد محکمیتی را برای حصول مقصود  
 خود آتش زند از ناله و فغان هیچ غم زده و بلا دیده متاثر و دگر نشود  
 گاهی با شاه فالوده بخورد گاهی سوار الاغ نمیشد و بران افتخار  
 نماید شراره نفس و وحشت نطق یک دیپلمات هزار مرتبه سخت تر  
 خانانموز تر از قوچ پای ما کریم و مسل است اگر کسی با نظر حق بین  
 ملاحظه احوال و وظایف ماموریت دیپلماتی را نموده و در آن اندکی غور  
 نماید و ذالت و دنائت اینها را که ظاهر اخفی محترم و همه کس آرزوی در  
 آن

آنرا در سردار تصدیق کرده هزاران فرسنگ ازین رتبه دوری نماید و اگر مفت بدست قبول  
 نمیکند ولی کو دیده حق بین؟ انهد که گشت بی جهت اتلاف  
 هزاران نفوس بی گناه و غرض توپهای خانمانه زتاما حاصل انکار حصانه  
 و نتیجه تدابیر حیثیانه و سپهرهاست لا غیر آتش فتنه را در هر جا روشن و  
 و خودشان در هر جا دامن زن این آتش سوزان مردم بی گناه را بجان هم  
 انداخته و صحنه این میدان کارزار را برای خود تماشاگاه ساخته و کلاه تون  
 نام رئیس فرقه معتزین پارلمنت لندن در تعرض و تبخیر پرستیک صدر عظم  
 انگلیس نطق مفصلی نموده میگوید که من اسم کویت را در جزایای عالم نخوانم  
 نشنیده ام نمیدانم چرا اول وزیر مالثروت دولت را در آن نقطه مخارج  
 استحکامات جلوگیری دشمن سرزمین هند می کنند اگر به بنگله برلین برای جانبداری  
 عثمانی رفته بود پس چرا چاق درستی خود را اول به بنگله اوزد جزیره قبرس را اردو



گرفت در خانه نطق خود میگوید از حرص جاگیری دیپلمات های حالیه مملکت  
 انگلیس از وسعت قبا صره ممالک روم گذشته و این وسعت بدایره می ماند که از  
 ضربت روی آب احداث و کم کم بزرگ و بزرگتر گردد و بالاخره از بسط خود محو  
 معدوم میشود تاریخ ممالک رومیان برای تئیل با کافی است صدر عظمیٰ روم  
 در جواب ستعرض خود مقاله مفصلی نوشته و در آن مقاله میگوید ستعرض مانعند  
 که اداره مملکات ماسل اداره رومیان نیست با قانون اساسی است  
 و چنان فایم و مستحکم است که هیچ نوع حوادث غیرترقبه بای اودا متزلزل  
 نمیند پارلمنت انگلیس مشورتخانه روم قدیم نیست دارالعداله محکمی است که  
 از باد و باران نباید بگذرد بسط مملکت انگلیس از احداث ضربت در روی  
 آب نیست دولت انگلیس از همت هوش و دلاوت دیپلماتی  
 خود به تشکیل چنین بعضیت و دیگر نیز در تحت حمایت خود مقدر و منتظر است

دیوهای امروزی دولت انجلیس را مرکز نوزی ایام قیصره قیاس نمیان کردند  
 آژنان برای تسخیر یک سلطنت کوچک میونامان صرف و اتلاف نفوس نا  
 محصور لازم بود امروز بهر مہارت و تدبیر وزرای قانی تسخیر تحصیل یک محاکمات  
 بزرگ بی صرف مخارج و اتلاف سرباز محاکمات دستگیر میشود از سازندگی دولت  
 بادولت دیگر یک قسمت بزرگ نصیب نمیکرد در خانه مقام خود می نویسید  
 کس بعد از تبیت و پنج سال در این سند جای من نشیند معنی احکامات  
 کویت و نافع مخارج ادواری فهد و دشمن سوهور میراحوس می بید حقیقتاً بعد  
 از تبیت و پنج سال دولت انجلیس مجبور شد از همان کویت توپخانه و سکر کویت  
 فرستاد که جلوگیری حمله روس را در صد فرسخ دور از زند نماید

ولی تعجب در این است دیوهای دنیا مثل صدر اعظم انجلیس و ساراک  
 وغیره که وقوعات پنجاه سال بعد را می بینند و علاج و قهر را پیش از زرع

می نمایند با وجود اینکه دانش و دلالت و علم باریک بینی چگونه تلفت یک نکته در حق شده  
و از نزاکت یک مطلب باریک که فقط چشم حق بین و دیده الصاف می تواند از درک نماید  
بی بهره هستند یا حب ریاست چرخورده و سندی نشینی چند وره میکند از درک اشاعت بامطلب  
نماید که اینها خود نیز اسیر سرچرخه دیوماتهای فوق و آلت یک نفس اماره غیر مری

یعنی مقام سلطت شده اند در زیر و بان آینه قتل نفوس و جنایات و مقام تحقیق در  
صحایف تاریخ عالم ندان دو جهان عاید و دیوماتها و لذت جادو دانی امرا سلطان  
عصر یا اعتقاد او خواهد بود دیدی که چه کرد اشرف خلق امولمه بود و دیگری  
سن که مارکوس ستم حوزم در سلک همین دیوماتها منسلک و رتبه و سیر قوسولی دایم  
در نشئه که سید کارنول فرست پای تحت مرگش از طرف دولت فرانسه وزیر مختار  
بود مرا نیز بعنوان کفالت قوسو لکری مامور مراکش نمودند حقیقاً مسیو کارنول  
شخص عالم و فاضل و نادره عصر خود بود مخصوصاً خاطر دارم که مسیو . . . . وزیر خارجه

آن زمان شرجی در دستغای کارنول نوشته بود که همان مرشد وزیر مرتب کفایت  
و استعداد او را بخوبی نشان میدهد می نویسد حوزت بهتر سیدانی که از در سرکش دنیار  
فشار پوتسک دول معظمه خاصه دول بهجوار آلمان فرانسه و اسپانیول واقع گردیده  
و برای شما اهمیت الصاق مملکت مراکش بجاک فرانسه و لزوم استیلائی برای ملت فرانسه  
پوشیده نیست چه که یاسیون عالم خاصه دولت فرانسه بعد از محاربه فرانسه و آلمان  
مراکش را در روزگار کش سپر و بلا گردان مملکت فرانسه خوانده و گفته اند که اگر دولت  
فرانسه مراکش را بهر وسیله بزرگ و بهر قیمت بکشتی که باشد تسخیر و بخت غلبه و محکومیت  
خود نیارد و برای زوال خود آماده و منتظر بقا و استقلال خود نباشد زیرا که دولت فرانسه  
روز بروز ضعیف و دولت آلمان قوی تر میگردد اگر چه دولت فرانسه از جهت ثروت  
و کمکت و قوه حربیه و قدرت لشکری و کثوری بحیو قوت از قریب خود عقب مانده و آنی  
در تکمیل و ازدیاد قوای بحری و بری خود داری و غفلت ندارد ولی یک بدبختی بسیار

و اگر گفته که اولیای ملت از اصلاح آن عاجز و نتیجه آن سبب و خیم و خطرناک است و باعث  
 ضعف دولت فرانسه نیز فقط ازین باب است و بدین سخن تر نور عبارت ازین است  
 که از دیرگامی ملت فرانسه از دواج را ترک کرده و زاد و ولد نسبت بایام سابق خیلی افتاده  
 بکلی نصف شده برعکس در مملکت آلمان از دواج رواج یافته و در حکم امروزه  
 نفوس آنها در مقابل نفوس ما گردیده دولت و درازا هر چه خواستند تجربه می کنند  
 بجا برد که عدده نفوس رقیب بر ما زیاده ای نکند امکان پذیرند و عقشان بجای  
 نرسید و چاره بر این منحصر گردید که مملکت مراکش را استیلا و مالی آنجا را با  
 تدابیر لازمه بخودمان رام و همزمان و قشون کافی در زیر ریاست صاحب منصبان  
 با علم تربیه داده برای روز موعود حاضر بکنند و در روز بنگ بیدان آورده  
 و عرصه را بدشمن تنگ کنیم و دل هموار خاصه دولت رقیب با باین مقصد و نیت  
 عالی پی برده محققا آنی از حرکت جزئی و کلی ما غافل نیست اگر چه مستحق ثناء

فقد مقام وزارت است لیکن دولت و ملت فرانسه در طرف امروز سوای شخصی  
 را در محکمت سراغ ندارند که بتواند در خانه های طرح پوسیک مثل شاه سوار فی  
 و حریف پر روز خود را مات و مهوت سازد یا در روز تدبیر حریف خود را سخت  
 شش در و مجبور بانداختن مهره بطاس نماید

لذا ملت و دولت متوقع است که خدمت ملت را در این موقع ترجیح بر اتمام علاج  
 عالیه دشواریات شخصی داده وطن مقدس را از مملکت و خطرات آتیه خلاصی داده  
 اسم خود تان را در صفحه تاریخ شاه ایران ثبت نماید پس دولت و ملت با  
 تمام قوای خود استعفای شما را رد مینماید

سیو کارزل بعد از اخذ انیمیل و اسنیمت بکرزده مشغول رز و دیانفوذ فرانسه  
 در کرش و با حریفان خود شروع به بازی نرود نمود و مراباد دستور اهل فصل که با  
 خط خود نوشته بود بطاثره فرستاد و اصرار نمود که حرکات خبری و کلی کور و پویشی

یعنی ما مدین خارج را تعقیب و هر روز با تکراف رزم طاع و هم با حکومت محلیه  
 دوستی کنم و اجزای حکومتی را بهر وسیله باشد با عنوان دوستی یا با دادن رشوه و  
 حمایتی بخود رام کنم و بعضی رموزات و بگو نیز تعلیم داد که بخارجیه میفرستد گفت  
 حقیقاً سرعت و جدان سن اجرای این خیالات را برایم اجازه داد و سهل است که  
 وجود خود را مقتدر و آراسته این خدمت مهم نیافته ناچار از خدمت خودم  
 استفاده داده و داخل صنف تجارت گردیدم مسیو کارنول در آنجا ماند آنحضرت  
 مهارت نامه برای حصول مقصود بخرج دارد و با وجود سوانح و مشکلات زیاد دیدن  
 وسیعی در آتیه برای جولان گاه سمند تیز رو دولت و ملت یک فرانسه حاضر و تحم  
 امیدواری نبل مقصود ما در آن سرزمین کاشت و نهال لطیف و ظریفی روید  
 و تربیت آن نهال نور ابد کفایت جانشینان خود سپرد و خود ربای فانی را  
 وداع کرد حالا دولت فرانسه باغبانان ماهر و لایق برای پرورش و محافظه

آن نهال امید برکاشته و نظارچین سیه لطیفه دارد سید مارکوس کلام خود را  
 در اینجا ختم نمود آگاهان علم طبیعت و خلقت بشری بخوبی میدانند که  
 حواس پنجگانه انسانی هر یک در مقام خود از چیز مخصوصی متذو به و درند که قوای  
 دیگر کلی از آن بی رابطه و بی بهره هستند مثلاً قوه با صوره از ملاحظه باغات و من  
 و گل با لذت مخصوصی می برد که قوه ساعده را هیچ فرمی از اینها حاصل نیست  
 حالاً فارین نظر به این قاعده کلیه سرور و منبسط قوه ساعده مرا از شنیدن این  
 حکایت مارکوس که سن البدولی الختم برای سن تازه کی دشت میتواند تسلط  
 نماید خیلی صحبت با و حکایات خارج از تصور خودم از او شنیده بودم ولی هیچیک  
 از چنین ترسناک خیال و هیجان قلب در وجود خودم ندیده بودم زنبکه عاشق  
 تقریرات مارکوس شده بودم اگر اهل سال من بود و حجب و حیا مانع نمی شد و ما  
 بوسه میکردم بوجب استدعی من هر روز تندی از سر گذشت تا پدید آمدن



اور پیا و تاریخ اختراعات جدیدہ و منافع آنها صحبت و بیان نمودن من مخطوط شدیم  
 روزی بحجره آمد مسیو مارکوس را طول و بانکر یافتیم ولی جرئت نکردم علت آنرا پریم  
 زیرا که گنج کاوی و تفتیش را عجب بزرگ میدانست و در از آن اکیدا منع و احتیاط  
 میداد گویا او نیز آثار دولت و درخشان من مشاهده نمود گفت چون ترتیب بستی  
 و محبت شما نسبت بخودم به اعلی درجه میدانم و محبت من نیز در داده شما فوق  
 پدر و فرزیدست از اینجه باید حلاوت شادی و تاسف ملا ترا همواره با هم تقسیم  
 کنیم و از نیل هر یک بقصود مطلوب خود شادی کنیم مثلاً اگر چه امروز مفارقت شما را  
 من بسی دشوار است ولی در صورتیکه سلامت وجود و منافع شخصی شما در آن باشد  
 چندان حالت تاسف و تأثر بمن دست نخواهد داد لهذا یقین دارم که شما نیز در  
 مقام محبت که نسبت بمن دارید همین حالت را رعایت خواهید کرد گفتم  
 بخشید دست تلفت نکته فرمایشات شدیم مگر خدای بخوایست میخاید تشریف

گفت بی از کپی فی دستور العمل رسیده که هر چه روز از حجره راجع و عازم پاریس شوم  
 اگر چه این خبر بایه سعادت و تفرحت وجود من است زیرا که در بندت انانیت نبود  
 خفی بدبرایم گذشت که مدتی نیز منجور با قیامت می شدم یقیناً صد نه بزرگی بوجود  
 می رسید از این جهت از استخلاص خدم خفی و شدم ولی از حرف دیگر بفرقت شما  
 خفی بزم دشوار است اگر چه مقصود ما کوس از تریب این صغری و کبری و پرش  
 عبارات شما آئین این بود که کوشم پر شده و از استماع این خبر پرشوش و شاف  
 نشوم من هم غرض اصلی او را فهمیده و بلا حمله اینکه با تصور نماید که توشش و ملت  
 من برای قطع موجب و عایدات است هر چه خواستم تا اثر و ملات خود را در زیر  
 پرده نباشت تبسم موقتی پنهان کنم ممکن نشد یکمرتبه اشک چشم بصورت جاری آید  
 حزن درنا صیام پیدا کردید مسیور مار کوس نیز گلو گیر شده با شدت تمام گریه نمود بعد  
 بمن دل داری داد که انشاء الله بعد کبر را فراموش نموده توسط مرسلات از محارک <sup>حالات</sup>

سید که مطلع خواهیم شد و قریب باین مضمون باز زبان فرشته شری خواند

بانی در منی پیش منی      بی منی پیش منی در منی      اگر چه ظاهر اساکت و

حدوداری نمودم      ولی ملالت درونی در حالت خود باقی بود      بعد از چند روز حجره

جمع و سبب در نخستان حرکت کرد من اتم تا مرز فتنه شایعت      در آنجا مثل دیو

فرزند من دست ادرا      و اواز روی من بوسید مفارقت نمودم      بعد از چند روزی

صبر و فراهم آوردن کسب و شغلی افتادم      گاهی در خیال عجز من بای تجارت با

فرنگستان میگذاشتم      گاهی فکر حل ستاع ایران بر روسیه می نمودم      و در آن مخصوص با

دوستان و آشنایان شور و صحبت می نمودم      بالاخره تصمیم شدم که با حاجی قنبر علی همایه

شریک شده ستاع ایران از قبیل فرش و ابریشم و قوتون رشت و غیره خرید و حل

روسیه نمایم حاج سارالیه و سایر اجانب نیز نفیث مرا تصدیق و پسند نمودند متعاقب

همین حال که از غنیمت سیوا مارکوس پازوه روز گذاریده بودم      روزی دهانه شسته بودم

دو ساعت بجز بمانده دیدم در زده شد محسن برادر کو حکم رفته با یک رنگ پریده بر  
 گفت برادر نه نفر فراتر شما را میخواهند تعجب کرده خود بدرفته دیدم  
 سه نفر فراتر با کمال ادب سلام داد و گفتند شما را در حکومت احضار می نمایند  
 گفتم من ابداً با حکومت کاری ندارم نه از کسی عارض و نه کمین مقرر ضم به قاضی  
 سهواً با بنیاد شریف آورده دید کی از آنها گفت آقا ما دو نفر فراتر حکومت و این  
 یکی هم فراتر بجبر کی و مدتاً است در اینجا دست مستقیم خانه ما و امانی شهر افراد  
 فرد می شناسیم چه طور میشود بقیتم سهو بزرگ میکنیم اسم شریف شما آقا میرزا محبوب  
 نیست گفتم چرا گفت پسر مرحوم سرتور ملک نیستید گفتم بی پیش تاجر و کنی میرزا بود  
 گفتم بی گفت خوب دیدید که سهو نموده ایم بیا نید بروم برگشته با مردم که پر کنان  
 بود طمسیان داده با اتفاق فراتر آن راه او تسلیم علت احضاری خود را از فراترها  
 پرسیدم اظهار بی اطلاعی نموده ولی خدیده بروی هم نگاه معنی داری نمودند

بعضی اشارات تاسفانه بهم دیکر گفته که این نگاه و اشارات مرا بر پیکان و جوت  
 انداخت قدری راه رفته بودم گفت سرکار آقا قستیکه بدر خانه رسیدیم خدمت دیکر  
 رجوع شود هر چه انعام با سعادت خواهید فرمود همین حالا سعادت فرماید من میتوانم  
 در آورده دادم کی از آنها گو یا که نایب بود چنان خشک نگاه کرد که گویا من  
 قاتل پدرش بودم میتوان را رد کرده با نهایت تند گفت خان من نوکر  
 یغفلت بقال نیستم من خردم خبی ازین میتوان با فقر داده ام من از شدت  
 و احمه میتوان دیکر در آورده داده مندر خواستم باز پول ما را توی دست من  
 گذاشت گفت سرکار ما از شما هیچ توقع نداریم انعام انبارا هم من از خودم میدهم  
 کمی از فراش پاکشت بب خود گذاشته اشاره سکوت کرد بعد بنفش را بکوش  
 من گذاشته گفت آقا شما نایب را نمی شناسید این نایب جواد است هرجا  
 میرود فقط ده تومان برای خود می گیرد سوای حق فراشا آنوقت رو به نایب نه

گفت مرا نایب آقا میرزا محبوب از نجابی شریست تا بجال و خانه و حکومت  
 منیده مقام شما بخنداند من شخصاً بعض اشیاء از شما عزیز خواهم مرحوم پدرش  
 حق ریاد بر گردن من دارد من بامان و ملک اینها بزرگ شده و دست من کرد  
 دارم این را گفته دست بحب من انداخت کیف پرلم را بیرون آورد و در  
 کیف یک لیره و دو تومان پرل سفید بود همه را نایب جواد داد و کیف خال را  
 بمن رو کرد نایب سیلی روی دست فرارش زده گفت کفتم من ازین پولها  
 زیاد و دیده ام و با برقت نمود کویا قمر کرد فرارش رو بمن کرده گفت اگر  
 دارید دو تومان هم علاوه کنید قسم خوردم که دیگر مذارم گفت خوب کیف  
 بد هدیه شان بدهم کیف را گرفت و بنایب جواد و ویدا رسیدیم گفت  
 ببرک نایب و دیگر پول نیست این کیف را هم آقا میرزا محبوب شما یادگاری  
 پیشکش کنید مابقی را هم من گذشت کنید نه تنها من چیزی ندیدم من بفرستادم

بالاخره با هر زمرک من و مرک تو پول باو کیف را بنایب جواد قبولانید در  
 مقابل این گونه محبت و خودکشی فرارش و تندی نایب جواد و دیگر جای بگونه  
 حرف زدن و گفتگو برای من باقی نبود نایب جواد پولها را گرفت از دست  
 بجز که بی رفت و بردن مرا بفراش جان سوز هر جان که با شتم نام دشت سپرد  
 اگر چه صحبت های طولانی که در بین راه با من میکرد خنی مصحح و بسیار تفریح  
 انگیز است ولی چون ذکر و درج آن ها مایه طول کلام و نویسنده را از  
 مقصود پرور می سازد صرف نظر نمودم همینقدر علت احضار شدن خود را  
 پرسیدم گفت والله درست از نطفه مطب طماع مذرم همین قدر  
 از تندی حکم فرستاشی فهمیده ام که کار شما خیلی سخت و معصر بزرگ متید اما فراشی  
 التفات زیاده من دارد بلکه کاری بکنم که از نسق و تنبیه شما بگذرد من که تا بحال  
 تو قوی نگورده ام مانده است به انانیت خود شما بدین از شدت رس و راهمه

مثل بیدمی لرزید بقلب خود فوت داده کفتم ما شوم یک من تقصیری نگزیده ام  
 که مستحق تنبیه و سزا بشوم خندید گفت بی آنا هیچ مقصر بزرگ خود را صاحب تقصیر ندان  
 اگر مقصر فوراً بقصیر خود اقرار و از کرده خود پشیمان و اظهار مذمت بکند و استغفار  
 بآن هیچ وجه محتاج بکار بردن انواع و اقسام شکنجه مانند ز سماع آغله  
 سرمای بدنم راست و به پا میامستی حاصل گشت بعد از چند دقیقه وارد  
 دارالحکومه شده مرا با طاق فرشباشی بردند و داخل اطاق شده سلام  
 کردم فرشباشی نظر حشیانه بسوی من انداخت اذن جودم دادند شستم  
 وضع تنی و سیاهی غونخور فرشباشی مرا ای دست انگیز اطاق پیش  
 قف بستیدی در وجودم تولید نمود که صدای ضربان قلبم کوبش می رسید تقریباً  
 نیم ساعت نشستم اگر احکامات غیر ما نزل الله و حکم تکذیر و تعذیر را که در ظرف  
 این نیم ساعت در ماده اشخاص بی گناه داده شد نقل کنم هیچ کوش قلب



تحت تکل و طاقت شنیدن آرا سخا بدو داشت سنان نشود کافیه بیند  
 بعد لکاهی بروی من کرده گفت چه سکونی عارض هستی عرض کردم خیر مرا  
 فرموده اید گفت اسم شما چیست گفتم محبوب سری تکان داد گفت  
 آنای مادر میرزا محبوب کی است ما ششم بک دخل شده تعظیم کرده رفت  
 جلو فراموشی نشست پنج دقیقه بخوی نمود بعد پا شده تعظیم کرده در حال  
 خروج از اطاق اشاره نیز بمن کرد اشاره را نفهمیدم گویا می گفت شغایت  
 و توسط شمارا کردم فراموشی ده دقیقه سکوت نمود بعد با نهایت تندی  
 رو بمن کرده گفت پسر این چه فضولی است می کنی عرض کردم جناب  
 فراموشی باشی چه فضولی بنده هیچ تقصیری در خود نمی بینم گفت فضولی و  
 تقصیر بیشتر ازین می شود که بجای پاره تجار را گول زده ما شان را گرفته به  
 یک نفر فرنگی لا مذهب دادی بجای پاره باره آورده و سرگردان کردی آنوقت

رو بجایش نشاند کرده گفت شما اینجا ملاحظه کنید قتل این جبرائیل خاص لازم  
 نیست که برای چند هزار تومان نافع حوز مال تجارت گرفته بفرمانی میدهند  
 و کسی اهم که از ترس فرمانی نمیتواند مواخذه کند باز رومن کرده گفت مان  
 حالا هم که فرمانی نیست از ملاحظه عوده هیچ نکویم توبی حیا هم هر چه میتوانی کنی  
 عجب این است که تمامی اهل محاسن نیز بدون تحقیق و با وجود عدم اطلاع از  
 کم و کیف سنده قول فرارش باشی را تصدیق و نگاه نفرت آید بسوی من نمودند  
 عرض کردم جناب فرمایشی هر چه در این باب عرض کرده اند محض شتمنی و  
 استباه است تا جراتی که توسط سید مارکوس مال تجارت سفارش داده اند  
 همه شان حاضر و با منی بود بر نهایت رضا و اذود و سنده دارند اگر کی از آنها  
 از بنده یا حوز از مارکوس شکایتی داشته باشد تمام دارائیت بنده ضبط و  
 مستحق همه گزیده سیاستم و انکس من در آنجا فقط ابرو و خیل اردو یک بوزم خدمت

یکدم اجرت می گرفتیم در ممالک خارجه هر کس دره بعل تجارت و توسعه داد  
 و ستد مملکت خود خدمتی کند از جانب دولت و از طرف رؤسای امور  
 بهر قسم محبت و تشویق می شود گویا در مملکت ما عکس این قانون مجری است  
 خدمت را خیانت می نامند و عوض نکافات خیر زجر میدهند در اینجا فرستادن  
 بایک صدای محیب کلام مرا اصل نموده گفت پس است فضول! شمار بجدا  
 تماشا کنید بی جایز این کجا رسانیده خلافتش پس نیست حالا در حضور من عطف  
 احم می کند زیر سیخاری حبوش بود برداشته بطرف من انداخت فریاد زد برید  
 این بی جای و جود را رنجبر کنید فرارش نارنجته مرا کشان کشان و سینی زن  
 مجلس بودند و بیشتر از سایرین همان هاشم فرارش که اظهار دلوسازی میکرد طایفه  
 وسیلی بر صورت می زد بلاخره با آن حالت مزاج مجلس بودند و تحویل دستاقام  
 نمودند و دیدم ساعت و عجام را برده اند هر چه بطلب که مردم معلوم شد که عادت کرده  
 ۱۵۷

است آنجا هم در ساق بان دست به جیم اندخته بجز نبشت که دارای چند  
 اکثر عقین و مهر هم بود چیز دیگر پیدا نکرد و مرا آورد و پهلوی دوستاق های  
 دیگر نشاند حلقه رنجیر کران را بگردم اندخته و کنده با هم زد چون عموم  
 اموطنان کیفیت محبس ایران را طوبت و تاریکی محل و کثافت آن را بخوبی  
 میدانند لهذا تعریف و نقل وضع آنجا را اظهار به بی می نمودن همین قدر میکردیم  
 که نشانه از جهنم است من سر غم بزاری تکه که آشته اشک چشام بصورت  
 جاری شد سایر مجوسان که بن نزدیک تر بودند و دیدارم میدادند تقصیرا  
 پرسیدند ما جای خود را بوجه خصما نقل نمودم گفتند کویا سراغ پوی گرفته اند  
 و حالا فرنگی هم که رفته است میدانند کسی سبکی ندارد میگویند پوی را  
 شاکر گرفته و بخورند تکلیف ما هم این است که بدون تاخیر هر چه میخواهید بیاورید  
 و جان خود را خلاص کنید درین بین ما شرم فراش از در محسوس و خل شد

گفت مان آقا میرزا محبوب غصه نخور کار بر مردمی آید از صبح تا بجال و خصوص  
 شما ندانم که وجاب میرزا را در حضور فرمایش باشی و وسط قرار داده ام بجای نمیرسد  
 این گونه صحبت و دل داری ما شتم مرآت غبط و غصم افروزد خود داری نتوانسته  
 گفتم ما شتم سرم را سبکی کرد و بدینهم میریزی آن سبکی و طبایخی های  
 صبحی کجا این دلسوزی و توسط کجا نه سبب دوستی شما را می فهمم نه علت  
 دشمنی شما منی دارد گفت آقا میرزا محبوب از سبکی های صبحی من دیگر نباید  
 اگر من نیز دم سیر فرمایش ما هم نیز داند و انکلی تکلیف نوکری همین است که  
 اندکی خود داری میخوادم یا یواش میزدم فرمایشی پدر را می سوزانید  
 گفتم عذر بدتر از آنکه باز خیال کردم که در این گوشه محبت نه داور سی نه غمخوار  
 نه وسطه است باز بهتر است که ما شتم را برای استخلاص خودم اسباب کار قرار  
 دهم گفتم خوب ما شتم بیک تو خود میدانی که من مقصد دولتی نیستیم قاتل نیستیم مال

کسیرانخونده ام و بدون هیچ تقصیر و کنایه گرفتار اینگونه خطاب و عتاب شده ام  
 بلکه طوری کنی که عجب از زحمت کننده و زنجیر خلاص شوم بعد خدا کریم است  
 ما شتم رفت با دوستان بان که کریم نام داشت قدری بخوی کرده باز آمد  
 گفت آقا میرزا محبوب شما قدر را ندانید نایب جواد بدون اینکه هیچ حجتی  
 مکشد قریب ده تومان گرفت و رفت من از صبح تا بجل زحمت می کشم دو  
 سه فقره مادریت عمده هم امروز از دستم خارج شده هنوز شامم و نیاری نداری  
 کفتم معلوم است زحمت شما بعد نخواهد رفت با دوستان چقدر کردید  
 گفت این بی انصاف ها خواهند از یک مقرر پول که را بگیرند برای برودن  
 زنجیر و کننده صد تومان بخواست آخر با هر روز مرافعه و کشش بیست تومان  
 نقد سه فرسخ ما هرت آبی اعلام ختم نمودم روز باش حواله را بنویس اعتبار  
 ندارد پشیمان می شود روزا رفت قلدان کاغذی پیدا کرد و آورد ناچار

حواله بجای رضا صرف بلیغ نسبت تو مان نقد و سه فرج ماهوت نوشتم گفتم  
 مهر اسم نزد دوستان قبایان است بکریه بار قبض را هر کنم دوستاق بان میخواست  
 بدید می گفت اینها مال طلق من شده است بعد از هزار گشایش چهار تومان هم  
 در حاشیه قبض از باب قیمت مهر علاوه موده قبض را مهر موده دادم ما شتم  
 گفت ده تومان هم در حاشیه قبض علاوه کن گفتم او دیگر چرا گفت نذر من  
 بی شرم استند که من نو که پدر ما اسم که از صبح تا بجال رحمت می کشم این را  
 گفت قبض را بصورت من رزو من با نهایت عداوت گفتم ما شتم که حالا  
 پنج تومان بخریم ان شاء الله باز خدمتی می کنم گفت تو ساقم اگر یک پول بیا  
 کمر بگیریم دیدم چاره ندارم ده تومان هم علاوه کردم گفتم خراش می کنم که  
 بمیزان زلفه محسن برادرم بگوئے با نیجا باید ما شتم رفت کریم آمد زنجیر و کتوده  
 از گردن و پام بر داشت اندکی راحت و از رحمت زنجیر خلاص شدم در

یک گوشه محبس روی خاک بارطوبت درویشی سرزبانم در این آستانه بدارم  
 محسن باباشم فرایش از در محبس داخل و مرا در آنحال دیدی خستیار  
 اسگ چنانش بصورتش جاری خواست حرفی نزنه کلو کیده توانست من باشد  
 از رویش بوسیده و لداری دادم گفت مادر از صبح تا بحال در انتظار شمار  
 کثرت کوفتی صد دفعه بدر حیات آمده و با طاق مرحمت نموده از شدت ناله و  
 زاری دو دفعه صنف کرده من بنحو استم براح ثابا می شناسم سه دفعه  
 بخانه حاجی قنبر علی همایه رفته ام هنوز از حجه برگشته است برادر جان ندی  
 چشمهای اسگ آلوده شوم اگر مادرم این حالت ترا در این گوشه محبس  
 و ز روی رنگت را بنده مطلقا خودش را بکشد این را گفت ربایای های  
 کر سیت من رویش را بوسیدم و لداری داده گفتم زود بخانه برگرد و  
 مادرم بگوید که در یک اطلاقی استم و راحتم کوان نباشد نقطه باش همین که



حاجی قنبر علی آمد تفصیل عالم را با و بگو و از قول من خواش کن که پیش من  
 بیاید برادرم رفت دیگر نیاید بعد معلوم شد که برادر را درم تاشش سخت از  
 شب گذشته در منزل حاجی شغول التها و الحاح بوده اند حاجی می ترسید  
 و میخواسته است این تکلیف را از خود رد نماید بالاخره جواب داده است  
 حالا وقت گذشته فردا صبح میروم و از این جهت محسن هم توانسته تنهایی  
 و من شب را در محبس ماندم نقل حالت خود را در آن شب زیاد می نمودم  
 همه میدانند کسی که از بدو عمر همیشه با احترام و بی زحمت گذرانیده و اکنون  
 زجر و عقوبت را در عالم خواب هم ندیده باشد حالت او در گوشه محبس  
 تاریک روی خاک با رطوبت بی فرش بی رختخواب نشسته و گرسنه چه  
 خواهد بود خاصه و نفر از مجوسین را پیش چشم دوستاق بان بی رحم  
 شکنجه میداد فریاد ناله بیچارگان تا سمان بلند و جگر را کباب می نمود که من از  
 نور

تغیر و تحیر آن عاری کنیم و گفته بکنندم حال که هست و چنان از آن مقدمه گذشته  
 است هر وقت حالت آن بچایه ما سوزش ناله و فریاد و گزاش آنها و  
 بی رحمی و شقاوت و دستات بان عالم بخاطر می افتد بی خجالت و در کون  
 و بدین تنزل می شود ما درم نیز آن شب را تا صبح نخوابیده و تعب بزرگی  
 در خانه بر پا بوده است تا کسی دچار این قبیل مصایب نشده باشد  
 نمیدانند زوینده چه بگویم محبت یعنی چه شب نخوابیدن چه معنی دارد  
 تغیر بر پا بود چرا؟ فقط ایرانی می فهمد چه بگویم خلاصه صبح دو عبت  
 از دسته گذشته حاجی قمبر علی آمد باز پیش باشی ملاقات کرده و در آنجا  
 احوال کرد هر چه استعدا کردم مرا نزد حاکم ببرید بی تقصیری خود را  
 ثابت کنم قبول نشد بالاخره بعد از گفتگوی زیاد پانصد تومان را حاکم  
 دوست تومان برای فرارش باشی و پنجاه تومان برای میرزا و فرارش

و غیره از سن دریافت و التزامی بهم گرفتند که دیگر بابره فضولی نکند و الا هزار تومان  
 دادنی باشم هر چه خواستم التزام را مرا بکنم یا معنی فضولی را تصریح نماید تا بدانم <sup>مقصود</sup>  
 شان چیست نزد و التماس بخج کسی زلفت فهمیدم که با این شصت تومان  
 رفع جوع نشده و آتش طمان بجلی خاموش نگردیده چشم داشتی برای آتیه دارند باری  
 بجز تسلیم چاره دیگر ندیده التزام را مرا کرده و ادم با اتفاق حاجی قنبر علی بنزل آمدم  
 همچنین مادرم مرادید از کثرت ذوق فریادی کشیده خود را بقدم حاجی قنبر علی  
 انداخت من که این حالت را از مادرم دیده سر بسوی آسمان بلند کرده بی اختیار گفتم  
 ای خاتم حقیقی تا کی ملت بد بخت ایران و چارایکونه ظلم و تعدیات شده آه و فغان  
 بجائی نخواهد رسید ای احکم الحاکمین مگر ما مسلمان و محقوق نیستیم در کفر که این  
 عمل ایرانیان ملک زده را از زمره بشریت خارج فرموده گرفتار همه قسم  
 مصیبت دولت و مرود رحمت خود فرموده آنها را گفته از شدت ملالت

اضطراب حالت غشوه عارض بخود افتادم وقتی بیدار شدم چشمهایم را گشودم که مادام  
سرم را برانوی خود که آشته مشغول نامه وزاری و اطفال بی پدر و درم را گرفته خلاص.

بهر صورت می پاشیدند و کوبت و در بدو می که دیدند باری مدت ده روز از  
خانه بیرون نیادم بعد ملاحظه نمودم که التزام را بی حبه از من نگرفته اند بعد از آنکه  
هشتاد تومان خوب تحویل رفت باز عنوانی کرده و مرا آسوده میکنند ازند

مضم شدم که دارائیت و عاقلیات حوزم را فروخته ترک وطن گویم مجبوراً برپه  
داشتم بصف قیمت فروخته مخارجی باطل و خیال معین کرده سپردم حاجی قزلباشی  
ماه بابه بدهد و خودم عازم رسیه شدم و خیال داشتم که تا اسبابول رفقه شغلی  
در آنجا پیدا نمایم و خانه را هم با آنجا بخواهم اگر اشکالات و زحمتی که در این  
سفر از تبریز الی قلیس خواه در رنند خواه در جلفای ایران از مسکری و دیگر چیزها  
برای من روی داد نقل کنم خود کتا بی میشود اینکه بجلفا رسیدیم تبرک خانه رفتم که

تذکره خدایان برایشان اسم رئیس محمود یک بود بعد وی از انانی سراب  
 که برای فقه کی فقه بودند از روستا به رحمت که ده بودند آنها نیز در تذکره خانه بودند  
 رئیس تذکره آنها نگاه کرد گفت هر کی باید چهار سئات پول روئ بدید کی از آنها  
 که زبان دار تر بود گفت سرکار رئیس پاس پورت های صحیح و قسش هم منقشی شده است  
 پول آنها را هم تمام داده ایم دیگر چهار سئات برای چه از ما میخواهید گفت فضولی  
 موقوف هر کی باید چهار سئات بدید سرابی گفت موافق کدام قانون و کدام  
 انوقت رئیس بابک صدای میس گفت آهای بچه ها قانون را بیاورید  
 این فضول تماشا کند دیدم سه نفر فراش کعبه و طلعه و قدری خوب آوردند و جلو  
 پنجره ریخته بیچاره سرابی را کشتن کشتان برده بچوب بسته ای میزدند و می گفتند این  
 است قانون بالاخره ده سئات ازین شخص و چهار سئات از دیگران گرفته  
 و دل کردند بعد تذکره من نگاه کرد گفت شست سئات بدید فراده سئات

ببردن آورده و آدم خواست و وصات پس بدید گفتیم آنها را هم بفرست ما انعام  
 بهید خلی خوشش آمد کیاعت تمام در آنجا بودیم حقیقتاً بر غضب خانه یا سلاق خانه  
 صحیح بود از صدای که به وزاری و ناله گوش آدم کر میشد هر کی از غصه با پرل  
 داشتند میدادند خلاص می شدند هر کی ندشت وزیر چوب یا شنبه های دیگر فریاد  
 به آسمان بلند میشد خدا صه شب را در جفای روس ما مدیم فرمای آن سمیت تفتیس  
 حرکت کردیم اتفاق صحنی افتاد اگر چه ذکر آن خارج از بحث ما است لیکن محض  
 تفریح قارئین یا از دیاد ملالت وطن خوانان و که آنرا خالی از فایده نمی بینم  
 در اطاق راه آهن که ما را تفتیس می برد سوای سده شش نفر دیگر که همه ایرانی بودند  
 و ما هم در خصوص بی نظمی و تعدیات اداره جات ایران و قوت اتباع خارجه  
 می کردند یکی از اینها اسمعیل نام داشت که ظاهراً بی سواد لباس وضع حرکتش  
 مرتب جشیت و بر بریت او را نشان می داد از رفقای دیگر پرسیدم آیا که تفتیس

میدیم ما هم در آنجا دول خارجه می‌شوم هر کس را بزنیم بکشیم و نجات بگویم مختاریم کسی راحت  
 سؤال ازمانیت ؟ رفقا محض مزاج و شوخی گفتند علی چنانکه رعایای روس در ایران با  
 قدرت و هر چه بکنند رواخته نیست و قلم و قدم کوتاه است ما هم در روسیه دول خارجه  
 هستیم هر چه بکنیم مختاریم کسی را جرئت و یارای حرف زدن نیست و بنام شاه نکوشت  
 نمودند صورت اسمعیل از استماع این جمله شگفته گردید و بر خود اهی باید گفت خوب  
 خوب اگر بغلیس برسم کارها کنم که صدیک آنرا اتباع روس در تبریز نکرده باشند از  
 شدت شوق میوه و نارنج می خرید و بر رفقا تعارف میکرد محلی گفت قیمت اینها را صد بار  
 از روس ما حواهم گرفت سخاوت حکم کند شمن دو فراتند تر برانند که زودتر بمقصود رسید  
 و بمقصود نایل گردد مدلول شعر شخ بنما طرم افتاد کر بے سکن اگر پر دشتی  
 تخم کنجک از جهان برداشتی صدق رسول الله گفتیم هر چه بغلیس نزد کبر می‌شیم  
 وحشیت و بربریت اسمعیل زیاده تر می‌شد سجد سگاران راه آهن و شنام و ناسرا  
 می‌لند

می گفت آنها هم زبان ترکی را نمی دانستند می خرید و می می کردند زیرا که عادت بقیل  
 قال و بند حرف زدن ایرانیان نموده بودند و شنام و قیل و قال اسمعیل را حمل همان  
 عادت ایرانیست می کردند ولی اسمعیل کلی از اسمعیل بی اطلاع سکوت و خنده آنها را  
 حمل به ترس و خوف آنها می نمود و بهر تبه بارتش می افزود بالاخره حوصله من نماند  
 و بنای تعرض گذاشتم دیدم چنان غضب آورد من نگاه کرد و گفت اگر تو روس بودی  
 مستحق مجازات می بودم که مغزت فرو می ریخت و عاکن که ایرانی دبا با هم مغزستی  
 دیدم دماغ این شخص چنان بالا است که با او حرف زدن خطاست رفقا نیز از آن  
 حوصله و سکوت نمودند من نیز هیچ نکته سکوت حشیا نکردم  
 بعد از بیت و چهار ساعت بقیس رسیدیم از دواغزال با اتفاق رفقا بهیرن آمدیم  
 سوار در شکار شده داخل شهر شویم دیدم دو نفر روس منبذاست لباس نظامی در بر حبلو  
 ما آمده تذکره خواستند گو یا اینها نقشش تذکره بودند از رضا ابتدا از اسمعیل تذکره



خوانند اسمعیل گفت ماریت ایرنم شاحت مطابته تذکره از ما ندارید هر سوال و جوابی که  
 درید باید باطلع قوسو کوی باکمبید کی از انا که مختصر زبان ترکی میدیست گفت  
 در اینجا خواه ایرانی خواه فرانس از هر ملت باشد در تحت حکم و قانون واحد و قعد ما  
 قوسول ایرازانی شناسیم رزوباشید تذکره خود تا نشان بدید اسمعیل ازین  
 حرف سخت بر آشفته بنای بر بریت را که است و ما سرالفتن آغاز نمود مامون  
 که چنین قوی بیکل و پر زور بودند از سر کلاه اسمعیل چسبید کردنش را خم تقریباً پنجاه  
 پست کردنی روند اسمعیل مکرر اسخت و حریف را پر زور دید ای می گفت آقا  
 سالدات نفصیدم آن سالدات بخشید رفقا نیز پهلوی خود را گرفته بیستول  
 خنده بودند بمن حالت تاثر دست داد با وجود اینکه از اسمعیل خوشدل بندم  
 پیش رفته یانچی واقع شدم در خیال دو نفر قره داوای سنی پطیس شهری دریر شدند  
 با سار مادرین خوانند اسمعیل را گرفته ببرند من با کمال ملالیت از ما مامون را پیش  
 کردم

کردم که ارتقصیراد بکنزند رفتای دیگر هم با من هم آواز شده هر یکی سه سات رتبه داده  
 اسمعید از دست پوس ما خاص دادیم رتبه شدیم در بین راه اسمعیل غصین آورد با  
 نظر میکرد کیفیت کتک خوردن من از بی غیرتی شما شد اگر شما بن کمک میکردید  
 آنها را کاملاً اصلاح میکردیم چه می شد و دولت چه می توانست با بکند دیدم هنوز  
 هوای حسیت و خیالات دول خارجی در کله اش باقی است از اینجا بایستی  
 رفقا بهمانخانه آذربایجان رفتیم هر یک برای خود نمره گزایه کردم اسمعیل از شدت  
 اوقات تلخی بدون اینکه یک فحان چاقی بخورد و از زحمت راه وحشی گشت  
 خلاصی یا بد پاشیده با س در صورتش را رتب کرده از دهان خاکی تکاند  
 که مکنفر آدم تا بقوسو لکری همراه او کند و رو ب کرده گفت البته شما نیز سهاست  
 خواهد کرد که هر روز در دست سات پول مرا از جیم بیرون آورده اند رفقا  
 خندیدند و همان خانه چي تفصیل پرسید اسمعیل حکایت را تا نقل گفت الان

سزاوارتم بودم قنول خور ما را مطلع سازم باید هر یکی از آنها هزار تا چوب روزه و بعد از  
 اخذ هزار و دویست سات دوا به هم حبس یا تعبد نمایند که سایرین هم عبرت گرفته  
 بدانند رعیت ایران بی صاحب نیست همان خانه چای که آقا طماس نام داشت بعد  
 از اجتماع کلام اسمعیل سری تکان داده گفت برادر جان آن ذره که در حساب نماند  
 ماییم مگر نیدانی که اینجا روسیه و مانیز رعیت ایرانم سالی هزار تا ایرانی را  
 میزنند و میکشند حبس می کنند نابود می نمایند صدائی اگر کسی بیرون نیاید  
 قرب و منزلت حیوانات حق شرفت کجا در این ملک از ایرانی بیشتر است اگر کسی  
 سکنی بطرف یکی بنیدارد چهار هزار کوزه شکلات و استقامات و سوج همه کوزه نقد  
 و تعبد بشود اما اگر ده نفر ایرانی را در روز روشن در راه عام بزنند بکشند  
 باز خوشی یا بدی در کار نیست اگر اعدا ماتی هم از طرف حکومت بشود فقط برای  
 حفظ نظم شرعاً خواهد بود نه برای خوشنواهی و حفظ حقوق اتباع ایران

اسمعیل نخواست اظهارات و لسنه‌ها سخنانه چی را با و کند گفت مگر نشیده ام که اگر در ایران  
 بکنفر رعیت روس یا دول و کفر فیه تو همین شو یا بی احترامی ممل آید دولت ایران چاره  
 زحمات فوق العاده و برای تحصیل رخصت و اعاده شرف او عالمی را بهم میزنند و در جبر  
 سیاست مرتکب بیج وجه فروگذاری نمی کنند طمناس آهی کشید گفت برادر جان  
 شنیدن سهل است هزار بار رنگین تر همین بار که بگوید چشم خود در ایران دیده ام  
 و من خودم در سر بهیمن سکنه و بدبختی از وطن آواره خانه ام تاراج خودم حیران و سرگردان  
 مدت پانزده سال بروی اهل و عیال و اولادم حسرتم این اشعار را خوانده

مذاحم اندرین زمان وطن چرا خراب شد      تف شترانه نش چرخش ز آب شد  
 سحاب حسن آن چرا بدل بیک حباب شد      زلال خضر آن همه چرا چنین سراب شد  
 مگر که نیست چاره برای نظم کارها

تن ضعیف رنج بر دام غم ابر شد      درین جهان پر ضرر ز عمر خویش میر شد

چه درد که سر سبز دخیل شد فقیر شد      آزان دمی که یک کی بحال خود صبر شد  
بدید نیمه جان خود و چار افتاد را

ز هر طرف وطن شده و چار نیش و نیشتر      که هر چه پیش برود شود تحیف و ریشتر  
مگر نباشد این وطن همانکه بود پیشتر      که سال عمر آن رسد بشهر ازو پیشتر  
که در جهان ببردان نوده فخر را

چرا پس نجسین شده ذیل دست هر کسی      فاده عیب جویش سر زبان هر خسی  
درین زمان ز هر طرف بر دغم و الم بسی      چو طعنه که اوفتد بر رخ چاک کر کسی  
فلک زده شده چنین اسیر ناچار را

در اینجا کلویش گرفته شد اسکت های چنانش      بریش جاری و خضار غرق حیرت بود  
اسمعیل باز دست نکشیده گفت چرا اینها در ایران      دول خارجه و محترم باشند اما مادر  
اینجا باشیم طعنه اس گفت آنها در ایران قونول دارند      دولتشان تقدر است قونول

دارند تربیانه و قورنانه دارند مکتب و رشت دارند مایه و دریم

از استماع این جمله اوقات اسمعیل فتح گشت بی اشل شما که می آیند چندی درین  
صفحات اقامت کنم چند بجای حبیبیت ایرنیت شان بدل صغنه نفس و بیار  
میشود که مادر اینجا قنول دریم که مادوست دریم که پادشاه مانشته دروا  
زین غایت که مانشته قشون و سرباز دروا که شجاعت طایفه مانشته دروا  
و سایر ایالت ایران را که میگویند که کبفر از اهل قراجه داغ و ایام اختیار و قشایر  
مقابل ده تفاسد است چون روس نمیدانند باز طمان آگاهی کشیده نگاه  
تجرب آینه با همیمل نوده گفت چرا برادر ما هم قنول دریم ما هم پادشاه ووزرا  
و قشون دریم اما چه فایده اگر ما ازندان و کمرند وستان هر دین  
است اما این کجی و آن کجی قنولهای دول خارجه در ایران همه اشخص  
عالم بر تجربه و وزیران و کسان ملکات خود هستند و چه صحیح ورتب از دولت خود

بگیرند و در زیر مسئولیت واقعند وظیفه ماموریتشان از دیار خود دولت خود  
 مقام پلیسی و قضای و تکلیفشان حفظ حقوق و وقایع منافع اتباع خودشان  
 است اگر اندکی در اجرای وظایف ماموریت خود ساجمه و متعاض نمایند و صیانت  
 اتباع خودشان را تحصیل نکنند از طرف دولت مواخذ و مورد سیاست و تبه  
 سخت می شوند اما یک نفر را که از ایران بخت قونسولی یا سفارت مامور یکی از ممالک خارجه  
 می نمایند استعداد و قابلیت و یاق و جودی ابداً در نظر نیست وزیر امور خارجه در بیان  
 اجرای وزارت خانه اعدان می کند که قونسول همان نقطه مغزول با مردم شده اساعه  
 مشتری دارد که پنج هزار تومان نقد تعارف بدهد هر کس زیادی دارد بگوید یعنی  
 عبارت اخیری این مثل معظم را بخر آج می گذارند بسی میشود که در بیان اجرای وزارت  
 کسی بگوید پیدا نمی شود این منصب و ماموریت عمده را بیک نفر تا جریاستی  
 و یا بنیر اهل سفیر و شدت و اختیار مال و جان و عوض و ناموس هزاران <sup>حیات</sup>

ایران را به یکفشار و آراء او وامی گذارند رفتار او نیز در صورت باجی پستی  
 لازم با نظارت نیست وزیر امور خارجه هم غلط است همینکه وجه پستی تجلیل رفت ایرادی  
 باو گرفته معزول و از دیگری بجز از تومان دیگر گرفته بجای او منصوب در وانه می نماید  
 بعضی ازین ماسورین که از عادت و نیت وزیر سبقت قبیل از اقدام باین امر باخبر  
 در طهران ملاقات کرده دست بپشت و قول صریح باو میدهند که در محل ناموشین  
 بجز منافع و از یاد نفوذ دولت او اقدامی نکند بشرط اینکه او هم ازونجا بدری نماید  
 بعد از ورود بمقصد نیز با کارکنان و حکومت محلیه گرم می گیرد هر چه از طهران مکاتبه یا  
 مکتوبات ریز از وزارت امور خارجه در خصوص اخبارات و کارهای عمده دولتی  
 باو میرسد فوراً کشف و جا رکن در روس تقدیم میکند عبارت آخر نموده دوست  
 ایران عامل و را پورست چی روس با است و ازین جهت نصف کل میبرد او را هر  
 ظلم و تعدی که در حق رعایای ملک زده ایران میکند حکومت روس چشم پوشیده



نمیده می بخارد تا آنکه از طهران مغذول کنند فوراً سفیر برتست کرده و تعیین دیگر  
 قبول می کند چنانکه همین عادت می شود در خود طهران نیز رواج دارد هیچ وزیر هیچ  
 حاکم مادامیکه دست بعیت سفیر روس یا انگلیس نداده است هرگز بزرگوار حکومت  
 یا وزارت نمی رود یعنی اسباب خطر پیدا می دهد و عده خرابی مملکت تا هم ازین بابت است  
 در مملکت ایران اگر کینفر تبعه خارجه فوت شود اموال از نفوذ و مطالبات و  
 غیرو کائناتاً ماکان بدون اینکه دنیا را حیف و میل شود عاید وراثت او می شود  
 اما اگر کینفر رعیت ایران در مملکت خارجه وفات نماید وراثت او هم حاضر باشد  
 قرض اموال و دارائیت او را ضبط و خود را وراثت با کاستحقاق از ترک دنیا را بای  
 و عیال او نمیدهد سه سال قبل تن که فروشی از طهران سبب خزان قرض ایران  
 به بغلیس آمد مقدار آن این حال حاجی قربانغلی خوشه باری که اول تاجر ایران در بغلیس  
 بود برض سل متباد شد مدتی در خانه خود بتری و اهل و عیالش پستار می نمود  
 بعد

بعد کم کم مرض شدت کرد با تصویب دکتر بزرگ بمریضخانه بردند این خبر را خیرال  
 قونول مرنور شنید بپایه اینکه مرض سل ممکن و احتمال بازگشت او نیزفت قرار داد  
 و دارائیت او را ضبط اموالش را توقیف و اثاث بیت را حراج کرد اهل و عیال  
 او هر چه داد و بیداد نمودند از مریضخانه تصدیق صحت و معالجه پذیر بودن را حراج  
 آوردند بجائی نرسید حکومت روس هم نظر بر تربت سابق اندک کرامت نامه  
 از خدمات قونول داشت اعتنائی بکثایت و نظم اینکار و تقابله فروش با  
 کمال بی شرمی مال این بیچاره را حوزد چون بار نمود ازین کیفیره خوبست  
 بعد از چند ایستغداد و از تعلیس رفت بیچاره حاجی صحت یافت و از مریضخانه  
 بیرون آمد خانه را پریشان دید هر چه طهران نوشت نظم کرد فایده بخشید  
 استطاعت رفتن طهران هم نشد حال او زنده سفیل سرگردان خودش که در  
 حجره ده نفر ساکن و میرزا داشت فعلاً خود در یک حجره ماهی به باز زنده

ساگرد شده با نهایت ذلت گذران ورزی صدر مرتبه مرک آرزو میکند و پیش  
 نمی افتد ای که می گویند که ما پادشاه ندیدیم چرا داریم ولی اگر وصیت پیر کبر و تاج  
 ناپلیون را بخوانید محکمت داری و رعیت نوزی دول حائیه مالک اور و پارا  
 با اطوار و حرکات سلاطین ایران که من از ذکر آنها انفعال کرده و محض پاس  
 احترام آنها و تکلیف ایرانیت کفتم می گذرم تقایه کنید خواهید دید تفاوت  
 ره ارکجا است تا بجای علی وزیر داریم اما ز عشق تا بصوری هر ز فرسنگ است  
 تفاوت فیما بین وزرای ما و وزرای دول متدنه لاشد و لا محقق است وزرای  
 آنها وجود خود زندگانی و عمر خود را فدای استخدا و وطن مقدس و صدق  
 آسایش انبای وطن می کنند ملت را اولاد خیز خود میدانند و برای تحصیل حفظ  
 همیش شرف افتخار و مقامات با هم می کنند و این نوع فداکاری را در راه وطن  
 ملت نکالبدنل مایه سعادت و شرف ابدی می شمارند برای اثبات همین

مدعا اگر چه هزاران شود و اثنای در صفحات تاریخ ثبت است محض اطلاع شما  
 مبارک و پادشاه آلمان را بیان می آورم که بعد از آن همه خدمات شایان و تدبیر  
 محیر عقول مبارک در ترقی و وسعت و ازدیاد شوکت و جلالت و قدرت آلمان  
 پادشاه آلمان روزی بهمین وزیر دشنده گفت که امروزه ترقی و حشمت دولت  
 و مملکت آلمان مایه حیرت و تعجب عقلای عالم گردیده و دانشندان عالم کلیه بر آنند  
 که باعث این همه پیشرفت ابدان و وجود شما و کعبه حرکت ماشین دولتی در دست  
 شما است اگر یک روز شما نباشید ماشین معطل













چرخ های آن حرکت باز مانده و دوایر دولتی تا تعطیل می کنند میل دارم که چندی  
 ازین شغل استعفا داده کناره جوئی کنید تا من بعد عقایدی عالم نشان بدهم و تا  
 کنم که ملت و مملکت آلمان خود مستعد و لایق این جلال و وقایت سروری ببار  
 اقوام روی زمین دردد و دشمنان کوه نظر که اضمحلال مملکت و نقصان عظمت  
 دولت آمارا در وفات و زوال من و شامی بند بخوبی بدانند و آگاه باشند  
 که عدم هزاران سن و تو هرگز نکستی به بنیان محکم این دولت نرسانیده و هیچ سرد  
 مانعی این مملکت را از حرکت بسوی ترقی و جمت باز ندارد و مبارک بی تا نیست  
 قبول بر خشم که است و فوراً استعفا داد و رای رزین پادشاه را تجید کرد  
 اما وزرای ما بجای از قید انانیت آزاد و لذت شرف و سعادت بی خبر  
 ننگی و بدنامی برایشان یکسان و برای شخص خجسته فی معنی هم قسم  
 بی شرفی و ذلت و ذلت را بجان و دل خریدار مملکت هیچ میفرودند شرف

قوت را مفت از دست میدهند. باغها را بخت شده تیشه به دست آنها داده برشته هستی  
 خود میزنند. دوستی آنها را اسباب افتخار و پیشرفت امورات خود میدانند بیک خنده  
 و تبسم آنها می نازند و بایک تهدیدی اصل و دواهی آنها خود را می نازند. اما در جهاد  
 رشادت و شجاعت ایلات ایران شریک قول شماستم ولی چه فایده که صاحب مدارند  
 عوض اینکه اسلحه با آنها داده صاحب منصبهای نظامی ما علم میان آنها بفرستیم شش نظامی  
 و تعلیمات جنگ را با آنها بیاموزیم بگفت و ثروت و آسایش زندگی آنها و نعمت و بیم  
 طبیبان مخصوص و حکمای عالم بر ایشان بکاریم که شغل حفظ الصحه و مطوب تربیت  
 آنها شده حب وطن و قومیت دوستی را در قلوب آنها جاگیر نمایند که در روز جنگ و  
 مصیبت وطن بشیر و قشون نظامی خود کنیم. در از رشادت و شجاعت آنها در روز  
 سحر که بزرگترین دولت را مبهوت و تحیر سازیم خودمان جا بهانه بر عقل و دولت آنها  
 کوشش می کنیم و تدبیرات سفیهانه برای فقر و پریشانی آنها بکار میبریم

حالا دوازده سال است که من توفیق اقامت دارم با شخص با بصیرت و اداره حاجت  
 دوستی دارم یکی از رجال بزرگ که شخصاً طرفدار عالم انسانیت و بی نهایت است  
 من نقل میکرد که دولت روس از ایالت شامون خیلی مدح دارد و برای شرف  
 مقاصد خود در ایران خاصه در آذربایجان وجود ایالت شامون را مانع بزرگ میدانند  
 و با تمام قوای خود برای اضمحلال آنها تدابیر لایق بکار میبرد دوستی و اتحاد خوانین با کور  
 فعلاً از جمله شرایط عده این مقصود می شمارد و محف نامی مخصوص و نشان عقاب <sup>سلطنته</sup> باقیال  
 میفرستد بروسیه دعوت میکند بروسی می خندد طمینان حمایه میدهد آن پچاره هم  
 باین دوستی میزند و بر خود میمالد و نشان دولت روس را زیباترین افتخار  
 میزند و غافل از آنکه بعد از آنکه کار ایالت شامون را خستند بخود آنها خواهند  
 پرداخت و این نشان افتخار را بر وزیر یا فردا برنجیر کران بدل و یکدفعه تلفت  
 خواهند شد که با دست خود حلقه غلام را بکوش خود و طوق عبودیت را بگردن خود

انداخته پشانی سودی نخواهد داشت      دوست را وی کیفیت که دولت روس زین ربط و  
 دوستی اقبال سلطه و خوانین ماکو بی نهایتش و دشا و دهرین رسید برای تسخیر آذربایجان  
 و اضمحلال این شاهسون میداند حتی عقلای روسیه این اتحاد را اتحاد اقبال روس  
 نام نهاده اند. اینک تا بحال دولت روس تحلی بعد از آذربایجان نیکو دکی از ملاحظات  
 همین سرحد دار بود نه اینکه دولت روس از شخص یا قوه شخصی اقبال سلطه میرسد  
 بلکه هم از قوه جاسد و اتفاق ایالت شاهسون و ایل ماکو بود و اکنون اگر دولت  
 روس اقبال سلطه و خوانین ماکو را با خود همراه و هم دست میکند در موقع تسخیر آذربایجان  
 مجبور خواهد بود که نصف قشون خود را وقف اشغال مدافعه ماکو نموده صد تا هزار تومان صرف  
 حمله و مدافعه آنها نماید حال که خوانین ماکو را همراه و خیال خود را ازین طرف فارغ نخت  
 در طرف همین سه چهارم ایل آذربایجان را با نهایت سولت و بدون محصوره تسخیر و ایالت  
 شاهسون را بدست و مخارج خود ایرانیان بضمحل و با مال خواهد کرد آنوقت ماکو در

و دوقدر رسد واقع شده و صورت مژده شراد آسان خواهد بود  
 آقا طهاس با نهایت فصاحت و بهجت این حکایت را با نقل و اشعار و تلمیحات  
 دشمن ماروس و انگلیس نباشد و حش ایران نه از یار و دین است  
 جمل وفاق و طمع نبودن قانون مکتب این ملک را عددی بسین است  
 حالت اضطراب غریب از سیم و وجبات آقا طهاس مشاهده شد من که تا بحال سکوت  
 تمام اختیار کرده و اله و حیران تقریرات او بودم عاشق صحبت عاقلانه و وطن پرستانه آقا  
 طهاس شده بخود دست های خود را بگردن انداخته از روش بوسیده گفتم  
 آفرین خدای بر پیری که ترا گشت و مادر یکم تو را داد اسمعیل بعد از استماع انیمه تقریرات  
 گفت خوب حالا رفتن من نزد قونسل ایران صلاح و نکایت من فایده خواند داد  
 یا خیر آقا طهاس با وجود حالات و اضطرابی که آثار آن هنوز بکلی از انصاف او محو نشده بودستی  
 کرده رو بجهان نموده گفت حکایت چوب است کون است و کر حضار همه خندیدند

اسمع فیہ بعددہ دقیقه سکوت تا آنکه حاصل گشت من سکوت را بزرگه گفتم تا طمس  
 دیده بخوابم که باشد شناس تا شناسم در در بر لباس می فهمم که نام صبی ثا  
 آقا طمس نیست و آثار نجابت و ضیعت از ناصیه ثا هوید است چندان سوال از  
 از نجاب ثا دارم و جواب آنها را تا در خواست میکنم آقا طمس کوی مقصود مرقمید با  
 اندک ترش روی و درشی که نظر دقیق و دور بین و گوش نکته ستیخ میوانست سر و  
 جواب او را دریافت کند گفت بفرمایید کفتم اصل ثا کجاست گفت ایرانی کفتم  
 مسقط الرأس و محبوب ثا که این شهر ایران است گفت تمامی شهرهای ایران محبوبست  
 کفتم از کدام خانواده هستید گفت ایرانی را پدر و برادر خود میدانم و اساعه ثا را خانواده خود  
 میبارم کفتم عبارت ساده پسر که هستید گفت خلاصه کلام اولاد و طعم خیال کردم را متسخ  
 میکند متغیر شده کفتم جواب های شمار موافق سوالات خود غنی بهم گفت سوالهای ثا  
 متضمن همین جواب ثا است یکمرتبه مثل اینکه در جواب بودم بیدار شده بعدی بات و دعا

سوالات خود تلفظ شده مجمل و مفصل گشته معذرت خواستم اما طبع من مرتب بزرگ  
 و تبحر قلبی مرا فهمید خط بحث و صحبت متفرقه بیان انداخت چنانی خوش گفتار  
 چنانی آوردند صرف شد خودی برخواست گفت تازه وارده اید خوب است  
 قدری استراحت کنید از طلال عمومی بیرون رفت ما هم هر یک به نمره های مخصوص  
 خودمان رفیق و لی من در پیش نفس خود جمل و از سوالات و حسیانه و بی ادبانه خود  
 غرق عرق انفعال بودم و حوزیم را علامت میکردم خلاصه چند روزی از این مقصد  
 گذشت و من سرور برای تفریح و تماشای کاهای با اتفاق یکی از رفقا کاهای تنها بیرون  
 میرفتم تظافت شهر و اکنون های ایک ترکیک اوطوبوس های قشنگ و درنگ  
 های پاکیزه را با اسب های کوه پیکر میدیدم حظ میبردیم تا نصف شب و خیابانها  
 و باغهای شهری که تا ما با چراغ های رنگارنگ ایک ترکیک و تا زینت  
 کدش و سردر می شدم این آسایش و بهره زنده گانی را بهم وطنان خودم نخل



میکردم از جدی مغازه تا که عبور میکردم مقواهای متحرک حوض و فواره های مصنوعی زیفت  
 های کوه کون که جدی مغازه تا چیده بودند تقدیر نیم ساعت در جدی مغازه توقیف می خشت  
 ساعت یک یعنی هفت ساعت از شب گذشته منزل مرحمت شام خورده می خوابیدم  
 روزی در راه لاریجانی مهمانخانه بارفراشته بودیم ناگهان یک نفر داخل طیار شد که کلاه ایرانی  
 در تر نشان شیر خور شنید و عادت نظامی داشت و با سلام کرد من جواب سلام داده  
 تواضع نمودم آقا طهماسب که حاضر بود اشاره بکرد چون من مشغول تقدیم مراسم پذیرایی  
 وارز دیدن صاحب منصب ایرانی پرسش بودم چندان تکلف اشاره شده مقصود  
 آقا طهماسب را تعقیب نکردم

این صاحب منصب بعد از صرف یک فنجان چائی و اظهار سرت و انبساط از ملاقات  
 گفت خبرال قوسول که حقیقتاً وجود مقدس شان برای ایرانی نمایه افتخار و مبایات است  
 آنی از حال رعایا و اتباع ایرانی خبر نیت روز و شب در روز فکر و خیالشان مضطرب

آتش و استراحت ایرانه است روبرو آقا طهاس کرده گفت چنین نیست تا بحال اینطور شخص  
 تانی و با عرض در تعلیس و دیده بودی آقا طهاس گفت بی همان طور است که سرکار حسن خان  
 میفرمایند خدا عمر بدید ما خیلی راضی هستیم <sup>گفت</sup> حنیان بی که خدا عمر بدید بسید همین که ورود  
 شمارا شنیدند تا بحال منظر ملاقات شما بودند و دیدند که از شاخری نشد و زیارت  
 ایشان نیامید با لکال آقا منشی و رعیت پروری که معذور و جوشان است در  
 شما گمان شده و بنده را برای احوال پرسی شما فرستادند و فقط همه گفتگو و من از  
 تاخیر شرفیابی و در کس سعادت حضور سعادت خواسته اظهار تاسف نمودم که نشاء  
 فردا پیش از ظهر با اتفاق رفقا شرفیابی حاصل میشود و حضوراً عرض تشکر و عذر تاخیر  
 زیارت را خواهیم خواند حنیان پاشه خدا حافظی کرده گفت فردا الله دو  
 ساعت بظهر مانده منظر ملاقات شما خواهند بود من هم پاشه گفتگو می تخلف شرفیابی  
 حاصل خواهد شد و طای پنج ساعته کف دستش گذاشتم حنیان با لکال ادب پنج

سناقی را بخود من زود نموده گفت آقا یان این رسم در ایران مانده مادر اینجا حادت  
 برشوده و تعارف که نتن بداریم اگر رئیس مابداند ما دنیاری تعارف قبول کرده ایم ما را  
 از خدمت خارج میکند این را گفت و خارج شد من از استماع این کلمات  
 متحیرین و زلزل با سوک و رفتار خوش این مامور را بی چنان سرور و شوق شنیدم  
 که از کثرت و جدو سنجو استم رخص کنم و نزد یک بود گفته های آقا طماس را حاصل  
 غرض نمایم روبرو آقا طماس کرده گفتم حالت و رفتار این جنرال قونسل کو یا  
 ماجرایی که در مامورین سابقه باشد حقیقاً ادب دانی و قانون شناسی همین  
 شخص محل الحانیت **النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ** یقیناً رئیس این  
 شخص در ای مقام عالی و شریف است اگر میل دارید شما هم فردا با اتفاق ما  
 بیایید شما البته رسم و قانون شریفیابی حضور یک قونسل را بهتر از ما میدانید اگر بصحت  
 است تحفه هم گرفته با خود ببرد تقدیم کنیم اما از قرار تقریر این شخص یقین دارم

ایشان قبول نخواهند کرد محاسب کرمی عجز و سعه در دست را اگر خود  
تعارف و هدیه قبول بکند هرگز نمی توانستند اجزای این عمل قبیح منع  
نمایند آقا طهراس خندید گفت بچاره ساده لوح هر چه این شارلاتان گفت شما  
هم فوراً قبول و باور کردید این شخص حالاسی سال است در قونولگر می ستخدم  
است یقین شیطان شاکر و او می شود هر قونول که باینجا بیاید با دستور عمل این  
شخص رفتار و حرکت بکند راه مدخل را او نشان میدهد و اسباب را فراهم می کند  
حاصل عمل نیز با هم قسمت میکنند این شخص ماهی دو تومان مواجب و دو پنجاه  
تومان در بر ماه کفایت مشروبات و عیش و اورا میکند من خودم که نیام  
تمهلت میجو استم شما را هم مانع شوم اشاره هم کردم که دعوت او را نکنید شما  
علقت نشدید حالا که وعده داده اید باید لا علاج بر بید و الا خواهند فهمید که  
ممانعت از طرف من شده است با من کرده اوت لبه دشمن خواهند شد

کفتم خوب اگر خبرال قونول میخواست مارا اصدار کند محتاج به ترتیب این ضعیفی و  
 کبری نبود در بر سرعت مارا نخواهد ماباید فوراً اطاعت کنیم والا سیاست تبعیض  
 گفت علی در ایران آطور است اما اینجا روسیه است همه در تحت قانون حکومت  
 روس واقع هستیم شاستلید قونول قدرت ندارد حال را جبراً بقونسو لکری برد  
 اگر نمیتوانست بگوید سخنان را باین چاپلوسی با نیا منفرستاد کفتم خوب منعی  
 و عدم قبول پنج مناست که من بامیل و رضای خودم سید اوم چه بود گفت حکمت  
 انرا بعد خواهد میدیدند امروز گذشت فردا صبح رفقا در سالن جمع و چای خورده  
 در خصوص رفتن بقونسو لکری مشورت کردم رفقا همه از تقریرات آقا طهرانی بو  
 افتاده بودند متفقاً در رفتن استکفاف داشتند فقط من و اسمعیل در تردید بودیم  
 مخصوصاً اسمعیل بشرط رفتن داشت من هم و عده داده بودم ضحیف و عده خودم  
 بکلم چون اسمعیل بی سواد و حشی بود رفتن با اتفاق اود هم منجم استم که مبادا در حضور

خیرال قونسل جو براہ تخم و فی اوبانہ حرکت ناید خود مرا نیز دوچار محضہ ناید ازین جهت  
 از دایم تما نمودم کہ امروز من خودم تہا رفتہ و از طرف رفتہ عند خوستہ حالت اودایم  
 بدست بایدم رفتہ را ئی مرا تصدیق اسمعیل نیز تھا عند شد من بہ فرہ خودم آمدم  
 کہ لباس عوض کنم اسمعیل مرا تا با طاق دو تم تعقیب و التماس میکرد اگر موقع شد خط  
 خیرال قونسل را از نصیبت عارضہ ہو و مسدود ہزار دوست نجات اوعای او مستحضر  
 سازم و الا خودش با من بیاید من محض رفع شر او ناچار جواب مساعد دادم از  
 همانخانہ بیرون آمدہ فایطون کرایہ نمودہ عازم قونولکوی شدم حسن خان کہ مرا  
 دید با من دست داد و بعد از تحمیل اجازہ مرا داخل حضور خیرال قونسل بکنید  
 چون نقل تمامی خبریات از مقصود اصلی پروردم میارند و قارئین را ملالت  
 آرد لهذا از توصیف وضع اطاق و فورم جناب معری اینہ صرف نظر کردم  
 داخل اطاق شدہ تعظیم کردہ ایستادم اجازہ مجلس داد بالجمالی و قار و سکونت

احوال پرسی فرمود بگو تعظیم و شکر کردم بعد از اندکی تا تل فرمود چند روز است از  
 تبریز خارج شده اید عرض کردم ده روز است و فرمود چند نفر رضی دارید عرض کردم با  
 بنده هفت نفر و فرمود پس چرا آنها با اتفاق شما می دهند عرض کردم اولاً گویا امروز  
 گرفتاری داشتم ولی حقیقت مطلب این است که در شرفیابی تاخیر نموده و اگر وقت  
 خجالت داشت در افتاده اند چاکر آمدم که عذر این غفلت را اولاً از طرف خود  
 و ثانیاً از جانب رفقا تقدیم حضور بربک و درخواست عفو نمایم آنرا اله فرودام  
 آنها شرفیاب میشوند باز اندکی فکر کرده فرمود همه بگذر از تبریز حرکت کردید عرض  
 کردم خیر بنده با آنها هیچ وجه آشنائی نداشتم فقط از بعضی باین طرف آشنائی داشتم  
 چون چاکر بر دستیه بلدیتم نداشتم لهذا مصاحبت آنها را که بلد تر بودند  
 سمع کرده در یک مهانخانه هم منزل کرده ایم فرمود اسم آنها را می دانید عرض  
 کردم بلی کاغذ و قلمی برداشت و فرمود بگو :

عوض کردم یکی با تو کپاسب پر دومی عوض کردم رضا فرمود چه کاره است  
 گفتم نقش دوزشاکر دهن در تبریکه یا روزی مکتیران اجرت میداده اند شنیده آ  
 در روستیه زیاده نرسیدند ازین جهت آمده اینجا تا اگر بشود گفت خوب فهمیدم  
 ششمی عوض کردم قنبر سلسای از شدت پریشانی و قرض فرار نموده

در هر جواب من گره ابروی قنبر اول زیاده ترمی شد و گاهی هم گاهی بودی حنجان  
 که دست بسته پابین اطاق ایستاده بود می انداخت و من علت این تقییش  
 و ثبت اسامی را نمی فهمیدم و جبرست سوال هم نمیدانستم

فرمود چهارمی عوض کردم قمران نام نبائی مرندی است پنجمی عوض کردم  
 مشهدی حنیفه خرازی است آمده است در اینجا خریدناید ششمی عوض کردم  
 اسمعیل فراش است شکایتی اعم دارد بجنوب بزرگ خواهد رسید آهت گفت  
 لازم نیست فرمود خوب اسم خود شناخت و چیت از سفر دارید.



عرض کردم اسم بنده محبوب و سرگذشت بنده طلافی است همین قدر عرض میکنم  
 که از کثرت ظلم و تعدی بی جهت فرمایش بانی حکومت املاک و دارائیت خودم را  
 مجبوراً بنصف قیمت فروخته اداره وطن کرده دیدم در غم خود حیران و در  
 تکلیف خود سرگردانم نیدانم کجا بروم و نمی فهمم چه میکنم کلوگیر شده و گیر قدرت  
 تخم باقی نماند و نبود بیک درجه اطلاع از کیفیت شادارم بازنگاهی به  
 حسن خان کرد اندکی سکوت نمود تذکره خواست دادم با دقت تمام  
 ملاحظه نمود باز بخودم تذکره و انوقت کاغذی از کمک میر بیرون آورد و  
 مطالعه نمود و بصورت من نگاه کرد و این حالت را تکراراً صورت اجرا داد  
 من وحشت کردم دست و پای خودم را جمع کردم

روح بنحیانی کرده گفت همین است عرض کردم کی همین است و نمود  
 اسم شما محبوب پیر موثر الملک نیستید عرض کردم بی فرمود بیت و شش سال

نداری گفتن چرا آن مقصود چیست    فرمود مقصود را تو خود بهتر از همه میدانی و هر چه گفتی  
 خیال کردی من هم باور کردم    و بحسب همان کرده گفت وجود متعدی ضیفه برای  
 تحقیق امری لازم است کسی برود بگوید محبوب ترا میخواهد    باز رو بمن کرده فرمود  
 خوب این کاغذ را که دیدی حالا دیگر محل آنجا نیست بگویم چهاره را چند  
 کشید و پوله را چه کرده لید    از شنیدن این حرف کم ماند هوش از سرم بیرون  
 رود و یوانه وار فریاد کشیدم چه چهاره چه کشتن چه پول شرفی سفی باید این چه  
 حرف است و در حالت همین اضطراب و دیوانگی خیالم مقامات عدیده را  
 در آن واحد تیر نمود که این شخص اسم پدوسن مرا از کجا دانست بخایلم رسید  
 که فرستاشی از حرکت من مطلع شده امیدش از صنعت چشم داشت آتیه  
 سلب و این اسباب چینی و شیطنت را کرده است    باز فکر کردم که آن  
 مرا باین سمت هیچ کس ندانست    در حق این معما معطل ماندم تغییر حالت و

و برخی رنگ خود را خودم استنباط میکردم و قلمم می‌طیید در این حال شدی ضعیف و  
شد قوسول تذکره خواستش را به تذکره خود داد و قوسول بعد از ملاحظه  
نمود بعد از اندکی تأمل گفت آقا شما پسر آقا رسول تبریزی و چهل دو سال ندارید  
عرض کرد علی فرمود شما و آقا محبوب هر دو مقصر و باید تحت تعطف تبریز بودید  
مسئدی ضعیف عرض کرد بهین تقصیر که پسر آقا رسول تبریزی و چهل دو سال دارم  
تغییر آنه و بنوعی مقصود بجهت اینکه چهاره را کشته پولش را آوردید در اینجا  
کیف بکشید اما منم حقیقی هم کنداشت خون ناحق بخوابد با سانی دیگر  
شدید همان کاغذ امشدهی ضعیف نیز نشان داد و گفت این است حکم  
شما مسئدی ضعیف دست و پا چه شده قربان والله من استغفره کاسم  
اگر این شخصی مرا اشاره کرد تقصیری کرده من بی خبرم از خودش هم پرسید فقط  
از صفا با سیرف با او رفیق و آشنا شده ایم من حالا فهمیدم که این کاغذ

هوائی اسم پدر و پسر و شدی ضیفه را از روی تذکره خود مان یکیدید و گفت  
 شدیم که مقصودش پول است اندکی قلم آرام گرفت جرئت پیرا کرده عرض کردم  
 آن حکم رحمت فرماید بخوانم بهیم نمبر کی است ارقاش تلخ شد گفت بی  
 فقط این مانده است که نوشته جات رنر و رسمی دولت را بدست شاق قتل و  
 سارق بداهم و با نهایت تندی و خونت روح حسن خان کرده گفت این را  
 ببر بده حسن کنند فردا رنجیر کبودن و کنده به پایشان زده با اتفاق چنانچه  
 خواص و دو نفر قزاق روس به تبریز نفرست اعلان به تبریز هم مکتوب کن که  
 قاتلین گرفتار فردا تحت الحفظ روانه میشوند حسن خان نزدیک آمده اشاره بگو  
 بماکرده و با طاق دیگران برد رنگ بچاره مرشدی ضیفه پریده زبانش  
 گفت پیدا نموده هم داشت بحسن خان اتماس میکرد و قسم میخورد که او  
 ازین قتل و تفرقت اطلاع ندارد برای تحویل لقمه مافی ابروسیه آمده است .

حسن: ان باتفاق یکفر میرا که در آن اطاق بود با دلداری میدادند و میگفتند  
 بیچاره تو نسل چکند حکم تبریر است باید اطاعت شومیم که شما قاتل نمیتید ولی  
 حق یا ناحق شما را تحت الحفظ از تبریر خواسته اند تکلیفی بجز اطاعت نداریم  
 مشهدی ضمیمه ای التجا میکرد و من سطره و غرق خیال بودم ولی اصلی سطب و اسنمه  
 شعبده بازیها را می فهمیدم ولی بکیر افتاده بودم و برای خلاصی خود از پی چاره شستم  
 و حکایت شیخ سعدی را بخاطر می آوردم روزی روباه میرا دیدند افتان و خیزان  
 بهمیرود یکی علت و حشمت او را پرسید روباه جواب داد که شتر را سخره میکردند  
 گفت ای سفیه لایعلم چه نیابت بیان تو و شتر است گفت اگر کسی از روی عرض  
 بگوید این شتر است وزیر ما را که گرام آورند تا بغضند که من شتر نیستم روباه هم  
 مرده باشم [ تا تریاق از عراق آورند ما را که زنده مرده باشد ] حال الطور که  
 خودشان بگویند حق یا ناحق ما را تحت الحفظ با هم قاتل روانه تبریر و تحویل حکومت  
 نماند

نمانید و ادريس ما كيت سعادۀ فرشتۀ باشي ظالم كه هنوز تلخي نور بستم اواز و ما غم زفته  
 بود با ما چه خواهد كرد هر چه فكر كردم راه و چاره براي خداي از چكال اين بي  
 سروتان بجز شكست پول بظلم نماند چنان گفتم سيدام كه هنوز بالله بجز برك  
 از آسمان نازل و بي تقصيري ما را ثابت كند بجز كسي نخواهد رفت و مي فهمم كه  
 نه جناب قونسل ز شخص شما با ما صلح وجه عداوت و كدورت شخصي نداريد و  
 علت غائي اين كاغد و موجب ايجاد اين ترتيبات پروضح است لهذا  
 التماس و تضرع بي جهت را فاني از نتيجه مي بينم كيصدنات از كيف خود در آورده  
 و ادام كه مرضي ما را از خبرال قونسل بخوابد پول را گرفت و رفت بعد از آنكه  
 باز آ مدسركوش من گذاشته گفت با هزار التماس بدويت منات رضاي  
 كردم من مطلب را مشبهه ي ضيفه بيان كردم ديوانه شد فرمايد بر آورد كه من  
 آدم كشته ام و زدي ندارم خداي از من صدا زنده چرا پورا بدم چنان با

کمال ملالت گفت برادر این شخص محترم توفیس سالی پنجر از تومان مخارج دارد  
 دولت سهل است که دیناری سواجب نمیدهد و چه هم دستی گرفته این ماسریر آباد  
 داده است از شما ما هم نگردد پس از کجا گذران کند من هم کوبش مسمدی ضیفه  
 کفتم برادر خلاصی از چنگ این کرکان آدم حواری بوسیله دیگر ممکن نخواهد شد  
 ناچار باید در سر تسلیم بماند و چه را که میخواهند بدون معطلی داده خلاص شویم  
 خلاصه با هزار شکست بیست و پنج منات اوداد ما بقی را تا دوست منات  
 من و اودام خلاص شدیم از شدت اوقات تلخی نزدیک بود دلم تیرد بیکه  
 و خلص همانخانه شدم اسمعیل ما را پیشواز کرد اول کلمه که گفت این بود چطور گذشت  
 و مخصوص عمل من صحبت کردید من از کثرت ملالت کفتم هزار و دوست  
 منات شما وصول در قونولخانه است برو بکیر این را کفتم مستقیماً با طاق حورم  
 رفتم اسمعیل با میشدی ضیفه بماند و مرا تعاقب نکرد از پیش آمد این اوضاع

بی خبرتا معلوم و معلوم بودیم میگفتم الای چه بخت دارم که بهر جا میرسم قشون  
 غم و غصه استقبال میکند و زخم تازه بر روی زخمیم میریزد. اولاً پس که توطئه شد  
 خیفه از ماقع مطلع شده بود باطابق من آمده و مرا در آنجا یافت و دلاری میداد  
 که تقصیر خود شماست من پیش از وقت شما گفتم ملاقات قولهای ما خالی از  
 خطر نیست باور نکردید حالا اگر میل دارید به پولیت شکایت کنید گفتم اولاً  
 کسیت که شکایت واه مظلومانه بیچاره ایرانی توجه نماید و انهمی هر تومانی که بقول  
 و نامور ایران عاید شود عار و نکبت آن راجع بدولت ایران و خود ایرانیان  
 فقط تمنائی که از شما دارم این است که حساب ما را آورده و هر چه زودتر مرا از این  
 ولایت روانه نمایند که هر چه از ایران دورتر روم آسوده تر شوم غم هم بولر ادا کرد  
 چون آنجا اقامتگاه تجار ایران است یقین دارم که ملت آنجا انقدر ذلیل و  
 زبون نباشد طماس آهی کشید گفتم برادر ایرانی هر جا باشد ذلیل و زلفت



بزرگتری عاری است در اسلامبول قونول ما صد مرتبه بی حساب تر و عیش  
 بالمصاعف زبون و لکد کوب است اگر سخاوتی کمتر از شاهانه این اوضاع نشانه  
 شوی باید بارو پا بروی که کمتر ایرانی دیده و کمتر ملول خواهی شد من بی تامل از  
 اسلامبول فسخ غریت و قصد اوروپا را بدون تعیین مقصد و مقصود نمودم همان  
 مرا تابه و اغزال (ستاسیون) مشایعت بلطی از قنطیس الی باطوم برایم گرفت  
 بعدیکه راه رو بوسی کردیم راه آهن براه افاد در بین راه از سافین وضع و حالت  
 ممالک اوروپ را استفسار می نمودم در تعیین مقصود و محل اقامت مترودم بودم  
 بعضی لندن را تعریف بعضی برلین را تجید بعضی دیگر پاریس را ترجیح و پس را  
 از جهة آب و هوا بهترین شهرها می شمردند چون من زبان فرانسه را میدانستم عزم  
 پاریس نمودم و بعد از نسبت و پنج روز که خنثی با آرامی و سیاحت مسافرت  
 میکردم وارد پاریس شدم در خیابان شب المیزه در کرانه بوتل منزل کردم

اگر بخوانم لطافت و شگفتی این شهر را تعریف کنم آبشارها و باغات ملی و سوغات بسیار  
را بشمار آورم کتاب عتیقه باید حقیقتاً این شهر را بهشت دنیا فرض می‌توان نمود  
و هر چه تا متر بخوانم فضای دل را با تماشاگاه اینجا را بیان کنم عسری از عشار و صد  
یک از هزار نتوانم تقریر کنم و برشته تحریر آورم .

روزی کاغذی ببر آوردم محسن نوشته خواستم خودم به پتخانه برده و آدرس خود را  
نیز بدهم اگر کاغذی برسد برای من بیاورند ولی پست خانه را نمی‌شناختم اگر  
با درشکه میرفتم درشکه چی بگیرم به پتخانه ام می‌برد ولی سیل داشتم قدری پنا  
حکرت کرده بعدت بهر سامان در بین راه از یک نفر فرنگی موقوفه تخمیناً سی و شست  
سال داشت با نهایت ادب راه پتخانه را پرسیدم او نیز با کمال مهربانی  
گفت من خودم نیز بهمان سمت می‌روم و از مصاحبت شما ممنون خواهم شد  
اگر می‌خواهید مکتوب روانه کنید عرض اینکه به پست خانه مرکزی بروید و بمهر خورده

روی پاکت چنانچه بهین قوطی تا که بدو ارباب شده بیدارید عرض کردم خیر میل دارم  
 سیاحتی کرده است خانه را هم دیده باشم گفت کجائی است گفتقم ایرانی گفت  
 چند روز است وارد شده اید گفتقم پانزده روز است قدری از کرانی پاریس خانه  
 از مخارج و کرایه مهمانخانه شکایت کردم گفت مهمانخانه که شما منزل کرده اید از جمله  
 مهمانخانه های معظم این شهر است همه چیز آنجا کران است ولی مهمانخانه های  
 دیگر است که خیلی ارزان تمام میشود و آنکمی اگر اقامت طولانی است ممکن است  
 در یک خانه منزل کنید و مخارج را کم ترات نماید برای شما ارزان تر تمام  
 حاصل میشود گفتقم بل اقامت بنده طول خواهد داشت روزی سی فرانک  
 بلکه چهل فرانک مخارج میشود نوای اجرت رخت شویی اگر بطوریکه فرمودید خانه  
 پیرایه یکدم حوزد و خوراک را متعاطی نموده آسوده می شدم ولی افسوس جانی را  
 نمی شناسم و با کسی آشنائی ندارم گفت اگر میل دارید بمن می توانم باشما طعمه

و منزل دهم خلی رضی شده شکر کردم و تمام نمودم که با هم بنزل ایشان رفته خانه را  
ملاحظه و قرار سقا طعمه داده شود قبول نمود متفقاً بهیست خانه رفته و از آنجا بنزل  
ایشان فرستم مادام حوز را بن سمرقانی نمود یکد ختر کو چک هم دشت خانه  
نیز دشت یک اطاق سفروش خلی پاکیزه که بستوی کو چک دشت رای  
من معین و برای تمام مخارج حتی رخت سوزی پانزده فرانک خواست  
روزی سه غذا در بنار و سه غذا در شام سوای سوپ بدیند اما بشرط اینکه در شام  
معین سر نیز حاضر شوم با نهایت اتقان قبول کردم زیرا نه اینکه فقط نزلشان پاکیزه  
و با سلیقه بود خوششان هم از فاسیل نجیب محترم و مهربان بودند اسم خود را گفتند  
اسم ایشان را پرسیدم گفت اسم من دو فور و در وزارت خارجه بنیستم  
این سؤ هم بربت سرم افزود فهمیدم که باید شخص عالم و با اطلاع باشد بنویسم  
از ایشان کتب معرفت و معلومات کنم اسم کوچه و نمرة منزل را نوشته رضی شدم

که رفته اسبابهای خود را از همه بخانه بیاورم فوراً با در سکه همه بخانه آورده حساب باز کرده  
 مادام بقف خود را داده و اسباب خود را جمع و بمنزل سید و دودور آدم منزل و اطاق خود  
 خود را مرتب ساخته و عتقه سیوی مرید رحمت شام خلی پاکیزه و باطنیه صرف و  
 به مشغول صحبت شدیم گفت که رابطه دوستی و محبت فی بین ایرانیان و فرانسویان ثابت است عموم  
 اهل دین ایران را دوست میدارند خاصه من اگر چه ایران را ندیده ام ولی اسم ایران را میشنوم  
 و یا کیفر ایرانی را می شناسم خوشحال شوم علت آنرا خودم هم نمی فهمم و سبب عده آنرا ازین معلوم  
 که ما تاریخ ایران را در ایام جوانی در مدرسه بخوانیم حضرت شوکت و قدرت سابقه ایران  
 با حال حاضر و منزل آن مقایسه می کنیم ازین جهت ایران را مظلوم و ما را بی آنرا مستعبد می  
 انگاریم و موافق حکمت همواره طبیعت انسان در طرفدار مظلوم و ضد ظالم است پس  
 باطنی فرانسویان را نسبت با ایرانیان سوای این علت خارجی نمیدانم گفتیم اگر احاطه  
 نمیدانید و از بعضی بنده دل تنگ نشوید جوابی بفرمایش شما عرض میکنم گفت بفرمایید

مجدّله در محکمت ما آزادی زبان و آزادی قلم از جمله قوانین اکیده است بچکس راحت  
 تعرض دولتی از کلمه حق نیست کفتم از آن روز که قدم بعالم رسد گذاشته ام و از هر عالم و فضل  
 اسلحام صحت شنیده ام که در قرون سابقه وحشیت و بربری رواج داشته و محقوق از دایره انسانیّت  
 و تمدّن خارج بوده حقوق بشریت را برای رضایت نفس خود پایمال میکردند و بی مروتی می نمود  
 را با بدفاسیادند حالاکه قرن بستم است نوع بشر قدم بعالم انسانیّت و ترقی گذاشته  
 و بواسطه اخراعات جدیده آسایش عاتقه حاصل گردیده علم و معرفت عمومی گسترده بنیان  
 جوهر و علم که نتیجه وحشیت و بربریت است از برکت علی و فضلی عصر حاضر محو و نابود شود  
 آثار عدالت و مروت و انصاف فرمان روا یکدگرفت مگر عقیده شما ما وای این است  
 کفتم بی اگر چه بنده را ازین اظهار بی تقدیر یک مغرور و دیوانه فرض خواهید و نیز نه بکنه  
 شما بلکه در نزد هر کس بنده قرون سابقه را که ایام بربریت و وحشیت نام نهاده اند ترجیح بجا  
 حاضر که قرن بستم یا ایام تمدّن و انسانیّت بخواهند بدین بی تحمل و غروری حل بی شوری و

جهالت من خواهند نمود ولی اگر انصاف را بپایان آریم و با نظر حقیقت بین بنگریم خواهیم یافت  
 که ظلم و تعدی و خونخواری در زمان حاضر صدیقاً قابل ایام بربریت است و در قرن سابقه  
 اولاً اهم مختلفه بوسط عدم راه و رابطه غالباً از سر تراغ و ف و خون ریزی حصول و محروس بودند  
 ملتی در اقصای شرق با کمال حیثیت در حال بربریت با نهایت آسایش و بهر حال زندگی  
 می نمود و ازین نوع زندگی بهره مند و رحمت بود و قوم دیگر در اقصای غرب با وضع  
 قوانین مخصوصه خود گذران و عمری با سترحت بگذرانیدند اگر نزاع و جدالی واقع میشد  
 در میان دول و اقوام هم حواری بود آن هم بوسط خون یا غلبه و ترتیب نزاع ان زمان  
 این بود که لشکر و دولت در مقابل هم صف کشیده از هر طرف یکفره پهلوان نامی در میان  
 کارزار حاضر میشد اولاً می بایست اسباب حرب و قوه و قدرت هر دو مقابل هم دیگر باشد  
 و الا مدعی متغایر بود و در از نظام جوانمردی پیدا است اگر در اشانی و خواستشیر با نریزه یا  
 عمود طرف مقابل می نشست دشمن آنقدر همت میداد که حرباً دیگر تحصیل کند و از خود دفع

نماید اگر یک پهلوان نامدار در میان بیت نفر از پهلوانان کشته شده باشد تا می کشند  
 شتر او حرکت نمیکرد و محاربات بزرگ عده مقتولین از دست نفر میکشیدند کشتن باز  
 و سایر اسباب حیدرانی فی مقام شجاعت و جوانمردی میبردند برای اثبات این مطلب که  
 آنان اشرف مخلوقات و مقصود اصلی از خلقت کائنات بعد از معرفت ذات مقدس  
 آیش نوع بشر و ترحمت ایزد است و بس عقلاً و نقلاً محتاج ازله و برای این سیستم  
 بعثت برزرا ان پیغمبر و فیوضان و حکمای حقه و احکامات آنها همه دایر بحین امر است  
 لا غیر اگر فرمایشات و اوامر حکمای قرون سابقه و لاحقه را بکافیم خواهیم دید که نتیجه همه  
 آنها آن سودی نوع بشر و ترحمت مخلوقات خدا است تا کلمات حضرت موسی حضرت  
 عیسی حضرت محمد و سایر مبلغین احکام الهی فقط برای آیش عاقله است و الا از سوء  
 افعال و ارتکاب بعضی من و تو مثل قتل و غارت سرقت ظلم چه عده به تمام حیات  
 میرسد و چه نقصان مصدور بکربانی عظمت عاید نمیکرد



که جمیع کاینات کا فر کرده      برداسن کبریا نشینند گگرد  
 اوضاع طبیعت و خلقت مراد کو فی نیز بجوئی ببا نشان میدهد که بعد از ملاحظات حکمتی  
 که عمده آن معرفت اله است خلقت کاینات و جزئیات نامتناهی آن که خارج از  
 ادراک و تصور ماست برای رفع احتیاج و زندگانی بی نوع شر است  
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند      تا تو نانی مکف اری بغفلت نخوری  
 پس قرن ۲۰ را که ایام انسانیت و تمدن نام نهاده اند اگر بملاحظه این است که بواسطه  
 اختراعات جدید و ضبط قوای برقی و سایر انکشافات مخیر العقول ایام اخیره اسباب برآورده  
 را آسان و انسان را از سهولت زندگانی بهره مند ساخته اند حرفی نذارم و الا تعصروا  
 ظلم رفع تعدی ترکیه نفس و شریاط عدالت و مساوات و اخوت باشد بطوریکه  
 عرض کردم سکه ستم و از خود شما انصاف می طلبیم در ایام بربریت چه وقت برای  
 ضبط پارچه زمینی که در ما نفوس تلف می شد

برای نیت موسمی یک وزیر بایک پادشاه خودرأی هزاران کی گناه پند  
 کلود و ترک زندگانی بگویند مگر محاربه روس و ژاپون سوامی این بود که دولت  
 انگلیس برای حفظ منافع خود در صد و ثقیل قوه دولت روس بود دولت  
 و سایر دول را با خود بمفکر و باعث این جنب بزرگ شد چه جوانهای رعنا  
 کشته شد چندین هزار مخلوق خدا از سرباز و صامصوب و غیره بضر  
 کلود های توپ و سایر اسباب حیه از پا درآمدند اهل و عیال شان فقیر  
 و اطفالان یتیم و بی پرستار ماندند دولت آلمان با دولت فرانسه  
 رقیب است خون ایالی بچاره و بی گناه مرگش ریخته میشود انگلیس بخواهد  
 منافع خود را در هند محافظه کند ایران با افغان خیره با ترکمان می جنگند  
 و در اعدام و تذلیل میده بگو خود داری نمی کنند دولت روس برای تقویت  
 یک خیال دور و دراز صدمه باستقلال دولت ایران نمیزند و بکوتوم ترک

با قدر ترا باستمال انواع حلیه و خدعه از رتی و تدن باز داشته خاکستر نشین میکند  
 نمیدانم دولت روس و فرانسه و غیره بچه حق و بچه عنوان پیاپی اهل چین را بولولو  
 انداخته خواب راحت را با مال بی کفایت و انحراف حرام نموده اند دولت  
 روس و فرانسه و غیره از شدت حرص و طمع دولتمداران را تحریص و تشویق و برتری  
 عثمانی میشوند و به بقای دیونان و غیره اسلحه داده و جنگ بزرگی در آتیه  
 فیما بین اینها و دولت عثمانی حاضر و اسباب اتحاد هزاران نفوس بکینه را  
 میامی سازند خلاصه قومی نیست که آبی از خیال تسخیر مملکت قوم همجواری خود  
 آسوده نشسته و انواع اقدامات با صنمخال قوم ضعیف تر از خود بکار نبرد  
 اسم تمامی این افعال قبیح را پوتسک و این بریت را تدن نام نهاده اند  
 اینکه فرمودید فرانسه با ایران را دوست دارند در اینکه قوم فرانسه نجیب  
 است حرفی ندارم اما علت اصلی آن که فرمودید عودم هم نمیدانم است

که دولت فرانسه بخرنافع تجارتی چشم داشتی دیگر از ایران ندارد و تا بحال دنیای  
 بخر منفعت ضرری از ایران نبرانسته تا رسیده هر قدر ملت ایران مستغیر و مستفید  
 و آسوده شود منفعت چشم داشت تجارتی فرانسه باین شتر میگردد اگر ایران  
 با فرانسه هم دست یا منفعت پوستیکی در میان بود میتوانم بحریت قسم بخورم اول چاقی  
 که بکجه ایران میرسید چاق فرانسه بود مقصود محبت و مهربانی فرانسیان  
 ایران بواسطه شرپرستی و انسانیت نیست بلکه بجهت عدم چشم داشت است  
 دوره تمدن و انسانیت حقیقی وقتی می شود که اختلاف مذہب و قومیت از  
 میان اقوام مختلفه مرفوع اسباب نزاع و جنک و جدال محو و نابود شود  
 علمای عالم جمع شده عصیت را کنار گذاشته مذاهب را تحقیق و تفحص نموده  
 بهترین مذاهب را اتخاذ و عموم ملل را بقبول آن دعوت و مکلف نموده اقوام  
 بزرگ السنه مختلفه و به تکلم بزبان واحد مجبور سازند فرانسه آلمانی را برادر خود دانند

ایرانی روس را بمجنس خود شمارد و عبارت اخری بی نوع بر سر هم گیرا مخلوق بچند و  
 مکلف بیک امر بدانند و در زیر یک قانون زندگی کنند آنوقت مسدود نشود  
 فراوسش کمالات بمصرف این همه قشون و سوار و سربازی لزوم و اینهمه پولهای  
 بزرگ و مبلغ های هنگفت و وقت های غری که برای تهیه اسباب مرک خودشان  
 و خون ریزی مخلوقات خدا صرف میشود در راه آسایش عامه و نجات بی نوع بشر  
 اسم فقر در دنیا شنیده نمی شود همه خوش بخت و خوش حال بدون خوف و هراس  
 در دنیا زندگانی و از پنج روزه عمر عزیز خود بهره مند میشوند و مادام سیود فور با  
 نهایت سکونت و دقت سرا استماع بگردند سیود فور گفت عجب در این زمان  
 اخیره ایلی ایران حسی تر از ساکنین آفریقا مشهور شده اند اما با دوسری ایران  
 که ملاقات شده عکس آرا مشاهده نموده ام گفت بی ایرانی این خیالات شما  
 بعد از پانصد سال و یک ربع حقیقت خواهد آمد و صلح ابدی نصیب همه خواهد گردید

فعلاً فرقه پیدا شده که اغلب آن از اهل فرقه و انجلیس است اسم این فرقه را  
 فراماسون می گویند غرض اصلی این فرقه همین است که تخمیناً بیان کردید  
 اگر کینفر فراماسون انجلیس به بند که انجلیسی متشخص ظلم یک عرب صحرائی میکند بقیلاً  
 بدون ملاحظه طرفدار عرب مظلوم میشود نه انجلیس ظالم بسبب این فرقه امتحانات  
 مخصوص دارد و دارای درجات معین است همه کس را بی جهت و بدون تحقیق  
 احوال وجودی و کیفیت ذاتی داخل این فرقه نمی کنند بعد از اینکه امتحانات  
 لازم را داد و وجود خود را شایسته قبول نمود مدتی باید در درجه اول بماند بدون  
 اینکه راهی مجالس سری داشته باشد و اطلاع کامل بیض و تکالیف این مسکاتصل  
 کند دروسای این قوم را بشناسد بعد از اینکه در مدت معینه امتحانات درجه اول را  
 بخوبی داد و از عهد خدمات محوله بخود نظیر احسن بر آید داخل درجه دوم که درجه کامل  
 می نامند می شود منتظر شصتین مخصوص برای تفتیش افعال و احوال اوست که ضمن احوال

اور بدون اینکه خود او بفرموده درک بجه های مخصوص ضبط و تقدیم سرگزینی می کنند  
 اگر در آئینت امری که خلاف قوانین نظامنامه این ملک است از او سرزده باشد  
 دیگر ترقی نمی کند و در همان درجه ابتدائی می ماند و ماموریت بفرانورهایش رجوع می شود  
 اگر برعکس امتحانات درجه دوم را نیز بنظر احسن بدهد داخل درجه سیم که مقام اکمل  
 می شمارند می شود و از ادضاع و قوانین فرقه کماله مطلع مجالس سرتی راه پیدا کرده  
 رئیس راجی شانس و مقام عالی را درک می نماید و بعد دیگر همه قسم همراهی و مساعدت  
 میکنند حالا در مملکت فرانسه و انگلیس و با سایر دول معظم که اساس ترقی و تنزل  
 نمایند و کارکنان دولتی از روی یک قاعده و اصول است اگر شخص خارج ازین  
 ملک با وجود استعداد و قابلیت فطری و وجودی بعد از سی سال خدمت مقام  
 وزارت و ریاست را درک نماید کیفر فراموشان در مدت پانزده سال با نظام  
 عالی خواهد رسید زیرا که بعد دیگر مساعدت تا به دارند اگر چه ظاهراً این مسئله

از وظیفه عدالت پرستی و حقانیت خارج بنظر نیاید ولی عجالتاً که ابتدای شمار  
 این مسک است فرقه نرنور مجبور است که این لطافت و ملاحظه باریک که  
 منافی نیست اصلی است چشم پوشیده و با این ترتیب باین فرقه قوت دهد  
 که قدرت دول متضرعه تماماً در دست همین فرقه باشد. حال مدت قلیلی است  
 که این فرقه شیوخ یافته اما فعلاً اغلب وزرای سعادیه صاحب همین مسک و دای  
 این فرقه هستند و عهده باعث ترقی و نفوذ پلوتیک دولت انگلیس و تمامی  
 نقاط عالم همین است که سرکرده می این فرقه در دولت انگلیس و اغلب فرامپها  
 انگلیسند و بهین مناسبت است مشکل و عقده را که سایر دول معظم با ملکیونها  
 مصارف و لشکر کشی رفع آزرانی توانند حل آن عقده برای دولت انگلیس  
 با تشکیل یک مجلس در لندن حاصل میشود زیرا که وزرای فراماسون سایر دول  
 در تحت حکم مجلس شری واقفند بعد از اینکه این فرقه محکم و مقتدر شد که هیچ



توانست صدمه به بنیان این بنا برساند و هیچ قدرتی را میسر نشد که ارکان آزار منزل  
سازد آنوقت بطوریکه شما فرمودید از پرده خفا بیرون آمده و قوانین حقّه برای آسایش  
عامة خواهند گذاشت و اختلافات قومیت را از میان بر می دارند کفتم خوب  
حالا که مقصود اینها رفع ظلم و نشر بابط عدالت است فرض کنیم که فعلاً اجرای مطالب  
مذکوره غیر ممکن باشد اقدامی تواند که رفع ظلم کند از ظلمهایی که برای اقوام  
مختلفه حاصل شده سخن نمی گوییم زیرا که از علت و کیفیت آن بی اطلاع هستیم  
اما همیقدر میدانم که مملکت ایران بدون هیچ تقصیر و گناهی در طرف این چند سال  
اخیر دچار حملات و حرکات مخاصمه دول بهجوار خود گردیده فغان و ناله مظلومان  
افغانی این مملکت کوشش را که و هر دول قوی را بدردمیاء وارد این دو دولت  
دامن همت بگمزد آبی خیال خود را در آصفیال و انقراض دولت ایران بجای  
و کم کم معطوف نمیکند شب و روز اقدامات قوی و عملی برای سلب اقتدار استقلال

ایران دولت ایرانیان بی گناه بکار می برند      می دانم چه عداوت مایه بچاره  
 ایرانیان دارند که آبی از ریختن خون آن بچاره ما و فراموش آردون اسباب  
 فقر و سگت غفلت و خود داری ندارند گوئی در مملکت خودشان ابد اکاری  
 ندارند و هیچ یک از دول ستمگر بنام انسانیت نخواهد عطف نظر بسوی مظلومی  
 مایه بچاگران نموده و دول همچو مارا ازین اقامت طلبانند و بی رحمانه باز دارد  
 میوه و فرزند کفایت عزیز من دولت انگلیس را هیچ عداوتی با ایران  
 نیست و دولت روس خصوصیت قلبی با ایرانیان ندارد و تمام عالم بی گناهی  
 و بی تقصیری ایرانیان را میدانند ولی ظور این اوضاع تاسف انگیز نشوشت  
 ایرانیان و اینکه فقر و سگت قسمت ایران است مداخله هیچ دولت  
 ایرانرا ازین فشار خلاصی نداده و تدریجاً هیچ فراسرن و هیچ فرق ایرانیانرا از  
 مملکت پر حشمت نجات نخواهد داد تفصیل را انشاء اله فردا شب بیان می کنم متعزاً

نگاه کردم دوازده بود بعد یک شب تا خیر گفته هر یک بخوابگاه خود رفتم ولی من  
 معنی اظهار آخری سیو و فور را نفهمیدم. خود بخود خیال میکردم اگر بواسطه کثرت  
 مصیبت این بلا یا سر نوشت ایرانیان گردیده مصیبت در ممالک اروپا صد  
 مقابل ایران اگر نمود بانه در عالم ذر ایرانی بدبختی را قبول و بدیق نمکبت  
 و دولت را با خوش کشیده خداوند را عادل فرض نموده کفر گفته ام سبب خایم  
 در میان وسیع فکر و تصور تا پوشید و عقلم از صل این معما و ادراک معنی طمعه سیو و فور  
 بجای نمی رسید و آرزو میکردم که فردا شب زود بربند و از خفت کفایت خلاص شوم  
 در اینجا خوابم برد فردا صبح بیدار چای را با ما هم صرف سیو و فور بوزارتخانه  
 و من بخدمت کردم و سیاحت از خانه بیرون آمدم بنا بر این که من در خارج خوردم  
 وقت شام بمنزل رحمت شام صرف شد اما من قبلاً بی آرام بودم سیو و فور  
 گفت ایرانی دیشب همین که من گفتم مصیبت و فلاکت بنا بر استخراج قوانین  
 پدید

پولتیک شناسی سرنوشت ایران است آثار تجب و حیرت و از دجیات شمشاد  
 نوزم عرض کردم بی حقیقت معنی این کلمه برای بنده لایحل انده گفت  
 وصیت بطبر کبیر را خوانده اید عرض کردم خیر گفت بی اگر از اوضاع پولتیک  
 دنیا اطلاع داشتید حل این مسئله چندان برای شما دشوار نبود از سر نیز بپاشد و  
 باطابق دیگر رفت و بعد از اندکی کتاب فرانسه آورد به بنده داد سر لوحه کتاب را  
 ملاحظه کردم و دیدم نوشته است پولتیک و موند آنتی پر  
 یعنی سیاست تمام عالم گفت صفحه ۵۴۴ را ملاحظه کنید صفحه ۵۴۵ را  
 باز دیدم نوشته است .

وصیت نامه بطبر کبیر امپراطور روس

پس از حمد بی پایان خالق کون و مکان همه اولاد و جانشینان خود را  
 از وصیت سزجه ذیل مطلع میکنم و اتم چرا که می بینم در زمان های یون فرجام

آینده تمامی از دامن رفته رفته کی بعد از دگر کی برابر ممالک و گنجان حکمران خواهند  
 زیرا که همه ریاست و سلطنت های فزگستان مندرس و پیر شده اند و سلطنت روس  
 کاروش علی الا بدان در ترقی هر گونه اوضاع و سامان و نظم و نسق سر و قدر جمیع ریاستها  
 و سلطنت ها است و ما در ابتدا این سلطنت را بطور چشمه خود یافته بودیم من نباید  
 خواص افکار رزق مراد را بملک مقصود رسانیدم یعنی این چشمه ضعیف را بخواه  
 ملکیک دریا ساختم و میدانم که جانشینان من بتدبیر صحابه تبسیع این سلطنت پرداخته  
 و در اچول نهر اعظم خواهند ساخت      بنابراین این چند کلمه را بطور هدایت و توجیه  
 بایشان می نویسم که برای خود دستور العمل نمایند اگر چه بعد از من و زرای بادشاه  
 و با عقل معین حکمرانی جانشینان من خواهند بود ولی باید بدون تغییر از سس  
 و صایای من قدم بقدم موافق دستور العمل من موقع اجرا گذاشته شود تا باین  
 باصل مقصود برسند      اول اینکه دولت روس همیشه باید اسباب کارزار را

میا و آمازه داشته باشد که این عمل موجب ترقی این قوم خواهد بود. دویم اینکه حتی المقدور  
 بهنگام جنگ سپه سالاران اکناف و اطراف ممالک فرنگستان را طلب نمود و در  
 بکار داشت. و در زمان امن و امان دعوت علی و حکم و صاحبان صنایع را  
 لازم باید دید. سیم آنکه بهنگام وقوع فتنه و فساد فیما بین ممالک او در پائین حصول  
 موقع خوب با یکی از آنها باید شریک شد خصوصاً و اتفاقات افاد و زمانیا زیرا  
 که این ریاست متصل باین سلطنت است. چهارم اینکه باید در ملک مستان اردو  
 جنگی نگین شود امرا و بزرگان آن ریاست را رشوت داده ضل در امانت و دنیا  
 آنها انداخته شود و از شهر مسکو لشکر را طلب کرده بهر طوری باشد در استان  
 گذاشت اگر بدین سبب از سلاطین دیگر اخلال کرده فتنه یافا و کنند او را  
 هم از خاک استان مستثنی بعنوان حق است که باید داد باز کم کم با آن رفیق نیز  
 راه سازند پیدا کرده همان خبر و را که از استان باو قسمت داده شده باز تخریف خود

آورد و سلطت خود را کامل نمود پنجم از ملک سِند هر قدر ممکن است قبضه تصرف  
 آورد اما تدبیری باید نمود که اول والی آن ریاست بر شاه حمله بیاورد تا بهانه بدست  
 شاه در تسخیر آن بنفیه و برای حصول این مقصود ملک دامارک را از سِند جدا باید  
 نمود ششم اینکه شاه را دکان روس را لازم است که همیشه از دختران و ایوان و  
 سلاطین و بزرگان آلمان که صاحب مرتب اعلی می باشند بترجیح خود بیاورند  
 که در ضمن فایده عظیم متصور است هفتم آنکه با سلطت انگلستان اتحاد و ارتباط  
 در امور تجارتی باید داشت چون ایشان بجهت ساختن کشتی ها تنگه و چوب را از این  
 دولت خرید خواهند کرد لهذا منفعت کثیر حاصل خواهد شد  
 و با نسبت داشتن ارتباط با اقوام انگلستان بوقت ساختن جہازات جنگی خیلی  
 تأیید خواهند کرد هشتم آنکه جانب شمال را تا دریای بالٹیک ضبط و تصرف باید  
 نمود و طرف جنوب مملکت روس را تا بحر اسود وسعت باید داد

نم اینکه نمی آید که آن چنان کوشش باید کرد که بزرگواران قریب و دور  
 روسی حاصل شود کسیکه صاحب اسلام خواهد شد صاحب دنیا خواهد بود لهذا  
 از ضروریات و واجبات روس است که هر سیدی باشد همیشه تخم عداوت را بین  
 ایران و عثمانی کاشته اسباب جنگ و نزاع را فیمابین این دو دولت همپا دارد  
 و هواره آتش فتنه و جنگ را باید دامن زد که آنی خاموش نشود و عداوت میان  
 این دو دولت سمدان مرتفع نشود و الا اگر اندکی از طرف دولت روس غفلت رود  
 و اتحادی فیمابین این دو دولت حاصل شود قطع نظر از اینکه دولت روس از مشی بسوی  
 مقصد اصلی که اند باشد مانع بزرگ شود خطرات عظیم برای خود و سلطنت روس  
 نیز مصور است و باید تدابیر کوناگون بجا برد که مملکت ایران روز بروز  
 بی پول و کم تجارت شود و طوری باید نمود که صلاح استیاریان بزرگان ایران  
 نشود و از هم دیگر ترسند و سلاطین خود طمینان نداشته باشند بلکه بکفر و فساد



بابت بریاء عالم میان این قوم بعمل آید نمایندگان این دولت باید هر وسیله باشد برفع  
 و اعدام آن اقدامات فوری بکار برند و نگذارند اهل ایران با علم باشند زیرا که اگر اهل  
 ایران بی علم مانده و بزرگان بابت بریاء و ضل نهشته باشند کلید ایران همیشه در دست  
 دولت روس خواهد بود و الا تکثیر و زراسی با علم در این ملک برای حال سلطنت  
 روس بی مضراتست زیرا که اگر با قوه قهریه نتواند تجارت سلطنت ما را از  
 خود دفع کنند بواسطه سفرای با علم می توانند نفع و تجارت دولت معظمه  
 و ضل ایران و روس را از تحلی در آن خاک مانع شوند و یا خود بواسطه کتب و  
 روزنامه جهت اقوام عالم را از مقصود سلطنت ما آگاه و موانع بسیار تر بشوند  
 هم بعد از ساختن کارایان باید هندوستان پر خست چرا که آن ملک بسیار  
 با منفعت و جای تجارت وسیع است هرگاه در آنجا تسلط پیدا کرد سلطنت  
 روس محتاج پول نخواهد شد یا نزد هم باد دولت آستر یا [اطریش] باید

منازعه نکند و موافقت و دوست شد تا عثمانی را از ملک اروپا بیرون کرد  
 ولی بهیطری مهارت بجای آورد که از ترس یا رافیه بزرگی حاصل نکرد و آن بر دوطرف  
 است اول اینکه اطیش را از طرف دیگر مشغول باید کرد و دیگر آنکه اطیش را  
 با وعده یا با دادن حصه از ممالک عثمانی تقاعد ساخت با بونان همیشه صلح و  
 دوستی کنید که برای شما اسباب و آلت خوبی است باید با دولت پیش  
 و روانه اتحاد و ارتباط داشته باشید اگر یکی ازین دو دولت دوستی ما را قبول  
 نماید رفع ملاحظه از ریاست های دیگر می شود و کم کم بتصرف مایه افتد بعداً  
 همان دولت نیز نفاق بپایان اندخته بقبضه خود در آورد حاصل کلام بیکریست  
 اروپا را متصرف شد و وزیر دهم اینکه اگر ازین دوریست های مذکوره  
 محل ملاحظه و خطر کردید باید تدبیری کرد که بین این دو دولت فتنه و فساد  
 واقع و بدین حیه رفته رفته یکی اینها از میان تباہ شود در ختام صیت خود

فی کرم که اولاً تسخیر و تصاحب مندر اولین مرتبه حصول مقصود داشته در ثانی نادیده سبب  
تنزل دولتی را فراهم نیاورده از عدم سبب قدرت و قوه اوطنیان حاصل نموده

حکایت نمایند . امضا بطر اول امپراطور روسیه

بعد از اینکه وصیت بطر کبیر را خواندم میسر و فریاد گفت حالا فهمیدم که حواس و  
روس از وقت بطر کبیر تا امروز دقیقه از حال مندر خارج نبوده است و ممکن نیست  
که از آن خیال صرف نظر کند تسخیر مندر نه تنها حق روس است بلکه اجرای این مقصود  
از لوازم دینه اند دولت است بموجب تحقیقات دقیقه محلی و علمی عالم شخص  
شده است که اقتصاد طبیعی دولت روس را بحکم تقدیر کشان کشان رو بمالک آسیا  
میرد برای اینکه کاملاً بدین چراتنزل و فلاکت سر نوشت دولت ایران است  
باید قدری از مقصد اصلی و ملتیک انگلیس در آسیا تسخیر شود و بدینکه  
دولت انگلیس شب روز در اجتهاد و سد خیالات روس است این دولت

با نهایت جدت از طرفین روبرو هم پیش می روند و هیچ کشی نیست که غمخیز آسیا  
 محل جدال تجار قی و پستیکی این دو دولت پر دان خواهد بود موافق نقشه و جمع  
 جنگی دولتین روس و انگلیس از سر حد چین تا با سلاوول در مقابل هم ایستاده و در  
 کمال اضطراب و مطنب حرکات همدگر تسند و یک پلنیک جهانگیری ایشان را از  
 مسافت بعید و در قلب آسیا جمع و بطوری نزدیک هم ایستاده اند که نمیتوانند  
 قدمی بردارند بی آنکه همدگر بخورند و برای اینکه بوجه حسن از مخاطرات وطن  
 خودشان آگاه بشوند باید خلاصه اقدامات تاریخی این دو دولت را بخوانند تا  
 بفهمند که مخاطرات امروزی ایران نتیجه حمله و مدفعه و زحمات صد ساله آنهاست  
 کتاب مزبور را گرفت صفحه ۶۶۸ را باز و برای من خواند که عینا ترجمه آن درج  
 میشود . . . حفظ اند با سیاست انگلیس در آسیا

دولت انگلیس حفظ هندوستان را منحصرا بر این دید هر قدر بتواند ممالک و قلع و قمع بماند

هند و روسیه را تسخیر یا قلاً با خود دوست و همراه نماید و باین وسیله مگذارد دولت  
 روس و غیره به هند نزدیک شود هنگامی که دولت انگلیس مشغول این ترتیب و نقشه  
 های مختلف برای حصول این مقصود عظمی نمود زمان شاه پادشاه افغان با  
 چهل هزار نفر لغزیم تسخیر هند از راه انتخاب رو به دی حرکت کرد دولت انگلیس  
 از ظهور این وقعه غیر منتظره پریشان حال گشته فی الفور سفیری ملکم نام با  
 دستور العمل خیلی وسیع به ایران روانه نمود که بهر طوری باشد ایران را با تدبیرات  
 لازمه به هجوم افغانستان و ادار و زمان شاه را مجبور سازد که فسخ غنیمت نموده  
 فقط مشغول مدفع و حفظ مملکت خود نماید ماموریت سفیر بر نور بوسط عدم بصیرت  
 ایرانیان از اوضاع ملت یک بشیر از آنچه منظور بود بعمل آمد

دولت ایران را محک شد که سوق لشکر سمیت افغانستان نموده و شورش  
 برای زمان شاه میا سازد مقصود ملکم بطبراکل حاصل آمد زمان شاه بخار

از منظر انجلیس و در افغانستان مشغولیت پیدا کرد که از آن تاریخ تا امروز  
 شصت سال میگذرد هنوز افغانستان از آن مشغولیت خلاصی نیافته است  
 هرگاه ادیبی دولت ایران و عثمانی از مقتضیات سیاستیک آلمان اطلاع  
 می داشتند و این انجام مقاصد و مطالب انجلیس را بین شدت تجمل میکردند  
 و با این آسانی آلت پولسیک ادنیثند همین که دولت انجلیس از فتح عربستان  
 و هجوم زمان شاه سبقت هندوستان خاطر جمع شد و میگردید ایران شد و بحال  
 خود که است مقدارن همین حال ناپلئون بزرگ بقصد تالک هند افتاد و باین  
 مخصوص برای تحصیل امتیازات و ایجاد اسباب رابطه و اتحاد با ایران فرستاد  
 همین که ماسورین ناپلئون پانچاک ایران گذاشتند انجلیس با فوق العاده اضطراب  
 فوراً سیر فوق العاده بالیره و تسعه مای انجلیسی روانه دربار ایران شد  
 و زرای دولت ایران بی آنکه از مقاصد و اطراف کار صد اطلاعی داشته باشند

همین که صدای پول انجلس را شنیدند خود را از اجتناب و ماسورین ناپیون را ستمیه  
از ایران بیرون و کشتی پستیک ایران را در سال عقب انداخته بکسب  
انقراض این دولت را مهیا نمودند

بعد از اینکه دولت انجلس ازین فقره اهم آسوده شد باز غطف نظر بسوی افغان  
نموده خواست با قوه جبریه نفوذ خود را در افغانستان محکم و از خطرات آینه زنی  
مطمن گردد از هندوستان لشکر به افغانسان کشید و تکلیف اسفندی عهد  
۱۸۴۲ را که شرایط آن کلاً متضمن نافع انجلس بود نمود زمان شاه نیز  
این تکلیف را قبول کرد ولی جمعی از اهلای نظامی و غیر نظامی افغان که  
ضد عهدنامه برنبر بودند با میرعصیان کرده سرکوه را گرفته لشکر انجلس را  
اسکام عبور از آن محل تار و مار و تفرق بخشند وقتی که انجلس با خبر  
و قدرت فوق العاده را از افغانی ها دیدند بی نهایت متضرر و مأیوس شدند

سکوت اختیار کردند تا در <sup>۸۹۲</sup> سنه حرکت روس ها در طرف ترکستان ای  
 را مجبور نمود که با امیر تجدید ربط بنوده همه قسم پول و معاونت داده افغان را به ضبط  
 و استیلاي هرات تزیین و تحریص نمودند و در ضمن <sup>در پکتیک</sup> که در جنوب افغان غروب  
 هندوستان و شرق ایران واقع است شغول از یاد نفوذ شدند و در <sup>۸۷۸</sup> سنه باز  
 افغانیان با حصول ربط با ایران کمر عداوت انگلیس را بیان بسته و از <sup>عزت</sup>  
 انگلیس ها روگردان شدند آنوقت دولت انگلیس خود را هدف حملات مدعی  
 حقیقی یا شرعی اصلی نمیداشت هر که در ویدیکه طرح نقشه ناپیون با خود ناپیون  
 رفته اما طرح بطور کبریه زنده و روز بروز ترقی میکند ترقیات دولت  
 روس و عدم اطاعت افغان سجدی خطر هندوستان را محسوس و آشکار کرد  
 که دیگر برای دولت انگلیس نه مجال تردید باقی ماند نه رخصت نامل خیزی  
 که بیشتر دولت انگلیس را مضطرب میداشت این بود که خطر روس <sup>بسیار</sup>



رطلی بظلمات سابقی نداشت خطرات سابقه موقتی و فی اقله از روس خطر دائمی و قدرتی  
 است هیچ تدبیر رسمی و حیه سوزا فوت فغان برپا طور یا غل فغان و زیر  
 هرگز شکل مسئله را تغییر نگیرد این بود که با تمام قوا و عقیله به تمام چاره جوئی  
 برخاسته به دردی دست رزده و بهر سوزاخی تشری فرود برده چاره کار را  
 نسخه باین دید که محاکم و قه ما بین هند و روس را بهر تدبیر باشد بزرگ نمود و  
 تسلط خود بیاورد و محتمل شد که طرح این شکار اول در افغان ابتدا کرده و بعداً  
 بهر جای ایران که میسر شود بتدریج استداد دهد از طرف دیگر هم از شجاعت و  
 دلیری افغانیان چشم ترسیده و پریشان بود لهذا بعد از ملاحظه اطراف  
 کار چاره تسخیر افغانستان را در این دید که قبل از اقدام قدرت و قوت  
 افغانیان را بکلی از دستان بگیرد شجاعان و رؤسای قوم را بی حس و  
 بی حرکت نموده طوق عبودیت و غلامی را با نهایت سهولت بگردانان خسته

بهر کجای نخواهد براند و در هر محل نخواهد نگاه دارد و فلهمذا ما مورین مخصوص دیسپو ماتهای  
 تدبیر روانه افغان نمود که تخم نفاق و عداوت را در میان ملت و قوم متحد پاشیده و  
 موجب ثرّه او باشند و از طرف دیگر شجاع الملک برادر زمان شاه را که سالها  
 محض احتیاط چنین روزی در نزد موجب میدادند اسباب این طرح تازه قرار  
 داده و او را با مخارج کراف با افغان مرحمت داده و این دو برادر را بجان  
 هم میگردانند و سرداران معظم این بلاد که همه طایفه و قوم و خویش بودند بشداید  
 قسم هم میگردانند و بی آنکه تلفت شده باشند که چه می کنند و می بینند  
 نیستی بر ریشه استی خود میزنند خون یک کر در میان بی گناه را نثار ملتیک  
 انگلیس نمودند انگلیسها نیز آتش فتنه را با بنایت سرت علی و امن زن کاهی  
 شاه شجاع را محقق و مستحق تاج و تخت افغان نموده کاهی شاه زمان را  
 مظلوم خوانده و شاه شجاع را یاعنی می نامیدند خودشان را هم ظالم و ستمکار

بقیم داده و حال آنکه باطن مؤسس این مکتبه بودند هر وقت این جدال میخواست  
 کیطرفی دتام شود فوراً بطرف ضعیفتر پل و تسلیم داده و میگذاشت مکتبه بر  
 طرف شود بعد از اینکه با این ترتیب قوه دولتی و ملی افغان بجای تمام و دولت  
 انگلیس اطمینان کامل حاصل نمود که مختصر عمده قشون برای تسخیر افغانستان کافی و  
 دیگر افغان را تا صد سال قدرت و حالت مخالفت انگلیس را نخواهد بود بام  
 حفظ حقوق اتباع خارجه بدو اخذ شروع کرد و بچاره شاه زمان را با یک حرف از  
 سلطنت خلع و شاه شجاع را بر ملک افغان مستطاحه عهدنامه ذیل را  
 با شرایط سبت و غنایم از خرید خود ساخت شجاعان و اشخاصی را که بکید و  
 جزیره نم بودند بادت شاه شجاع معدوم و مقتول و اشخاص بی سواد بی فضا  
 سرکار آورد که تکلیف محض باشند که همه بدون تأمل و تاخیر عهدنامه ذیل را  
 امضا و قبول کردند

## عقدنامه

ماده اول دولت افغان باید سالی فلان مبلغ از بابت منافع قروض خود بدولت انجلس از عایدات کمرکات خود که در تحت نظارت انجلسها خواهد بود بدهد .

ماده دوم مملکت افغان بدون اذن و اجازه دولت انجلس هیچ یک از دول رابطه و مرادده نداشته باشد

ماده ششم فلان قدر که انجلسین بامحتاج افغان در مملکت افغان مستحق و مطرب نظم باشند

ماده چهارم دولت افغان هیچ وقت بشیر از فلان عده قشون نگاه ندارد

ماده پنجم صاحب مضبهای بزرگ لنگر افغان باید کلاً انجلسین باشد

ماده ششم مالیات مخصوص برای موجب و مخارج کل قشون معین که بمط

سفیر و سایر نمایندگان انجلس پرداخت شود

ماده پنجم اقتیارات کما در تحت اختیار نگهین باشد .

ماده ششم اسباب جریه کلا از انگلستان خرید شده توپخانه و قورخانه در تحت نظارت آنها واقع شود .

نهم دولت انگلیس با هر دولت جنگ کند باید قیون افغان بشیر قیون انگلیس بش

ماده دهم **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

و مسکده افغان بطوریکه ذکر شد تمام در تحت استیلا و اطاعت انگلیس واقع شود  
را یاس و نا امیدى زیاده تر گردید و راه وصول مقصود را سدود دیده بشون تختش

وسیه و راه دیگر شده راه گستاخ از نزدیک حصول مقصود مطلوب یافته بنقولای

اول امپراطور روسیه استبدادی خیره را مایه رفع زیان فرض موده سوق لشکر بان

ملک کرد در آن زمان حسن قلی خان ایر خیزه که حنی شجاع و محبوب ترکمانان

بود نهایت جلدت و شجاعت را نشان داده لشکر روس را که بهر داری خراب

پروتکی آمده بود تا مارا کرد خبرال برنبر محمود شد که با رحمانقوی خان صلح کرده  
 جان خود را بسلامت بدر برد ولی دولت روس آنی تخریفیه را از صفحه خیال  
 خود محو نمی کرد پوتیک انگلیس را در افغان سرشت سود قرار داده بواسطه ایجاد  
 اغتشاش داخلی مشغولیتی برای رحمانقوی خان پیدا کرده در ضمن پیگیری کشتی جانی  
 در میان در اسپوچ تمهید نمود از اسپوچ به پطرزبورخ و از آنجا پاره پاره به  
 سامارا و از آنجا به آراستکی نقل نمود در شش ماه با قشون کافی بنحویه حمله برد  
 بواسطه جنگ خانگی ضعیفی برای امانی غویه حاصل شده بود قدرت مدح را  
 نداشته با کمال آسانی و سهولت در ضربت اول فتح نصیب روس تا کردید  
 مقارن شش ماه روسیه با امیر غویه معا هده بسی پیش که خیلی شباهت معا هده  
 آفانیا ربه عثمانی روس و عهدنامه بحر خضر ایران و روس [دست بست  
 دولت روس با این وسیده و عهدنامه ها سه دولت مسلمان هم جنس هم عادت

و هم موقع و بمحاور را محکوم خود خست سفار این حال که دولت روس ایرخویه را  
 مجبور با مضای معاهده منحوسته نر بوبره مینمود و محاربه قرم فیا بین دولت عثمانی و  
 روس حاضر میشد و ایرخویه کجی از وقوع چنین اوضاع بی اطلاع بود اگر  
 دولت عثمانی ایرخویه را ازین مقدمه مستحضر می خست ایرخویه از مضای و  
 قبول شرایط چنین عهد نامه خانان سوز حاشا و تبرائی می نمود دولت روس  
 نیز در آن حال نمی توانست در هر از خود شدت نماید [ این است نتیجه بی عملی  
 و بی اطلاعی ]

بعد از آنکه خویه را بزر نفود دست خود آورد و شرق بحر مرز بر قلعه [ قرا-  
 سندوسق را ] بنا نمود و ازین رو بملکت ایران تقرب نمود و کم کم هر چه در  
 میان دوستان و آنکون واقع بود از ایران منقرع و بید تصرف خود  
 در آورد و سفار این حال یعنی سی سال قبل زمانیکه روس ها زمین های قفقاز

نمایین دستان و آبکوزا تصاحب نمودند خواستند که این مسئله برنجکیستور  
 مابند محسن خان که در آن زمان در لندن از طرف ایران سفیر بود ریشه تبار  
 زیاد دادند که این خبر را با روزنامه جات کذب نماید <sup>مجتبیان</sup> اصل و نصایت و <sup>و</sup> <sup>و</sup>  
 بطور اکمل بعمل آورد مستی و دوز در اینجا مطلقه را فصل بوده گفت  
 حکومت خیره حکومت عظیم سطره اسلام از هندستان و از طرف دیگر از  
 عربستان تا بلاد روم نافذ انکم برد حتی سلطان سلیمان با اتحاد خوانین و  
 رؤسای خیره با ثبات یکدیگر و سلطان مراد ثالث سفیری نزد امیر خیره  
 فرستاد و در یکی از محاربات از و اعداد و مساوت خواست حالا چنین قطع  
 عظیمه اسلام بدست روس افتاده و مثل حکومت افغان حکومتی که معادل  
 دولت ایران است قسمت انگلیسها کردید اگر در آن زمان دولت عثمانی و  
 دولت ایران با ضمحل و انقراض آن دو دولت اسلام لا قید نمیشدند



و باستخدام آن دو محکمت شتاب می نمودند و واتحی و محکم فهایم این چهار  
 قوم محکم می بقندی امروزه ایران و نه عثمانی باین روز سیاه منی افتاد و هیچ  
 دولت را جرئت و جبارت تخطی و تجاوز مجدد ایران عثمانی نبود .

باز مشغول مطالعه و دنباله مطلب بر تعاقب نمودیم تا به بنیم پوتیک نخمس  
 بجهت سان و دخل ایران و عاقبت ایران بکمی منتهی میشود مقدمات آنرا خیلی  
 طولانی دیدیم اگر بخواهیم استداسیاست انخمیرا که در سنجاب و هند و  
 کن ر رود آتک و نیابور که کلاسر مقدمه ایران است برشته بخیر آوریم  
 مطلب هیچ اندر هیچ و مقصود اصلی که فقط تعقیب حال و تقابل ایران است  
 از دست میرود .

خلاصه دولت انخمیرا بعد از تسخیر و استیلا ی ممالک افغان و سنجاب و غیره  
 باز سباب مدفعه را ناقص و غیر کافی دید چه ممالک سطور از سر قدرت

انگلیس دور و از طرف دیگر محل عدال دیدن معرکه نزدیک بودند پس بجای دو  
 انگلیس برای رفع این شکل بقایم تفتیش و چاره جوئی برخاسته بعد از زحمات و توفقات  
 زیاد یک طرح تازه پیدا کردند که هیچ ربطی بخیاں اولی نداشت محمدره و عربستان ایران  
 در وسط راه هندوستان و لندن واقع است و از هر جهت عبور و مرور از آنجا که انگلیس چه بجهت  
 دفع حملات روس و چه بجهت موافقت حرکات ایران بهترین منزل است و دولت  
 انگلیس میتواند قوت خود را با نهایت سهولت در عربستان و بنا در فارس جمع  
 آورد و عوض اینکه روس را در سواحل رود آموک منظر باشد میتواند از خاک و حق  
 میان برکسته در استرآباد روس را استقبال نماید و انکهی بواسطه حضور این انگلیسیا  
 در فارس موافقت ایران برای روس با چندان بهره و فایده نخواهد داشت و نظریه  
 اهمیت همین مقصد است که بعضی از حکامی عصر گفته اند اگر انگلیس با اردوستان  
 در حرکات خود در جوگیری روس با مطمئن شده بود رضایقه نخواهد داشت که تمامی

افغان را نیز بایران بدید      خلاصه پتیک انکلیس در ایران روی یک اساس جد  
 بود آن هم محافظه هندوستان است ولی با وجود این وحدت مقصود مایه تعجب نیست  
 که راه های مخالف را در ایران اختیار و تدبیر ضد یکدیگر بقیام ظهور میرسد مثلاً وقتی  
 پتیک انکلیس دولت ایران را به حفظ دوستی دولت روس مجبور می سازد پس از چندی  
 مخالفت روس را از لوازم صلاح ایران می شمارد .

در عهد زمان شاه افغان را بایران سیدید و در عهد ناصرالدین شاه سیستان را هم سیدید  
 از ایران بگردید هنگام سفر ناپلیون بزرگ بگو برای نقشه کشی تصرف هندوستان فرانسه  
 ملت موذی و خائن می شوند اما و جنگ بوستاپول فرانسه ما اشخاص صدیق و  
 نسبت بایران بی غرض میگردند و روس ما را دشمن مالی و جانی ایرانیان بقم  
 سیدهند و حال اینکه صلاح دولت ایران درین نهاد سال گذشته همیشه یکی بوده و  
 اینده تغییر اشکالات بقضای پتیک انکلیس بوده لا غیر و دلیل آن هم پرواضح است

که مقصود مجلس در اینجا نقطه مقابل مقصود روس است یکی میخواهد سده های محکم برپا کند و  
 یکی دیگر بخواهد هر چه سده و مانع است از پیش خود بردارد ترقی یکی تسخیر ممالک خارجه را  
 لازم دارد تسخیر ممالک خارجه برای دیگری مایه تنزل و خرابی است ملت یک روس در  
 شرق زمین از آفتاب روشن تر است قبل از جنگ ژاپون افتد از آندولت از  
 دول بحوار اصلاً باکی نداشت و هرگز محتاج استعمال حیل نبود و عمارت ها و بنسک  
 روس دائم این بود که خدا آسارا بمن داده است کلید هند در دست دولت روس  
 و تسخیر آن سرزشت می آید دولت است و دولت مجلس از استماع این کلمات  
 و اظهارات بی باکانه روس مضطرب و متزلزل بود این رجبر خوانی را شنیدن  
 نیکو است در پی چاره جوئی بود که دولت روس را از این صولت رست انداخته و  
 و خود را از وحشت دائمی خلاص کند با دول اروپا خاصه با دول متحده یکی دنیا  
 تعویض رای و از دیاد قدرت و شوکت روس را موجب خطر و وحشت دول کنند

نشان دارد و فی الواقع هم همین طور بود زیرا که برای علمای پوتسک فرانک پوشیده  
 نبود که دولت روس حرکت سیل قدرت خود را در طرفی قرار داده یکسر سنل است  
 آسیا سرانیز و سر دیگر را در بفرانک برگردانند و قوه عقلی و مالی خود را دو حصه نمودگی  
 یکی را صرف اجرای پوتسک خود را در اروپا و حصه دیگر را صرف حصول مقصود در آسیا  
 و تسخیر نمود تمامی وزرای مملکت فرانک با هر طور نفی و لاسی سال تمام فریاد  
 کردند که شمارا در امور فرانک حق مدخل نیست ملت روس بحکم تقدیر تقسیم ماسد تسخیر  
 آسیا است و ما این مائزیت را تصدیق میکنیم اما هیچیک ازین فریادها ثوابت  
 حواس روس را از اروپا بگرداند زیرا که خلاف نظر کبر بگردانده اند که  
 وصیت او را نقطه بنقطه برقع اجرا بکنند این است که فعلاً در ممالک روسیه  
 دو پوتسک مخالف موجود است پوتسک دولتی یعنی سطحی و پوتسک فراتی  
 که تفضیل آنهم در مرقع خود ذکر خواهد شد این بود که دول متحد آسریا و غیره <sup>تقلیل</sup>  
 و

قوه روس هم فک شده را بر پی را بیدان کار را فرستادند و آن قدرت عظیم را در آنک  
 مدت مغلوب دولت را بر پی و عالی را میسر و مهبت رختند و الا تبیر انجلس  
 به تهنائی نمی توانست باین خوبی این سکرا حل نماید یا دولت را بر پی به خود چینی  
 غالب و قاهر گردد دولت روس بعد از آنکه اقتدار عظیم سلطه حوز را مقهور و مغلوب  
 دولت را بر پی دید فهمید که سنگ از کجا پایش خورده و دانست که هر قدر شهادت  
 کند مغلوب تر و پریشان تر میگردد این بود فوراً بای مصالحه با را بر پی گذشت و قوای حوز را  
 مثل افغان تا مافدای پستیک انجلس نکرد بعد از این مغلوبیت دولت روس  
 از آن هوای جنگجوی و تند روی افتاد و فهمید بطوریکه قوه پستیک همیشه محتاج  
 قوه نظامی است همان طور قوه قهریه را نیز سعیت قوه پستیک لازم است از آن  
 تاریخ مدخله حوز را بکیرجه از او رد پا قطع و تمامی حوز را صرف آسیا نمود  
 و اقدامات دولت انجلس را در کشور گیری سرش حوز قرار داده با بنات صباط و

و ملاحظه رو مقصد پیش میبرد و در هر قدم به طراف وجوئب خود با کمال دقت نگاه  
 میکند که مثل سابق بود و خطائی نکرده باشد و موطن تمامی حرکات خودش است  
 که مجدداً دچار مشکلات نکند چه مناسب است که شعر شیخ را در اینجا بگویم  
 عمر دو با سیت درین روزگار تاباکی تجربه آموختن با دگری تجربه بردن بکار  
 اشخاصی در حیرتند که چرا دولت روس با وجود میل منفعلی که به تسخیر آسیا دارد و با  
 وجود همیا بودن اسباب و مساعدت اوضاع باستید و تسخیر ایران با دست  
 و شتاب نمیکند علت همان تجربه های اخیر است که از دشمنی انگلیس عاید رس  
 گردید حالا دولت روس در یک محل بسی مشکل گیر کرده است زیرا که از کمپتر  
 از پتسبیک روس اندیشه ناک است چه که دولت انگلیس را بخوبی می شناسد  
 و میدانند که همیشه غان یکی از دول اورپا را در دست دارد و در مقام ضرورت  
 اسباب دفاع و حفظ منافع خود می سازد از روزیکه روس با باراپون مصالحه

و بعد اتحاد کردند آنکسها نظر خود را بطرف دولت اتریش انداخته اند  
از طرف دیگر هم در تحیر و تصرف ایران ناکزیر است پس صل این معما چنان  
به دولت روس مشکل شده که فقط دیده باریک بین نکته سیخ از حرکات  
مخبرانه روس ها در ایران وجود چنین اشکال و محیر میتوانستنباط و دریافت  
کند تغییر دایمی سفر و قسایل دولت روس در ایران واقعات آنها  
بر ضد اعمال اهدیکر خود دلیل همین سنده باریک است و الا مقصود اصلی و متنبیک  
روس در سر یک نیست برقرار و تغییر پذیر نیست امروز یک سفیر یا یک قنصل  
با دستور اعلی و وسیع وارد ایران میشود و در اجرای خیالات دولت روس متبرک  
کاری بعمل میآورد دولت آنکس که آتی از حرکات خبری و کلی آن غافل نیست  
نیست نتیجه شعبه بازی سفیر را فئیده نبای داد و فریاد را یکدازد دولت را  
محض اسکات آن دولت که بحجرات سابق الذکر هرگز رنجش و در اینها اعدا



و چاره دیگر بجز اینکه خود را با دولت انگلیس همراهی و همسک شمرده تقصیر را بکردن سفیر  
و ماورین خود گذشته عوض نماید ندارد فراموش نیند که با همان دستور العمل  
سابق با ایران می فرستند اگر دولت روس این ملاحظات را ندانست و آن  
صحت قبل از جنگ را برادر او را بود قیاً حالا یا بدیق خود را با استعمال قوه قهریه  
در اسبابول هم در بند هم در کنار رود آنگاه و هم در کلکته برافراشته و یا خود را  
ستقیماً در میان باره انگلیسها میدید و خود را گشت میگردد .

اما نزاکت پوستیک و حید انگلیسها چشم روسها را ترسانیده مجبوراً با نهایت  
احتیاط مدارا و رفتار خواهند کرد اگر دولت ایران و وزرای عالم و با تدبیر باشند  
میتوانستند از این موقع و حمت خیر ترقیه بهره برده و ایران را از خطرات آتی  
مصون دارند اسباب حرمت ایران از مخاطرات و صدمه پوستیک  
انگلیس و روس زیاد بود ولی بهترین و ساده ترین عکبه دشمنترین اسباب مدفعه

برای ایرانیان این بود ماد اینکه نفوذ و حکمرانی دولت روس در ایران قوت گرفته بود  
 و طوق غلامی و بندگی مگردن روسا و رجال قوم ایران انداخته شده بود یعنی ماد اینکه دولت  
 ایران مستقل ناسیده میشد می بایست چند نفر از دانشمندان و عقلا ی ایران مأمور دعوت  
 و جلب نافع تجارت دول معطنه می شدند امتیازات راه آهن و معادن و غیره را  
 مفت و سلم بکجه با هزار امتیاس و بادادون وجه تقدیمی با شرط سهل و آسان بدول بیرون  
 و دور دست مثل فرانسه آلمان ایتالی و غیره میدادند و کمتر است آرا قبل از اینکه  
 دول همچو استحضار شوند نوشته امضای نمودند و یا اینکه دولت ایران راه را که دستا را  
 سهل عبور دامن می نمود که مال تجارت دول اروپا خود فرانسه بگرفتند پس  
 سایر استع دول منبور تابانی از راه طره بوزان حمل ایران و تجارت دول معطنه  
 بواسطه نا امنی راه قطع می شد آنوقت یقین مثل اردر بحال سیاه ایرانیان لاقیده مانده و  
 مملکت بزرگ مثل ایران از انقطه مجهول نموده و محض حفظ نافع خودشان آنی حرکت روس و

انگلیس را از نظر این که نمی گزیند نسبت اینکه دولت ایران بخودی هیچ وجه قادر حفظ خود نموده  
 مستحق برای وقایع استقلال خود محتاج مساعدت دول خارجه است پس تدبیرات فوق  
 آخرین چاره و وسیله مدفعه دوم موجب حفظ استقلال ایران بوده چنانکه تقدیرا اسلامبول مرکز  
 تجارت و صنعت دول خارجه گردیده از انجمله با وجود اینکه اغلب دول معظمه از عثمانی  
 خوشدل نیستند و همه آرزوی مالکیت اسلامبول را دارند تا امروز رخصه استقلال عثمانی  
 نرسیده و محال است که یکی از دول خارجه بتواند دستی بسوی اسلامبول دراز نماید ولی  
 افسوس هر زمان افسوس I آن سبب شکست و این پناهی ریخت I موقع آن تاجر  
 و اسباب آن مدفعه نیز برای ایران گزیند چه که دولت روس و انگلیس با وجود  
 رقابت هم دیگر محض رفع خطرات مدفعه خیر در رعایت همین نکات صدقا فقط از  
 همین بابت عهد بسته و قرارنامه با تصویب سایر دول در خصوص ایران بدون اینکه  
 دولت ایران را از شرایط آن مطلع سازند با هم بسته و برهنگاه مضایق آن قرارداد داشته

باری دول نمایند که مملکت ایران مخصوص این دولت همچو است و سایر  
 دول را حق مدخله و چشم داشت در ایران نیست درین ضمن اهم قسمت حصه بر ایران دول  
 اور و پارا با نشست بآیه نشان داده مرکش را بفرقه و طرابلس را با بطالی کوکورا  
 به آلمان قسمتی از اروپای ترک را به اطیش نامزد کردند و از رزبکه انقیراد آلمان  
 فیما بین روس و انگلیس و مخصوص ایران منعقد گردیده ایران مثل یک کدم در میان  
 دو سنگ آسیا افتاد چون ساعت سنگ های آسیا حرکت ندارند ایرانیان آسود  
 و راحت نشسته از وفات ارباب طلبا غنم اگر اندکی خارج آسیا را مدخله کنند  
 متوجش و سراییم خواهند گشت که گردش سنگها موقوف بچه نکته باریک و دقیقه  
 گردش چقدر نزدیک و حالت کدم در میان فشار دو سنگ بزرگ چه خواهد بود  
 در اینجا کلام سید و وفور را قطع و کفتم خوب حالا آخرین چاره و تکلیف ایرانیان  
 چیست گفت علامی برای استخفاف و استبدال ایران نمی بینم فقط مدخله کنند

دولت انجمن چشم دشتی در خاک ایران نذر و مقصد اصلی آن حفظ هندوستان است  
از انجمن طالب انقراض دولت ایران نیست بهتر است باز ایران خود را بطرف  
دولت انجمن داده و او را سپرد و حامی خود قرار داده تا بر درسیاه تر ازین نبینند  
زیرا که زمیت کردن در زیر شط انجمن که دولت شرطه است آسانتر و بهتر  
از محکومیت قوم سب و فانیست و آلا امید قدرت بجای از ایران قطع  
گفت مان دوست من حالا فهمیدی که اصحاح و تکه چرا سر نوشت ایران و از  
مقدرات لا یتغیر است عرض کردم علی مطالب مسطره این کتاب و نتیجه فریاد  
ما بجز این پریشی نبه قوت میدهد و حالا خودتان تصدیق خواهید کرد که امانی  
اوروپا یعنی این فرقه با و اقوامی که ادعای ان نیست و تمدن می کنند و خود را  
طردار سلطون و ترقی خواه می نفع بشهر قرار میدهند روزنامه ها چاپ می کنند  
مقاله ها می نویسند همه دروغ نیست در همین کتاب که در شهر پارس و تبریز

علمی بزرگ در نه نوشته شده خودتان بازبان حال اقرار می کنید که چون دولت  
 روس و انگلیس هنگام بن قرار داد و مخصوص ایران قسمت هر یک از دول را  
 تعیین کرده اند مثلاً مرکس را بفرانسه داده اند زمین هبه ایران مخصوص این  
 دو دولت گردیده یعنی حصیت و جدان شرف و انسانیت را فدای شده  
 و وعده مرکس نموده اید و با وجود این نام خودتان را جمهوری اول طرفدار  
 معظم اول تمدن دنیا و اول انسانیت پرور نام نهاده اید دولت روس  
 و انگلیس هم خیال خام نکنند بوجب تواریخ مکرر ثابت و محقق شده که از بدو  
 خلقت تا حال غلب ممالک و دول معظم روی زمین مکرر ترقی و تنزل نموده  
 خاصه بلاد ایران از ابتدای قرن هفتم مکرر دچار بدای و ترک زندگانی گفته  
 باز غمگین دست و پای خود را جمع و با یک قوت خدا دانی را بجزایر ترا  
 پاره و از قید حکومت خلاصی یافته وقتی همین دولت روس با لشکر کرا

نادر رفت و ایرانرا مطیع ساخته و بید تصرف و تحت نفوذ خود درآورد که بکلیه  
 صولت نادری ظهور کرد و چنان سبیل بر بنا کوش روس زد که هنوز لکه و اثر آن  
 در صورت دولت روس باقی است حالا چه شده که عصاب ایران قدری  
 بواسطه غفلت سلاطین اخیر و جهالت وزرای بی شرف سست شده که از  
 هر طرف بی رحمانه هجوم و ایران را صاحب مرده و ضعیف می کنند و غافلند از آنکه  
 محمد علی میرزا و بعید حاله ایران که نادر ثانی اش می توان نامید غنقریب زمام امور  
 مملکتی را بدست گرفته و آرزوی حراصانه دول همچو اطمینان را در دستان خواهد  
 گذاشت از کثرت اضطراب و پریشانی که از مطالعه این کتاب و تقرب  
 موقع ضحکال ایران حاصل گشته بود که دیوانه و ار این کلان را چنان نابود  
 و خوارت بسید و نور گفتیم کوی بسید و نور خود عصب حقوق ایران و مدعی  
 حقیقی نیست این حرکت و مکالمه من و او را نیز به تعجب آورد و تحیرانه بری

من گناه کرد من بکمرته بش کسی که در خواب بود بیدار شود از حالت جنونی دفعه  
 بخود آمده متفت خست و رندیان کوئی خود شدم بی منتها جمل از حرکات مجنونانه  
 و گفته های بیجه گانه خود منفعلی گشته پاروون گفته عذر خواهی کردم .

مستید و فز که مرتب خجست مرادید دانه های عرق شرساری را در کبره چنیم  
 شده نودت ژرشد دلس با حوام سوخت و لدا یم داد و گفت خاطر جمع باشد  
 بقدر سوسوی از پر خاش و درشت کوئی شما و لکیر شدم فهمیدم که مدخل خطاست  
 فوری وطن شما از حالت طبیعی خارج مخاطب اگر چه من بودم ولی روی  
 صحبت با صاحبان بود دست مرا گرفت فشار و ادبغی عذر مرا قبول کرد  
 گفت عزیز من تاریخ ایران را میتوانم بگویم من از شما بهتر میدانم سنجو پیدار  
 عهد کعبه و کخیرو از ابتدای سلطنت پشیدان گرفته تا امروز برای شما نقل  
 کنم که ایران در چه تاریخ صاحب شوکت و قدرت بوده و در چه تاریخ دچار



مستوده بکنند امیرتویر و عراب و عثمانی و خیره گردیده سلاطین صفویه  
 چه خدمت بزرگ به ایران نموده اند نادیده نگرفته اند و قاجاریه از چه راه  
 تسلط یافته اند و لیکن اینها از یک نکته کلی دور و از اشتباظ زکات آن محروم  
 که زمان سابق را با بعد حاضر هیچ وجه مقایسه نمیتوان کرد دنیا به کشفیات  
 حدیه و تزیینات عموم و اختراع آلات مدینه رقی فوق الهاده کرده و شکل  
 دیگر یافته مرکز تمدن و پایه معرفت خلی با لافیه و نصب استن مجد و بیاد  
 و عزت فرسنگها دورتر مرکوز شده که با هر اسی بدان نتوان رسید خرافات  
 علمی و آلات جریه جدید که مان دلدوز را به توپ کروپ و ماشین و غیره  
 و شصت پر سپر و شمشیر و نیزه را به تفنگ پنج تیری و دو سبد الاغ  
 و قاطر را به راه آهن و کشتی بخاری و زره پوش تبدیل نموده پس فکر تیر آدمی  
 کار ثارا از دست عاجزان فی گرفته و به آلات جسمیه آهنین و چرخهای عظیم

سپرده بخار و الکتریک که مخلوق هوش و قدرت بشیرند حکمران مقتدر عالم کون  
 که دیده اند وضع جهانی بجای تغییر یافته و رنگ دیگر گرفته عرصه کیتی میدان  
 کشتش و دودله غریبی شده بهرزان این میدان پر دشت عوض حلالان  
 قطره و عظیم انچه وزرای تدبیر و علمای فن عصرند که حرف خود را از هزارها  
 فوسنک گرفتار رشته کند و اسیر پنجه فولادی خود می کنند  
 بایک حرکت خرفی نکشت فیل کوه پیکر را از پا در آورند قلعه های محکم رسد پای  
 ستین را با یک نظر نابود می سازند دخول درین میدان مطلقا علوم مخصوص  
 واسلحه جدیده میخواهد طلعات تازه لازم دارد و کرنه مرد پلتن در ستم دستان  
 و اسفند یار سیمین تن چون مور زیر پای سواران پائمال و درسیانه محو نمایند  
 شوند پای میخواهد که عبود و چهار دست که کلاه خود را در سرگاه دارد  
 به بنجانه بسبب غفلت شرفیان مواقع عمده این عرصه را مغربیان تصاحب بزنند

زمام سمنه مقصود را بدست گرفته صدر میدان را مالکند

پس مرض ایران شخص و دوا می آن معین بود ولی پرستاران و اولاد و نا  
حلف آن بی سبب لاتی کرده خود بخواب غفلت رفته معالجه و پرستاری در  
به بیجا خان بلکه بدشمن محول و واکندار نمودند تا بجای انداختند که هیچ  
لقمان و ضیونی چاره نواند و هیچ دوائی موثر نکند و اینکه بفرمانه مار سار  
عل تعرض میکردید که چرا برای خاطر ایران این لشکر جمع کرده باروس و  
انجلس جنگ نمی کنند و قوه عقلی و مالی خود را فدای مملکت ایران نمی  
کنند عزیز من اولاً اینکه بر طبقه اطلاعاتی که زیر مطالعه این کتاب حاصل  
کرده اید لازم نمی بینم بگویم که ما خودمان در مقابل خطرات دولت  
آلمان که هیچ نسبتی به خطر روس و انگلیس در ایران ندارد واقع شده ایم  
و زمام کشتی استقلال دولت فرانسه در دست روس و انگلیس است و دین

منور بایک اشاره میواند گشتی استقلال دولت فرانسه را که فاعل طوفان هستی  
 نمایند و آکنی دولت ایران دور از خاک فرانسه دولت روس همایه و همجوار فرانسه  
 ایرانیان سمان روس با خاج پرست روس با هم حسن و هم عقیده و هم سکک  
 فرانسه با از ایران از جهت عقیده و مذنب و معاش بکلی خارج در محضیت دور  
 از جناب شما ایرانیان باید خیلی بی شعور باشند که منظر انداد و مساعدت نتر  
 یا یکی از دول اوروپا باشند و فرانسه با هم باید بی شعور تر باشند که برای  
 خاطر ایران که هیچ وجه منفعت تجاری و رابطه پیوستگی با هم ندارند با مثل دولت  
 روس که همه گونه را آورده و رابطه مادی و معنوی دارد و جنجیده میوهها طلب خود را  
 که از دولت روس دارد و ناچار رجال مبارک ایرانیان نمایند و عقیده من  
 عمرا ایران با خرسیده و اگر صدمه با استقلال ایران برسد و فتنه آخر می است  
 هر عقلی بعد از این صدمه اسید باز گشت استقلال ایران را داشته باشند

اور اعلیٰ مدغم و عالم بحقوق کونی بخوانم توکل در تسلیم و آن بجای  
 بی حاصل و مایه تضییع وقت است با این سستی و بیجالتی کار درست نشود  
 سبیل از تپه بکند و درین شفا نیابد علیل تندرست نکند و غیرت و  
 جنبش فراموش خواهد که در مقابل سبیل های آتشین آلمان جان سپرد عزم  
 مسکین و دلازم هست که مگر از خاکستر کرم بر داشته به ستر نرم هند و برسند  
 غرت نشانیده و فلج حربه که ملل حیه کند و پشت کا لپچه بگیرد یا تیر بارک باید که  
 در روز هر چه تمام تر بکار پردازد دست و پایی نماید تا وقت فوت نشده و وقت  
 از دست زفته است مکت و پوی کند و خود را بقافله اقوام حیه رساند و گوش  
 نماید تا ملاقی ایام گذشته را بعمل آورده با اقدان و امثال دست بپشت زند  
 دوش بدوش برود و گرنه با ملاحظه و تأمل ملاحظه و تعلل یا توکل بحرکت و  
 معاونت ملل دیگر کار ایران منظم نمیشود و دولت ایران قادر بر رفع حملات  
 دشمن

دشمن خود نخواهد شد در اینجا کدام سیود فوراً قطع نموده از کثرت یاس و نا امید بی  
 اضطراب واقعی بدین را فراموش کرد که هرگز ترجیح بر زندگی میدادم از سایر بیمه مرضی  
 خواستم که رفته در اطاق خود قدی استرحت کنم بنگاه از شدت پریانی و دل  
 آزر و کی خلاصی یابم و نیز مرتب خن و ملائت مرا فهمید و لداری داد و شب  
 خیر کف من در این خوابگاه خورده بدون اینکه باس کمین روی تخت خواب  
 دراز کشیده او ساع حال و استقبال وطن عزیز را بطریق تصور آوردم کلمات  
 سیود فوراً بطوری ضعیف و انقراض و طرا در ذهن من مجسم کرده و خاطر بر  
 مدام را مشغول ساخته بود که هر چه بخواهم نقطه تصور را بجل دیگر معطوف و عنان  
 تو بهر آنچه خارج از موضوع مشغول سازم علاج پذیر نبود مثل اشخاص مدقون  
 و سول صعب العلاج که مرکب خود را همواره پیش نظر داشته فقط موت و زنجیر  
 فرجی شود و خرم نمی شود در دریای غم غوطه ور و دلم چنان خفه کی بهرسانیدیم

اگر اندکی از گرمی و نوحه خودداری کنم قادر به نفس کشیدن نخواهم بود  
 عرض کردم بار آنجا چه شد ما بیچاره گار از رحمت تحت بی نصیب فرمودی یا  
 رسول الله آنی سر از بالین تربت بردار و نظر رحمت را بسوی ما فلک زده گان  
 مستجبه و نا آمل پادشاهان صفوی ای شاه عباس ای مادر ای اجداد پاک  
 قدری چشم بکشاید بحال مضطر و پریانی وطن که با هزاران خون دل آباد و  
 برای تسخیر و فتایه هر وجه از خاکش جان فاش کرده اید نظاره کنید  
 حال وزرای سابق خود تا راکه حکام ما سورت خود با پادشاهان و پراطون  
 سوار یک کالکه می شدند هر چه بخواستند می قبولانند و هر چه می گفتند مجبوری می  
 داشتند با حال وزرا و اناسی حال حاضر تقایه کنید که چگونه دوست داشت  
 بسینه کشیده در حضور یک سفیر یا یک قونول کردن کج کرده در مقابل اهل  
 غیر حق آنها عجز و لایه می کنند و مثل هزار گونه ناملایات و تقذیات می شوند

در این حال اشعار کی از وطن پرستان که حقیقتاً واد سخنوری زده بخاطر مافات و باز  
 عزین و نوزاک محسن تکی قلمم روح پاک سلاطین معظم و کعبا بان وطن بقدر اطمینان  
 داشته خواندم

بر خیز صبوحی زن باز مرهستان      کایان همه ستند درین نعره شستان  
 بشتاب تلافی کن و تاراج رستان      که سوخته سر و چین لاله بستان  
 داغ دل بستان ز روی بهمن بستان      این کودک کهواره کشته رستان  
 مادرش به بستر شده بیمار و کونار

ماهت بمحاق آمد و شاهت ببری شد      در باغ تورجیان سر غم سپری شد  
 اندوه ز سفر آمد و شادی سفری شد      دیوانه بدیوان تو کساح و جبری شد  
 آن اهرمن شوخ بنجر گاه پری شد      پیر این نرسین تن گلبرگ طری شد  
 آلوده بخون و دل چاک از ستم حار



مرغان بابتین را سفاقر بیدند      اوراق ریاحین را طوما در میدند  
 گاوان سنگم خواره بجزا هر میدند      که کان ز پی یوسف بسیار دودند  
 تا عاقبت اورا سوسى باز کشیدند      یاران بفر و خندش و غبار خریدند

ای دواج ز فرودشده در نیاز خریدار

مانیم که از پادشاهان باج گرفتیم      زان پس که ز ایشان کمر تاج گرفتیم  
 دیهیم و سریر از کمر عاج گرفتیم      اسوال و خاییشان تا راج گرفتیم  
 از پیکریشان دیبه و دیباج گرفتیم      مانیم که از دریا امواج گرفتیم

اندیشه نکردیم ز طوفان در تیار

در چین و ختن و لوله از بیت مابود      در مصر عدن غلغله از شکست مابود  
 در اندلس و روم عیان قدرت مابود      کشمیر و بنجارا همه در عت مابود  
 صیفیه نهان در کف پست مابود      فرمان همایون قضا آیت مابود

## جاری بزین در ملک و شت و سار

حاکم عرب از شرق قصی کد را ندیم      وز ناحیه غرب با فریقہ رساندیم  
 دریای شمالی را بر شرق نشانیدیم      در بحر جنوبی بعکس گرفتار اندیم  
 هند از کف هند و خن از ترک رسانیدیم      ما یم که از خاک بر افلاک رسانیدیم

## نام هر دو اسم کرم را بنوا دار

امروز گرفتار غم و محنت و درنجیم      در دوا و فوج باخته اندیش و پنجم  
 با ناله و فسوس دین ویر و پنجم      چون زلف عروسان همه در چنین  
 اہم سوخته کاشانه و ہم باخته کنجیم      ما یم که در سوک و طرب فانیہ پنجم

## جندیم بوبرایہ ہر ازیم گلزار

ای مقصد ایجاد سراز خاک بدرکن      از مریع دین این خس و خاک کن  
 زمین پاک زمین مردم ناپاک بدرکن      این جوق شعلہ را از آماک بدرکن

## از گله اغام بر آن کرک ستمکار

افسوس که این نرغدر آب گرفته      دهقان بصیبت رفته را خوب گرفته  
 خون دل ما رنگ می ناب گرفته      از لرزش تب بکیرمان تاب گرفته  
 + رخسار هنر گونه مهتاب گرفته      چشمان خرد پرده زخواب گرفته

## ثروت شده بی پایه و صحت شده بیمار

ابر می شده بالا و گرفته است فضا را      از دود شر تریره نموده است هوا را  
 آتش زده سگان زمین را و سمارا      سوزانده بچرخ خنجر و بر خاک کیارا  
 ای دهنده رحمت حق بر خدا را      زمین خاک بگردان ره طوفان و طلبارا

## بکاف ز هم سینه این ابر بر برابر

چون بره بیچاره به چوبانش زیست      در نیم صبحرا شد نوشت  
 خرسی بکار آمد و باز دیش نوشت      با ناخن دندان سخنش هم نوشت

شد بره ماطعه آن خرس زبردست      افسوس از آن بره نوساله سرست

فریاد از آن خرس کهن سال شکم حوز

ای قاضی مطلق که تو سالار قضائی      وی قائم بر حق که در این خانه خدائی

تو حافظ ارضی و نگهدار سمانی      بر کشور تجرید مهین راه نمانی

بر لوح نه مهر فردغی و دکائی      بر لشکر توحید امیرالامرائی

حق را تو ظییرستی و دین را تو نگهدار

در پرده نکویم سخن خویش علی الله      تا چند در این کوچه دین رست دین راه

بر خیز که شد روز شب موقع بی کله      بشتاب که دروان بگرفت سر راه

آن پرده زیاب که بودی تو بید      تاراج حوادث شد باخیمه و فرگاه

دردا که مانده است زیاران تو دیار

چون خانه خفت عسک اندرزفتن      خادم بی خورون شد دبا و بی بختن

جاسوس پس پرده پی راز نفقین      قاضی همه جا و طلب شوده کرفتن  
و عطف بقیون خواندن و فاشه نفقین      نه وقت شفقت ماند نه موقع کفتن

آمد بر همسایه پدید از پس دیوار

محبوب مکن غفلت تو راز نهان دار

در اینجا اسک چشم بر بوم جاری شد بی اختیار صدای ناله ام بلند شد و خود را می  
نواختم درین حال مسیور مادام دُ فور در رازده و جل طاق شده است مرا  
گرفته و لداری دادند مسیور دُ فور گفت دوست عزیز من این غصه و ناله  
شما بجز اینکه صدمه بوجودت رساند اثر دیگر ندارد و شد بدایای ایران بخواب  
بود خلاصه با هزار دلیل و نصیحت مرا آرام کردند رفتند من خوابم فردا  
صبح روزی از عادت بیدار شدم با اتفاق مسیور مادام چائی خورده  
استدعا کردم که کتاب مزبور را بدهد آنچه در خصوص ایران نوشته شده ترجمه

کرده بیا دکاری کنه دارم قبول کرد شکر کردم سپید و فوز بوزار تخانه من هم بری  
 سیاحت از منزل برون آمده نماز را هم در خارج حوزم وقت غروب بخانه  
 مرحبت شام صرف شد من منتظر قهوه نشسته خدا حافظی کرده با طاق خود دخل  
 و شغول ترجمه کتاب دایره فضل ایران شدم دو ماه تمام بهین و طیره شغول ترجمه  
 کتاب بودم روز ها کاهی در شهر باد شکسته پیاده گردش می کردم و غلبه اوقات  
 خود را ترجمه کتاب زنبور بگید از اندم روزی از پستخانه کاغذی آوردند خط  
 و مهرش را ملاحظه کردم دیدم برادر محسن نوشته است مخطوط شده و در مطالعه  
 عجله کردم پاکت را باز کرده دیدم نوشته است  
 محبوب معظا

ردوری تو غمزدم چه لاف عشق زخم که خاک بر سر من باد و مهر بانی من  
 مرقومه که از پارس مرقوم و یتیم نوازی فرموده بود زیارت کردم برادر جان

نرا جاساتم اما در دل زیاد دارم و گفتن میخواهم تیرسم ملالت آرد ولی نزدیک  
 یک مصیبت وارده ناچارم زیرا که به زمانی تحمل این مصیبت سبب دشواری و شمارا  
 شریک غم خود می نمایم برادر جان وقتی که پدرم مرحوم شد قلب خود را بوجد شما  
 خوش کرده بجای پدر که شمت و ازین روجدی سیدادم وقتی که تو هم رفتی  
 اگر چه پر پول و موصوم شدم باز دل خود را میتوانستم با بچاره مادرم خوش کنم  
 و از زمان گویم برادر حالا بگو به منم و خوشی بچه و بکی دشته باشم برادر میفقد  
 عرض میکنم بچاره مادرم ده روز ناخوش شد و روز بانش اسم شما بود در  
 آخر نفس آغوشش را باز محبوب محبوب گفت جان داد برادر جان سیدانم  
 که نوشتن این خبر دشت اثر زهی بی صیاطی و از روی تجربه کاری کلی  
 خارج بود دشمنان آن برای شما هستی دشوار است ولی باید اینکه با دل  
 سکر شده و خبر وجه آ میرفتب نماز کرامی توانم تنی به هم حبارت نموده غم دل  
 نم

گفتیم و وجود مقدست را شریک این بصیبت و پریان حالی خود قرار دادیم خدا  
 شمارا نیز صبر دهد برادر بیا که دیگر طاقت فرقت را ندارم اگر باز توقف کنی  
 بسی نیکند و که خبر برادر ترا هم میشنوی برادر محبوم چون مرتب اندوه و کثرت  
 ملائرا از استماع این خبر در وجودت احساس میکنم این است بخوابم مرده را  
 که دهنده دادم عرض کنم خلاصه این مرده این است از قرار مذکور در  
 اوایل بهمن ماه علاء الدوله حاکم طبران با حکم صدارت عظمی کمفر تاجر معتبر  
 چوب روزه بعد از دوسه روز بجهت ناست عدم نیت عموم تجار این سکه را  
 عنوان کرده سفارت انگلیس پاننده شده عزل علاء الدوله و صدر اعظم را  
 خواستار شده اند علیحضرت اقدس همایون مظفر الدین شاه خلد الله علیه و سلطه  
 نیز محض ظهور رفت ملوکانه و اسکات غایبه عرایض تجار را قبول و هر دو را  
 معزول و مبعوض غایب آورده اند و متجسین نیز توسط سفارت مزبور



همه قسم انیت و اسیداری داده اند باز تجار از سفارتخانه بیرون نیامده اند  
 مشروطه خواستند اعلیحضرت نیز جواباً فرموده است ملت نیست مقدسه ما را  
 استقبال کرده است و من خودم منظر همین روز بودم که ملت بی حقوق  
 خود برده مطالبه آزادی نموده مثل سایر ملل قدم بعالم ترقی گذارد و خصاراً  
 عرض کنیم که دستخط عطاء ای این نعمت را صادر و مضامین فرموده اند ولی تا  
 پانزده روز پیش از ترس و لیسید کسی نتوانست در تبریز منطبق را کشف  
 کند اما اجرای قونولگری انجلس کم کم مطب را در مجالس و بازار انتشار  
 دادند بالاخره حالت طراران را در تبریز فراهم عموم علماء و تجار و محرمین شهر در  
 قونولخانه انجلس جمع هر کس هم دخل آنجا میشود خود قونول شخصاً بآنهاست  
 ملاطفت پذیرائی و بطی انیت میدهند تجار و علماء و کسبه با نهایت آزادی  
 و بدون واهمه نظمی سخت در ضد و لیسید و مطالبه امضای دستخط

همایونی و آراور بکنند و حضرت با وجود آن قدرت است که خودتان بیدار کنید  
 چشم کی ازین اشخاص را بفکند یقین دارم هر چه عرض کنم با درخواسته و فرود نشین  
 کی بود مانند دیدن اگر خودتان اینجا بودید میدیدید که من صد یک اوضاع را  
 نگفته ام بالاخره آنکس را و بعد از آنهم مجبور نبودند و سطح همایون را هم نمیدانند  
 کشوند و عید بزرگی گرفته چراغان مفضل که تا بحال دیده نشده بود نمودند هر  
 کس شروط را بیک چیز تعبیر می کند کی میگوید مشروطه یعنی آزادی و کبری  
 میگوید از زانی اعتقاد بعضی سلب اراده مطلقه و شر آزادی بمعنی و قنای  
 حقوق بشری است خلاصه همه تعریف می کنند البته شما در آن صفحات  
 معنی حقیقی آنرا بهتر میدانید اما همین قدر عرض می کنم [عَسَى أَنْ تَكُونُوا  
 شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ] دولت نخلیس را که تا بحال دشمن ایران می  
 دانستیم نتیجه برعکس بخشید و ضد خیالات ما بتمام ظهور رسیده حقیقتاً حق

بزرگ کردن ایرانیان نهاد ختی سفیر و طهران هر روز تهنیتین از جیب خود یعنی  
 اگر کی دولت نهار شام داده دنیاری مطالبه کرد محض مزید طمع و ضعف خاطر  
 شما سواد نطق علیحضرت اقدس بیاورید که هنگام امضای دستخط جماعت  
 در عمارت کستان فرموده اند و کمینگر از طهران بر فتن خود فرستاده و بریز  
 چاپ نموده عیناً فرستادم و در خانه عریضه عرض می کنم

باز آ که در فراق تو چشم امید ما  
 چون کوش روزه دار بر لبه اکبر است

برادر بی پرستارت محسن

سواد نطق علیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی افتخار محکات ایران پادشاه  
 ملت دوست مظفرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطان که در یک مجلس خلی علی  
 واقعه در عمارت کستان در حضور عظام و وزرا و هیئت جاسمه ملت در موقع  
 افتتاح مجلس شورای ملی در نوبه اند .

ای ملت نجیب ایران وای اولاد عزیز من می توانم بگویم که امروز تمامی  
 اهل ایران اوامر را مرا اصفاع می کنند زیرا که گوش و بوش عموم ایرانیان از  
 دور و نزدیک توجه فرمایشات امروزی ما است پس حضار مجلس را مخاطب  
 داشته روتاجی ملت ایران که بنزله پیراهن هستند با نهایت خلوص خدمت  
 و پاک طینت و نیت می گویم که من پادشاه سوری و بیایک منم غرض  
 میکنم که اداره مملکت امی ایران غیر منظم و تبعه که و دلیه خدمت از سر نشین  
 خود شکی است از بد سوکی و انواع جور و ستم حکام و با شرین امور کآید  
 از وطن خود با سفر تمام هجرت می نمایند و در ممالک خارجه بدون حامی  
 و پرستار با نهایت دلت و سگنت زندگانی می کنند] در اینجا کلوگر  
 شده قریب پنج دقیقه تکلم نفرموده و با دستمال سفید اشک چشمی که بصورت  
 مبارکشان جاری بود پاک فرموده حضار محترم نیز حالت اضطراب و نعلاب

مخصوص دست داد [ بعد کورتا بهم زده در نمودند میدانم که عرض تبعه با حال  
 با نرسید رجال دولت با خیانت میکردند کسی کار دولت نپروخته و  
 رفع صحاح و مطالب ملت را ساخته درین سفر آخری که بفرنگستان رفتم حالت  
 وجد و سرت قلبی رعایا و اتباع دول خارجه را با چشم خود دیدم و مرتب فقر و  
 سکت و ذلت بیچاره ایرانیا را شاختم که همه زرد و ضعیف با لباسهای مسند  
 مشغول فعلی و مزدوری اتباع خارجه شدند خدا نا بدست هر روز که اتباع  
 در رعایای خودم را با آن حالت اسارت میدیدم عرق نفعان از جنینم  
 میریخت و در پیش نفس خود جمل گشته آرزو میکردم کاش این سفر خزان  
 انکیز را نیکردم و مخصوصاً ملقت حال وزرا بودم که کدام یکی از ملترین رکا  
 از حالت رفالت ایرانیاں فلک زده در بدر میروند دیدم تمامی حو  
 ملترین مشغول تماشا و خوش گذرانی و از حالت آمان لا قید این است

روز مبحث کمروز از خیال سعادت ملت و نشر آزادی و مساوات و تحدید  
 حقوق و تعیین حدود و غافل نبوده ام ولی بسیار فرق باشد از اندیشه تا  
 وصول افئوس کسی را از روزا و شاهزاده کان با خود هم خیال نمیدیم  
 ترس داشتم که این آرزو را با خود دفن کنم اما شکر خدا که هر چه ب  
 کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم صد شکر که امروز  
 ملت مفت شد ما را استقبال و به نعل آرزو و آمال خود موفق شدم  
 رسمیت را درین مجلس قدغن کردیم تا بدانیکه شما به طواف کعبه آزادی  
 و حریت کامله دعوت نموده ایم جالس بزم محبت وطن و پیش سلطان رسید  
 شما را به آئین اسلام و خدای وحدتم میدهم که در استقرار این بنای خیر وضع  
 قوانین حکمیه که دیباچه ترقی و سکن حفظ استقلال ایران است چنان سمی و  
 کوشش نمایند که مبعاجه پسران محبوب خود می کنید از خدا و حقیقت سلام

استد آکنسید از من نظر جزا و نرا بشید هر کس هر چه میداند آرا و بگوید  
نترسد نه اند غرض شخصی نداشته باشد

ای دزرا ای امنای دولت کارایان بجائی رسیده که ترکمن نامی بود  
و آخالین افوس سچورند افانعه ترحم می کنند خارجه تسخر می نماید وقت  
است که بحال این ملت مظلوم ترحم کنسید این دنیای پجور و زیارتول خود  
نمائید و جود عباد الله را بشیر ازین برای آسایش و جود خود ندانید و بر عثه  
سادت حقیقی بر آید غرض شخصی را بنوعی عوض کنسید مایل و کر خیر خلف  
شودید حسن توبه دنیا را زینت ثنومات تاریخی خود قرار دهید از بطالت  
گذشته افوس خورید و اسگ مذمت ریزید سجدای ذو الجلال که اگر آفت  
نظری خود تا را وسعت دهید و ببینید که این ملک قدیم و سلطنت قوم حکونه  
از منی آویخته از همه این قیود و عداوت که هیچ کس و نام خود صرف نظری

کنید وضع و قوام این ترتیب مقدس را محکم می نماید خلاف خود را آسوده  
 مسخر و مسعود میدارید مگر شرف بثریت و غیرت قوتیت شما را کافی نیست  
 که خود را از قید هوا و هوس کو دکانه آراؤ کنید محکوم اجانب شوید آیا این  
 زندگیت که شما می کنید فقط همین سوال را از وجدان خود نمایند چه جواب  
 داد عمل نمایند و بدانند که قانون از دراز گرفته تا رعیت ادنی موقع هر کس را  
 اطمینان میدهد در خانه نصیحت پدرانه خودمان می گوئیم که عمر بگذشته  
 اولاد وطن مقدس از ما بجز عطای این موهبت منتظر خدمت دیگر نشوند  
 اسیدم به بفضل خدای عادل و رجاال غیرتند هست که بزودی وطن خودمان را  
 ازین فقر و سانی و دولتر از احتیاج و تحکم اجانب برانیم و برق قضا  
 قدم خود را در سرور سلطنت شهرار ساله به اهتزاز آوریم بعد ازین نطق  
 مفصل با روی گشاده و صولت شما به نظر رحمتی به اطراف و نواخته



فرمود صدق گوید رست بپنید و از معاونت من امیدوار شدید حضا بکثیر  
 به آواز بلند زنده باد پادشاه مهربان و پاینده باد ایامی مطهری گفتند  
 طبق های گلرا که قبل از وقت در مجلس حاضر کرده بودند نثار فزق مبارک کردند  
 سوزیک در غارت گلستان هوای شاه سلامتی را مترنم و عالم دیگر برپا بود که  
 تا بحال چنین مسرت و بشن در طران دایر شده بود

کاغذ برادر محسن خاصه نطق پادشاهی را کور مطالعه نمودم کوفی عالمیرا  
 بمن دادند اگر چه از فوت مادرم پر طول و مایوس شدم مکن برادرم خوب  
 استیاض کرده بود اتماع این مرده مرثب خرن و ملائم را کجلی مبدل  
 مسرت نمود از فرط نشاط آرامی توانستم فوراً باس پوشیده از  
 منزل بیرون آمده سوار کالسکه شدم غم تفرج و سیاحت خارج شهر را  
 نمودم ہی ببرنگه چی اصرار میکردم تند براند اصالا اشعار مناسب و غیر مناسب

سنجاندم نطق علیحضره انجا طرمی آوردم محفوظ می شدم می گفتم بنارزم به بکرم  
 این شادمانی که سلطان مظفر کند میرزایانی کاهی سنجاندم شده  
 دل که سنجافنی نیاید که زانفاس خوش بوی کسی بیاید خود بخود می  
 گفتم بنی قربان چنین شاه بودم اینهم تاخیر ترقی از خیانت کاری وز را و  
 تقصیر خود ملت است که ذات مقدس را از معایب وطن و خیانت منفذ  
 مستحضر ساخته و خطرات آتیه را پیش نهاد نموده اند فقط مروّت نماند و  
 که است مظفر می سنجاید که از سلطنت صرف نظر و از ریاست مطلقه دست  
 کشیده غم ملت حوزو و آسایش عاظمه جوید در شکله چپ از زمره و خود بخود  
 حرف زدن من متعجب بود ولی من از کثرت وجد متفت این نکته دوم  
 و در در شکله که می رفتم بجای بنی سلام بگردم با چ می انداختم مردم مراست یا  
 مجنون حساب میکردند بعد از تفرج زیاد بمنزل مرحبت کردم از ابتداء می غم

چنین عالم وجد و سرت در خود ندیده بودم و با کمال بی نظاری و بی آرامی  
 منظر سیاه و فز بودم که مرده به هم و بگویم دیدی که خداوند تعالی نظر رحمت خود را  
 از ایران و ایرانیان بجای طلب نفرموده اگر چراغ جوانمردی و شجاعت پادشاهان  
 صفوی خاموش شده اگر صولت نادری با خود او مدفون گردیده است منظر بی  
 هنوز زنده است میکند از ایران بضمحل و ایرانیان و نیل و زبون گردند  
 در بالقون قدم میزدیم شمار میخواندم که سیاه و فز و درود شد بون سوار سیاه  
 کفتم و تشرف را فرادادم گفت مان دوست عزیز آثار وجد و صورت  
 شاه میگویم ختمی که مسموم قربان شاه بروم بعد از این به پیش منی و پس کو  
 وزرا و علمای عصر ما ورنخواستیم کرد و از جمعه لغویات و مهمل کوئی فرض خواهیم نمود  
 زیرا که تدبیرات انسانی در مقابل تقدیرات یزدانی هیچ است چه که تصور است  
 انسانی فرض و قدرت الهی حتم است و لا یتغیر و این شعر ترکی را خواند

برایش ترجمه کردم تقدیر تصاقوت بازوید و دوزخ هر شمع که حدن یانا  
 هیچ بادله صومنز گفت خوب چه شده و موجب اینمه وجد و فرح شما چیست  
 بگوئید من ام سرور و دشا و شوم

گفتم برویم سر نیز شام را صرف کنیم آنوقت شردکانی مرا بیدید من ام خبر هم  
 و سرت افزا را بشامی گویم زیرا که مست نأ این خبر روح افزا شده بودم  
 ابداً خیال نمی کردم که منافع این موبست فقط عاید ایران است سیو  
 و فور رحمت فرانسه و چگونگی حال ایران بعالم اورپلی ندارد چنان تصور میکردم  
 نه فقط سیو و فور بلکه همه کس خواه فرانسه خواه ملت دیگر از شنیدن این خبر مخطوط  
 خواهد شد ازین جهت از سیو و فور شردکانی منخو استم و ببارین باج می اندام  
 رقص میکردم خلاصه رفتم سر نیز شام صرف شد با نهایت خوش روی و  
 ماطف صحبت می کردم بعد از صرف قهوه سیو و فور گفت رفیق عزیز نزد کا

باید اندازه اهمیت خبر شود حال قبل از آنکه بدانم خبر چیست و نفع آن عاید می است چه  
 مرد کافی می توانم بدهم بعد از هر چه در بغداد است تعلق بخانیفه دارد باشد که چنان  
 بنا یا چاه قطعه عکس آورد بنی تعارف کرد من هم با نهایت میل قبول نمودم و  
 تسکین گفتم بعد با نهایت طمطراق اول کاغذ برادر محسن و بعد خطابه  
 علیحضرت امایون را برایش خواندم و در آخر هر طر بصورت می نمود و نگاه می نمودم که  
 به منم درجه سرت و جلالت بچه اندازه است اما مرتب تعجب می باید دید و قسطنطین  
 آمار هیچ گونه انباط از وجانش مشاهده نمودم معل است که حاس مالت  
 و کرامت جزئی نیز نمودم پیش خود خیال کردم که این شخص هم طر مذرا<sup>وه</sup>  
 مطلقه است زیرا که در پاریس هم بعضی اشخاص یافت می شود که آریستوکراسی  
 یعنی نجابانامیده می شوند و غالب آنهاست و طالب سلطه مطلقه و خود-  
 رانی هستند پر کدر شده خواستم تحفه اش را هم رد کنم به فکر رفتم حتی صحبتی

چند شب پیش اورا هم در خصوص ایران محل بر غرض بودم و هر چه تصور اتم در این  
 بحث دوست پیدامی کرد گره ابروم سخت تر و چهره پیشانیم بیشتر می شد گویا  
 مسود و فور حالت انقلاب مرا حساس کرد و کورتا بهم زده گفت رضی چرا  
 تغییر حالت پیدا کردی گفتم هیچ حساس کردم میترسم که طاعن عقیده من بایه  
 کمورت و ملالت خاطر شما بشود گفت شما قول میدهم که بقدر سر و زور از طاعت  
 شما دل نزنم گفتم حقیقت مطلب شما را مستبد یا مدعی ایران بجا آورم  
 علت پرسید گفتم علت همان طور آثار ملالت در برده شما از اجتماع آرا و  
 ایران است گفت دوست من این خبر را من قبل از شما شنیده بودم شما  
 گفته با خود تعهد نوزده بودم بعضی رموزات و اسرار که در انبیا بیدارم و شما  
 ننیدانید بگویم و شما را چندی با همین وجد و سرور قبی خودتان باقی بگذارم  
 بلکه رحمت و ملالت این چند روزه از شما رفع شود و قلبتان قدری قوت

گیرد ولی چون شما بدون غور رستی مرا با مذموم ترین صفات شتم ساختید که اگر  
 سوا می شما که ساده و بیغرض بجا آورده ام این بیانات را می کرد محاکمه و بیکه دوا  
 می نمودم اما چون میدانم که این اظهار شما از کثرت عشق برطن و تماماً بغیرضانه  
 است نرنجیده فقط خود را مجبور می بینم که محض رفع شبهه شاعلت کرهت و  
 ملائت خودم را که فقط دایره ایران دوستی من است اظهار کنم ولی با شرط  
 شرط اول اینکه کشف این مسئله را بفردا شب بگویند و شرط دوم اینکه بعد از  
 استماع این رموزات باز خود تا را بگویند و منعم نمائید قبول کردم وقت  
 خواب رسیده بود خدا حافظی کرده داخل خوابگاه خود شدم هر چه خواستم  
 سعانی کلمات اشبی سید و فوز و علت کرهت او را از استماع کلامه آزادی  
 ایران بفهمم ممکن نشد و با نهایت بی آرامی منظر شب آتی و شتاق حل  
 این مشکل بودم خلاصه فردا شب بعد از صرف شام کشف سطر اینان نمودم

مقدری تأمل نمودن با صراحت خود افزودم گفت می ترسم باز معلوم شده و بی حجت  
 خود ما را ناراحت کنید اما من می بینم ما در یک زمره طالب عالی نشوید در همان عقیده  
 در خصوص من باقی و قبل از من بگذر خواهید بود گفت بطوریکه سابقاً عرض کردم  
 فرانسه با عمو ما من خصوصاً ایران و ایرانیان را دوست داریم و طرفدار استقلال  
 اوستیم از روس ها هم چندان خوشدل نیستیم ولی اینکه بهیچوجه امدادی از جانب  
 بایران ظاهر نشود علت آن نیست که اولاً بواسطه دشمنی دولت آلمان  
 دوستی دولت روس استیم و اینقدر پول را هم با اسرائیل قلیل همین ملاحظه به  
 دولت روس داده ایم در صورتی نمی توانیم برای خاطر ایران از این دوستی  
 صرف نظر و خود ما را بهیچیکه اندازیم یقیناً اگر این ملاحظات نبود بهر قسمی بود  
 امداد باطنی خود را از ایران مضایقه میکردیم پس یقین کنید بهیچ فرندی  
 از هر طبقه باشد از سرآزادی در هر نقطه دنیا باشد بدول نخواهد بود ملت



که اگر اقدامات و خیالات فرانوئیها را که برای نشر و توسیع حریت در مملکت  
مختلفه بعمل آورده بشمار آورم صد ها کتاب می شود

اگر بعضی ممالک را دولت فرانسه هم از قبیل تونس و الجزائر طونکو و غیره را  
بقبضه تسخیر آورده است می توانم قسم بخورم که مقصود بالا حاصله دولت فرانسه  
مثل دولت روس فقط توسعه مملکت و قدرت نبوده غرض اصلی این است  
که ساکنین آنجا را مستثنی ساخته و به جرکه انسان آورد اگر امروز وضع  
زندگانی و آسایش ساکنین مملکات فرانسه را با حالت استقلال و  
ذلت آن زمان شان مطابق کنید عاریض بنده را صدیق خواهید  
فرمود اما خبر امروزی یعنی شروطه ایران که برای شما شده بزرگ  
و اسباب نجات و اقتدار ایران است در نظر من مایه ضحکالایران  
و موجب خنده خرافی ایرانیان است همان روزی که در ایران اعلان

مشروط شد هم از روز ماده تاریخ انقراض ایران میتوان شمرد حالا محض آنکه  
 اظهارات من بیشتر ازین اسباب تعجب نمانده و عداوت مرا در طلب حکم سازد  
 باید دلایل آن را بنما بگویم حالا بوجوب اصلاحات حاصله برای ثبات  
 شد که عداوت روس و انگلیس باطنی و طرحیشان پر واضح است دولت  
 روس و انگلیس نظر بدلایی که سابقاً گفته شد نمیخواهند در ایران با هم جنگ  
 کنند زیرا که از صرفه هر دو خارج است ولی از اغیرف دولت روس در  
 تسخیر ایران برای تقرب هندوستان بی اختیار و دولت انگلیس در حفظ  
 استقلال آن ناچار است بالاخره هر دونا چار شده عدنامه دین اوج  
 در خصوص ایران بستند و تقاولات کردند که نتیجه و حاصل آن ظاهر است  
 استحکام روابط و دوستی انگلیس و روسی است ولی در باطن امر این قرار  
 نامه دایمی است که دورنمایان دارد و در میان این دو دولت واقع شده

یک ازین رنجان ها در دست یکی ازین دولت است

خودشان اتم نزدیکی همان دام در کودالی با نهایت احتیاط قایم شده مطرب  
حرکت اهدیکند هر یکی منتظر است که حریف خود پا باین تله بگذارد فوراً  
کشیده دست دپای حریف را محکم بسته مطیع او ابر و نواهی خود سازد یا اقتدا  
به زنائی گوشت لطیف نگار محبوب ایرازا میل نماید پس هر دو انعقاد این  
عهدنامه را موافق صلاح و منافع خود دیده بدون فوت فرصت رضا  
مودند و هر دو نیت اهدیکرا میداند ولی تفاضل کرده خود را جاہل امر بقلم  
میدهند و هر یک ازین دولت مقصود عمده از مضامین این قرارنامه در نظر  
داشت مقصود دولت روس این بود که در زمان سلطنت ناصرالدین  
و مظفرالدین شاه وزرا و کارپردازان دولت ایران در زیر نفوذ انگلیس  
واقع و پرتسک روس با وجود کثرت اقتدار انگلیس در ایران بجای بی اثر

و بی حرکت مانده بود ازین جهت با محمد علی میرزا و سعید نقشه دوستی ریخت و  
 گاهی در ایالات ایران خاصه آذربایجان اخبارات واهی جعل و منتشر نمود  
 بواسطه اینکه مادر محمد علی میرزا شاهزاده نیست از آن جهت نمی تواند و سعید ایران  
 شود لهذا و سعیدی او موقت و شجاع السلطنه بوسعیدی منتخب خواهد شد  
 از طرف دیگر محرمانه شاهزاده معظم محمد علی میرزا و سعید می گفت که ولایت  
 عهدی شمارا دولت روس تصدیق و قبول کرده است سوای شما و سعید را  
 قبول نخواهد کرد و دشمن شما هر قدر زیاد باشد در مقابل سیل و اراده دولت  
 روس یحییت در ضمن نیز همه قسم محبت و مهربانی بوسعید مژور بکیر و محض  
 اثبات دوستی خودشان اول دولت روس را که مخصوص خانوادہ سلطنتی  
 است مغزنی ایه عطا و بجانیت خود دیکرم و میدان وسیعی برای اجرای  
 پوشیک و نفوذ خود حاضر نمود فی الحقیقه اهم در بعضی موارد نهایت علت

و همراهی در پیرفت امورات و استحکام و سعیدی او بعمل آورند و قول صریح  
 دادند که هنگام جدوس اگر کسی از رشا هزادگان مثل ظل سلطان و سالارالدوله  
 بمقام مخالفت برآید دولت روس حمایت خواهد کرد و با جرای و سعید  
 مزبور هم بر یکی نشان مخصوص مرحمت و با عطای مایت و وظیفه طبع او را  
 و نفوذ خود ساخت و رابرت چای مخصوص بدوره و سعید گذشت بالا  
 طوری شد که و سعید مزبور استحکام سلطنت خود را در دوستی روس و غل خود را  
 در مخالفت او تصور می نمود یکدفعه انجلس با بیدار شده دیدند کار از کار گذشته  
 است نزدیک است دوره مظفری تمام و تقراض یا بدبیر بجای بنشیند  
 صاحب تخت و تاج شود و زرائی که در زیر نفوذ دولت انجلس بودند کلاً  
 خانه نشین معزول یا مسدوم گردند رشته امور دولتی بدست دوره محمد علی  
 شاه بنفید نفوذ دولت انجلس از مرکز نیز بر جبهه شده رخاات چنین

ساله هبدر زفته و ایران تا نا جولان گاه پرستیک روس واقع گرد از نخته  
 پرستوش شده بحال چاره جوئی افتادند دیدند که خوف و وحشت دولت  
 روس چنان در قلب و معید نر نبر و اجزای او جاگیر و بطوری بجایه درس ما  
 طمیان حاصل کرده اند که بچگونه تهدید یا وعده ورشوه و معید و اجزای او را از  
 دوستی دولت روس روگردان نخواهد نمود این بود که خلع و غول پوششها  
 اہمت خود کرده بای دوستی با دولت روس گذشت و چنان حالی بود  
 کہ موقع آن رسیده است ایران از اہمیت گذشته روح و تیارات آنرا  
 بدون اینکه دول دیگر نصیبی داشته باشند ببریم و با وجود قدرت ایران  
 نیل این مقصود برای ما بسی دشوار است خاصہ سلطت محمد علی شاه کہ  
 هیچ نسبتی با جد او خود ندارد و قوام سلطت او برای دولت روس و  
 انگلیس بسی خطرناک و نیت ما را صد سال تا خیر خواهد انداخت پس

چاره این است اختلافی فیما بین ملت و این سلطان ایجاد نمود و با قوه نظامی  
 دولت روس این شخص را از سلطنت خلع و سلطانی منتخب نمود که صاحب  
 رای و اقدار باشد امورات مملکتی در دست وزرا یا یکی از رجال دولت  
 باشد آنوقت تحصیل امتیازات آسان و ایران طمع او را نیندود دولت  
 خواهد بود دولت روس این تکلیف دولت انگلیس را موافق صرفه  
 پلستیک خود دیده و ملاحظه اینکه با این وسیله قشون خود را که سالها  
 درین آرزو بود به آسانی و بدون مخالفت داخل ایران خواهد نمود و با  
 قوه جبریه روزی ایرانیان را به تحت نفوذ خود آورده و مقصود پلانی  
 خود را میل خواهد گردید فوراً اظهارات دولت انگلیس را قبول و سعادته  
 مزبور را ارضا نمود پس معلوم شد <sup>که روسی</sup> آئین و دولت از روی خلوص منت مزبور  
 بلکه هر یکی از عقد این عهدنامه ملاحظه و صرفه مخصوصی در نظر داشته اما <sup>بعقد</sup>

حکمای عصر و اکابران امر روس؛ در مسئله بیشتر از انکلیسها نزاع و  
 خواهند بود زیرا که موافق عهدنامه مرزبر استمال قوه قهریه در ایران با روسها  
 و قوا است و از تاریخ انعقاد این قرارداد و اوایل دولت آسوده نیستند و  
 شب و روز در فکر این هستند که با کدام وسیله خدائی فیما بین دولت و  
 ملت اندخته قوه محکمتر گرفته با سهولت تمام قوه نظامی روس را داخل  
 ایران و محمد علی شاه ایران خارج و از سلطنت وضع نمایند و هر دو دولت  
 در اجرای این امر صدقاً با هم متفق و در یک خط حرکت میکنند عقیده  
 من همین است که امروز شما و تمامی ایرانیان از شنیدن آن و خبر  
 تنها سبب اجرای خیال خود پیدا کرده اند و الا از خود شما سوال  
 می کنم بدولت انکلیس چه شده که مبالغی خرج کند رحمت بکشد مشروطیت



ایران بدهد و در ترقی مملکت ایران از جان و مال بگذرد و چهلّت دارد  
 که دولت روس همانطور ساکت نشسته ابداً حرفی نمیزند انجلس با انقیاد  
 در ایران آزاد کند آشته اند که در سفارت و قونسلخانه های خودشان را به  
 روی ملت ایران باز و از هیچ قسم مساعدت مضایقه نمی کنند مگر  
 شما میدانید که شروط ایران برای دولت روس حقه مضرت اگر زیر  
 کاسه نیم کاسه می بود حالا فریاد روس ها ازین اقدامات انجلس با با شما  
 بلند شده بود دست بسینه انجلس میزدند آشته اندان حاکم می نمودند  
 عنقریب خواهید دید که دولت انجلس شروط را بایران خواهد داد و دولت  
 روس دم در کشیده مشغول تا شا خواهد بود مدتی نخواهد گذشت که همین  
 شروط را بتوسط دولت و قوه نظامی روس از ایران پس خواهد گرفت  
 و خود در سفارت ترابسته روس ها را مختار کند آشته و مشغول تا شا خواهد بود

باز در ایجاد این ترتیب دولت انگلیس دو مقصود دارد که برای دولت روس  
 پیشیده است اول اینکه بطوریکه گفته شد محمد علی شاه را کمند از سلطنت  
 نماید تا بتواند اشخاص انگلیس پرست را در مقامات خود نگهدارد درمی انگیخت  
 ایرانیان را با این ترتیب از خود راضی و خشنود و از روس ها متنفر سازد  
 ممکن هم است که روس ها از این نکته بی اطلاع نباشند ولی باز دیاد  
 قوه نظامی در ایران از مراعات این جزئیات استغنی باشد و حق هم  
 دارند مشهور است بیکونید تا عاقل سرود فکر کند دیوانه خندق را  
 گذشته است مسبود و فرگفت تا اینجا بپستی یک این دو دولت در  
 ایران برای من کشف شده است و دیگر بعد از این دولت انگلیس برای  
 استخراج قشون روس و جلب قوه او از ایران چه حیه کار بردند انم  
 حال رفیق عزیز من فهمیدید که چرا آثار ملالت در شنیدن این خبر در صورت

من ظاهر شد و گفت شدیم که حالت سن بجهت استبداد یا دشمنی ایران سزوده و حق  
 دارم بگویم که روز اعلان شروط را باید ماده تاریخ انقراض دولت ایران شمرده و گفتیم  
 خوب چگونه شما از اسرار مخفی و اقدامات آینه آینه با این خوبی مطلع شده اید سرتی کلان  
 داده خندید گفت شما خیال می کنید که دولت فرانسه هم مثل دولت ایران از حیث  
 بی خبر و اداره جات اینجا هم مثل اداره جات ایران است و محکمت با اورد  
 تکلیفات مخصوص دارد و تکالیف اجزا از رئیس و رؤس تا مأمور و معین  
 است که اگر بخواهم تفصیل آرا بیان کنم موجب درد سر خواهد بود همینقدر میدانم  
 در ایران اداره جات و وزارتخانه ها اسم بی شما و تقلید است محض اینکه شنیده اند  
 در ممالک عظمی وزارت عدلیه وزارت خارجه و وزارت و غیره موجود  
 است آنها هم همان قدر وزارت خانه تشکیل می نمایند بدون اینکه اصلاً  
 از کیفیت آن اطلاع داشته باشند شنیده اند از طرف وزارت خارجه

مانده می رستند آنها هم نرفتند و گردیدند که را نرفتند و بجای می رستند که  
 امروز از سفیر ایران تقیم پارس اوضاع پارس یا سایر ممالک معلوم است که جریان  
 امور کنونی ایران را سؤال کنید بکلی بی اطلاع مات و بهوت خواهد ماند  
 اگر تمامی دفاتر سفارت را بگردی یک راپورت پرستیکی و تجارتی قیامت نخواهد  
 شد بیچاره ماورین ایران خودشان اهم میدانند که چرا آمده اند مقصودشان  
 چه وظیفه شان کدام و معاش شان از کدام مهرست از انجام وظایف  
 ماوریت فقط ایرامی دهند که با نهایت تکبر و تشخص سوار اوتو بوسیل و در  
 مانی فشنک شده روزها گردش و شبها عیش کنند گاه کاهی هم در  
 اعیاد و مواقع جشن لباس نودوز در بر بشیر و از نشان کبر بسته سرودن  
 نشان های الماس پر قیمت ببرد و سینه بند کرده در مجالس رسمی حاضر و شل  
 طاق خودستانی و خود پرستی کرده و سفیانه و صد شینی و شقی می هرا داشته

باشند اما اگر ادضاج و زارتخانه دول اور پادشاه و تکالیف ماسورین آنها را  
 آرام نایم تجب و حیرت شا خواهد بود کفتم حزب چاره آخری ایران برای  
 استخلص خود کدام است گفت چاره برای عودت استقلال و شوکت قدیم  
 ایران نمی بینم اما برای وقایع خاک ایران و قویست چاره فدا مسخر بر این شده  
 که دولت ایران مطیع اوامر نخلیس شده و دوستی اورا غنیمت شمارد زیرا که  
 دوست نخلیس همین خبری قناعت دارد اگر یکروز دولت نخلیس ازین  
 فتره اتم ناپسید شود کار ایران تمام و عمل ایرانیان ختم است

بعد از آتماع این کلمات سید و فرز و جد و ابا طبعی من بدل بهم و خرم  
 و خوشم بکلی پریشان شد دیگر نشستن خود اتم فوراً شب تا بخرمقه وصل  
 خوابگاه خود شدم کا غنچه برادر محسن و نطق اعلی حضرت همایون را  
 سلطان و قدری تشفی قلب حاصل گشت ولی صحبت های سید و فرز

صدر موهومی در پیش نظم محبسم و بی نهما ناز حتم می سخت اگر نهادام تفت  
 خانه شارا یه خیلی کب طلاع موده از مصاحبش بر محفوظ شده بدم کن  
 کت است خیال و صنف عالی عارضه شده بود مخصوصا این صحنهای آخری و  
 پیش بینی او علت نراج و خیالات فوق معاده در وجودم تولید کرده بود  
 دیدم اگر مدتی نیز در پاریس اقامت و از حالت کنونی ایران بی خبر باشم  
 خیالات و عمت پیدا کرده بالاخره دچار مرض صعب العلاج و شکلات  
 خواهیم شد انداعظم ایران موده و همان روز دست و پای خود را جمع  
 کردم حساب مادام توقف حوز را داده بامستود مادام دُفوز ضد ضعیفی  
 موده حالت خزن غریبی بهم دست داد از حرکت و مفارقت من چنان  
 تاثیر شده بودند که کونی از اولاد خود مفارقت می نمودند حالت تلافی  
 من نیز کمتر از آنها نبود سستود فور تا و اغزال یعنی اسبکاه و محل حرکت

راه آهن در شایسته و تاحرکت ماشین نخست راترک کند خلاصه بعد از  
 روبروی ماشین حرکت پارس راترک و از راه جنگی عازم ایران و بدون توقف  
 در شهرهای معظم روسیه بعد از ده روز وارد بادکوبه شدم در همان خانه اسلامی منزل  
 کردم باکو بر سطح شهرت چندان اهمیت ندارد ولی ملاحظه تعدادن نفست  
 و بندریت حنی دولت مند و اما لی آنجا نیز پرل دارند فردای روز ورودم  
 بفرمان تفرج باب در یای خزر رفتم حقیقتا دولت روس اگر چه از همه اخذ کیا  
 و بعضی رسومات بر عیای خود حنی سخت می گیرد اما در تعمیر و نظافت شهر و  
 سربل آسایش اتباع نهایت جد و جهد را دارد مثلا شهر بادکوبه که بر سطح عدم  
 قابلیت خاک یاقوت هیچ گونه فلاح را ندارد سمند بلدی و تظیف شهر و عرض  
 نمودن خاک باغات و آباد کردن باغات دولتی و کاشتن درختهای  
 جنگلی و عادی آبی خود داری و فرغت ندارد با وجود بربریت و خشیت

ایلی آنجا منتهای نظم و انضباط برقرار است و کنز دریا شغل تماشای حرکت  
کشتی ها و سافین بودم کمینفر ایران را دیدم که او نیز شغل من شغل تماشا بود  
سلام دادم جواب شنیدم گفتم یقیناً شما هم غیر عظمت کبریائی و تماشای قدرت  
کامله و دکاوت آن را نمی کنید که چگونه درین دریای بی پایان فرمازاد  
و امواج کوه پیکر اسطیع او امر خود ساخته اند گفت خیر بد بختی ایران و بی  
ستوری و زرا و ادویای دولت را از نظر تصور می گذرانم که چگونه این  
کنج نزرک و کیمیا ی حقیقی را آب شور و بی مصرف نام نهاده نفت و سلم  
مهرلت روس و اگذار و ازین همه کلید مملکت را و دوستی تقدیم امیدوت  
نمودند گفتم کجانی ستید گفت سقطه را اس تبریز ولی مدتی بود در طهران  
بودم در اینجا که توسط دانشمندان این شهر مدرسه سعادت تشکیل شد از  
طهران شش نفر منم خواستند برای تدریس طفلان سلین بنده ام می لرز



آن مسکین حالا سال پنجم است که درین شهرتم خیلی شغوف شده کفتم محتاج  
 این مدرسه از دولت است گفت خیر چند نفر از سمنان بمقیم بادکوبه و بمسکین  
 به مکروه در ابتدا اعانه از مسکین اینجا جمع و مدرسه را تأسیس کردند ولی حالا  
 عایدات آن کفایت محتاج مدرسه را نمی کند از ترتیب و وضع مدرسه و ترقی  
 اطفال سوالاتی کردم گفت در ابتدا مدرسه خیلی منظم و ترقی اطفال بی پایان  
 بود ولی از دو سال به بعد بواسطه تضییع و اسکالات دولت روس مدرسه از  
 آن عظمت اولی افتاده فعلاً رونقی ندارد کفتم مگر دولت روس ضد ترقی  
 ملت است گفت بی مانع ترقی سمنان است پنج سال قبل که وارد  
 بادکوبه بشدم علوم از قبیل جغرافی و حساب و فیزیک و غیره همه در زبان  
 فارسی و ترکی به اطفال تدریس می شد در ضمن زبان روسی فرانسه و  
 آلمان میخواندند ولی حالا دو سال است که حکومت بادکوبه تمامی هم

حقوق اشکال تراشی این مدرسه نموده و معلمان ایرانی را چنان بضیق انداخت  
 که همه مجبور شده بچهران مرحمت و فرار نمودند حالا از آن شش نفر فقط بده  
 باقی مانده ام و ترتیبات مدرسه را هم کجی تغییر داده اند حالا رئیس و معلمان بآ  
 پروگرام مدرسه را از حکومت با کویه بخوارند و از روی آن رفتار کنند حالا  
 تمامی علوم در زبان روس تدریس می شود بعبارت اخری زبان روس بآ  
 مادری شده و زبان ایران از جمله یکی از ستم خارج شده است نهاده طفلی  
 در انمیدرسه استند که فارسی یا ترکی را درست میدانند ولی در زبان روسی کتیل  
 شده اند کویا بعد از دو سال دیگر زبان ایرانی کجی در انمیدرسه موقوف شود  
 چه که از معین ایرانی فقط من مانده ام هر روز اشکالی نیز بر این فراهم می آید  
 سنان اینجام بقصد اصلی روس ما پی برده است قسم نگاه داری و ساعدت  
 با من دارند و نمی گذارند بروم اما میدانم که این کوشش سنان و بعد از  
 /

من نمی نازد با مال دولت روس مقصود خود را در این باب مجری خواهد شد  
 و می رسم وجه مصاحبه واقع شوم حتی شب با زرتس بیرون می روم از یک طرف  
 در مقابل این خطر عظیم واقفم و هر چه می گویم با با جان این کوشش بر می آید  
 در مقابل نیست روس بی حاصل و بلکه نتیجه دشمن دارد و بخرج کسی نیرو در می گیرند  
 اگر بخیال جرئت طهران بیفتی گشته خواهی شد در صورت خطر اینها را می  
 من فوری تر از خطر روههاست حالا در میان دو مزدور یعنی فشار دو  
 سنگ بزرگ می سوزم و می سازم و حیات خود را عاریتی میدانم  
 دم با جوالش سوخت امش را پرسیدم گفت عبدالله گفتم عرض اصلی دولت  
 روس از ترتیب این مقدمه چیست گفت دولت روس بسیار فائز است  
 مذهبی است میخواهد اطفال مسلمانان قفقازیه کم کم زبان و هلاق و  
 و عادات اسلام و آیران را فراموش کرده عادت و هلاق روس را یاد گیرند

تا وقت آن رسد که دولت مجبور باشد مذهب او را تودوسی نماید  
 آسان تر بقصد نایل گردد چه که اگر در ظرف امروز بکفر مسلمان تقیم  
 فقط از تحلیف ترک مذهب اسلام کند یقیناً مسلمانان حائیه ملوای عظیم بر او  
 و مرکز ترجیح به ترک مذهب خواهند داد چرا که رسومات مذهب اسلام هنوز  
 در معنای باقی است ولی بعد از چندین سال که با این ترتیب جدید قوانین و عادات  
 مذهب اسلام فراموش شد و طفلان مسلمانان از طفولیت زبان و اصول مذهب  
 او را تودوسی را یاد گرفته اند آنوقت دولت روس در تقدیم نیت باطنی  
 خود اشکالی نخواهد داشت و ممکن است بطور سهولت مقصود نایل گردد مخصوصاً  
 حال بعضی طایفه سیدهند و در اینجا افعال قبیح و قواعد مذمومه و حرکات ایران را  
 گاهی درست و گاهی دروغ نشان میدهند که نوجوانان مسلمان را از اسلام  
 ایرایت متفرسازند فعلاً بعضی نوجوانان در میان مسلمانان قفقازیه یافت می

شنید که بجای فرقیه این حقه باری شده بانه ترک اسلامیت و ایرانیته حقه و در وقت

شنیدن اسلام دایران ما سرا و کفر می گویند و ازین جهت خود را ستمن میخوانند

گفتم خوب پس چرا شش سال قبل دولت روس این ترتیب را بموقع اجرا

نگذاشت و اشکال تراشی برای علین مدرسه می نمود فقط از در سال بعد باین

خیال افتاده گفت اگر چه در حقیقت بعضی از روشها وحشی و از پوششیک عالم بی

خبرند ولی بعقیده بنده امروز در کرده ارض دولت روس اول پوششیک بی

دولت محسوب میشود که سایر دول فقط ماخذ پوششیک اروپا را درست دارند

اما دولت روس دارای پوششیک آسیا و اروپا است

حقیقت و بار یک بیتی ایند دولت را هیچ دولت ندارد و قبل از اقدام به امری

کار را از دور و نزدیک ملاحظه و معاینه می کند همین که در شیرفت اقدام و

مقصود خود بقدر سر وئی اشکال و مانع شده و دستنابط نموده و از ترک نش

می‌کند چون دو سال قبل اقدار تسلط حائیه را بداشت ازین جهت جرئت چنین  
حرکت نداشت حالا که منتهای تسلط را درین شهر بهرسانیده مانعی در پیش خود  
نمی‌بیند و هر چه بخواهد بکند مخصوصاً باید شخصی مدتی در روسیه اقامت کند  
تمامی تفهیم را بیاحت نماید تا بتواند بحركات و پشتیبان روس پی  
برد بهر انقدر ولایت تفهیم که در تحت تصرف و حکمرانی دولت روس  
واقع است هر یکی ازین ولایات حالت و شکل مخصوص دارد و به نحو دیگر اداره  
می‌شود مثلاً حکمتی که دولت روس با مسلمانان سقیم تقننس دارد نصف آنرا  
به مسلمانان بادکوبه ندارد زفاری که با مسلمانان بادکوبه می‌نماید ده  
کلیک آنرا نمیتواند با مسلمانان ایردان نماید الی آخر و حال آنکه دولت  
روس مقننه و در تحت یک حکومت و یک اقتدار واقع است و شکل  
حکومت و تسلط باید در تمامی ولایات یکسان باشد علت غائی همین

مختلف اداره و رفتار همان قیاط و بار یک می دولت روس است مادامیکه  
 خود را در جانی محکم و تسلط خود را قوی نماید بامری اقدام نمی کند پنج سال قبل دولت  
 تسلط امروز را در بادکوبه نداشت از آنجهت خاموش نشسته بود حال حاضر اثبات  
 ادعا و عقیده خود را لازم می بینم که شرح حال یهودیان و گرجیان یقین رسیده  
 و معاهده دولت روس را با ایشان بشما بیان کنم انا افوس که وقت ندارم  
 دست دادخواست برودن دست او را فشار داده بکنم من دیدم وارد  
 این ولایت شده غریبم نه جانی را می شناسم و با کسی آشنائی دارم و صبح  
 می خواهم حرکت کنم ولی سرت ملاقات شما و دارم بود که فردا را بمانم  
 بیشتر از صحبت های شیرین مخطوط و درک سعادت کنم شما را به آئین اسلام  
 بنده را تنها نگذارید و وقت خودتان را در طرف تر قف بنده در این شهر  
 محض خاطر بنده ضایع فرموده صاحب بنده باشید قبول کرد گفت ع

سعد زرم فرماید باید در ساعت دو بعد از ظهر در مدرسه حاضر باشم تا به دوست  
 بجزوب مانده در هر جامی فرماید حاضر خواهم بود منزل خود را بشرط انتظار نشان  
 دادم خدا حافظی کردم از حدوث این ملاقات و از حسن این اتفاق بی  
 غمناک شکر بودم کسی را از اهالی ایران باین گشاده رویی و فصاحت ندیده‌ام  
 در وجودم حساس و صبرنازه یا مرتب شست می‌نمدم و عفاقت او را باین زود  
 نینخواستم و خین مایل بودم که مدتی در صحبت این شخص ادیب باشم اما  
 نمیدانم چه قوه جاذبه و قوت کهر بانی مرا کشان کشان بسوی ایران میبرد  
 مختار حرکت خود نبودم روزی منزل می‌آدم و با خود خیال میکردم بار پروردگار  
 بطور ملاقات این اشخاص با علم خواه و تهنیس خواه در پاریس خواه و رایجیا  
 که محبت فضل و دانش یا ملکوت سعادتی می‌شود خواند و تقریرات ایشان را  
 وحی آسمانی یا صدر اسرافیل می‌شود شنید از دلایل سعادت زندگانی



خود شمارم یا مایه بدبختی حباب کنم زیرا که قبل از آن سفر و توقع این ملاقات  
از بدبختی و فداکت آتیه وطن بختی بی خبر با نهایت خوشدلی زندگی بجز بخت  
سعادت خیالی و بغیر از حمزه و خواب کاری نداشتم حالانیدانم فکر خود کنم یا  
غصه مملکت برم مرحوم پدرم می گفت خوش حال و خوش بخت ترین باش  
اشخاص بی اطلاع و جاهل مانند چنانکه قدرت بدنی و طول عمر و توانایی  
امالی قرون سابقه دلیل همین بسند است باری بعد از اندکی گردش منزل  
مرحبت نما روزه قدری ترحمت کردم و با نهایت بی آرامی منتظر عبادت  
بودم که در سرعت سینه وارد شد با استقبال شایسته دست وادامه نمود  
دست منم چای آوردند خردیم صحبت متفرقه شد

گفتم وعده فرمودید سلوک دولت روس را در ماده یهودیان و جریان  
پولتیک او را درین باب بیان فرمائید گفت بی اگر معاذ انسانی است

روس را با بجا ریه یهودیان مقیم روسیه تا پایان کنم و حثت خواهید کرد و در بر  
آتی ایرانیان از حالاکریه خواهد کرد و میقدر عرض می کنم که دولت روس  
یک نزاری که بارنا سید مسلمانان سید علت آن هم پروضح است که  
هنوز استقلال ایران بجای می ماند و برنده عرض شد که اقدامات نیت  
همه از روی احتیاط است چون از یهودیان بجای سلب قدرت شده دیگر امید  
بازگشت قدرت برای آنها نیست لهذا هر طریقی که می خواهد در حق آن ها روا  
سیدارو آنها نیز بجان و دل خریدارند دولت روس از چند سال به طرف  
تکلیف ترک مذہب خود و اختیار مذہب اورتودوکسی بازمانده  
هر کس قبول کرد با نهایت آزادی و سهولت زندگانی می کند اما هر کس  
بقیام امتناع آمده بطوری اشکالات و امورات او و سختی در زندگانی  
او فراهم آورده اند که هر روز صد بار آرزوی ترک می نماید شد هر روز

که ترک مذہب کرده در تجارت و کسب خود در هر محل و هر نحو باشد مختار و  
آزاد است اما بیچاره یهودی که مذہب او را تو دوسی را قبول کند حق ندارد  
بیع امری اقدام نماید مگر با تحصیل اجازه و حق مدارد ازین شهر رفته در شهر  
دیگر اقامت نماید مگر با اذن مخصوص ازین جهت غلب یهودیان مقیم  
روسیه لابد آن ترک مذہب نموده اند کفتم بلکه این ترک مذہب از روی  
اضطرار و ظاہری است گفت دولت روس هم بیشتر ازین توقع نیست و  
میداند که اینها ابد از صمیم قلب ترک مذہب نمی کنند توقعات و نظائر  
روس از اولاد و حفا و اینهاست که مبرور و دودور ایام بقوانین و حقوق  
روس آشنا شده عادات مذہب خود را فراموش صدقاً او را تو دوسی  
می شوند چنانکه بعضی از یهودیان که در ایام سابق ترک مذہب کرده اند  
حالا اولاد و فرزندان آنها بجای او را تو دوسی و کلمه از زبان و قوانین مذہب

قدیمی خود نیدانند حالا ترتیباتی که دولت روس در ماده مسلمانان قفقاز  
پیش گرفته است <sup>نی</sup> گمرا انجام کار اینها نیز بجای بدی کشد و حالت اینها  
خوش تر از حال یهودیان نشود [کرک قوی یکایک ازین گله می برد

وین گله را بهین که چه آسوده میچرد] رؤسای قوم داویای دولت ما  
چنان آسوده نشسته اند کوی کاغذ استقلال قوسیت آنها در روز  
اَلَسْتُ بِبَیْکُمْ با خاتم احدیت محموم شده صدای تیشه را که در  
هر طرف بر بنی مملکت میرنند می شنوند و بیاهوسی اقوام مختلفه را که  
در قسمت ایران با هم دارند بخوبی می بیند اما چون مرده متحرک بی  
حرکت و بر روی بند کداری خود نمی آورند ولی غافلند از اینکه تمامی صلوات  
این خفقت و بطالت عاید خود آنهاست به اشال من و شما چندان  
تفاوت نخواهد داشت کویا علمای قوم نیدانند که اگر خدای بخواید

رخنه باستقلال مملکت برسد نه سجاوه ماندن کیش نه دستار  
 ماندن ریش و بزرگان مملکت بی غریزند که در مقام صمخدا دولت  
 صاحب بچگونه غمبار و شرف خواهند بود و قداوه اسارت از ما  
 مرتبه محکم تر و سکین تر از هیود یا خواهد بود کفتم البته شنیده اید که ملت  
 ایران بی حقوق خود ریده علم و بزرگان وطن از خواب غفلت بیدار  
 گشته با پادشاه خود هم رأی و هم آواز شده مجلس شورای ملی تشکیل  
 صوب و مشول وضع قانون و اصلاح امورات مملکتی مستند اسید دارم که  
 انشاء الله غفریب تنافی مافات و فرصتی برای دشمنان وطن باقی نگذارد  
 آهی کشید گفت چرا از اعطای شروط و از دست شاهانه مظفری طلاع  
 دارم و سکین قهقاریه نیز جشن بزرگی گرفته دلی نمیدانم کدام یک  
 از اوایی خدا ایران دایران را نازنین کرده همین که در سعادتی بروی

ایرانیان از طرفی باز و نسیم کشتی بملکت ایران می ریزد و فرّاطوفان  
 بد از جانب دیگر برخاسته با انبوه غبار عظیم انجمنه در سعادت را محکم بسته  
 ایرانیان را در تارکی گمشته و کشتی مقصود را بر ازان فرسنگ از در طره  
 نجات دور می اندازد همی که علیحضرت همایونی مظفرالدین شاه شریطه  
 را اعطا و لوای حریت را بنده کرد از بد بخج تمت ایران دمی حق را  
 بسبک اجابت گفت ایرانیان را یتیم و بی پدر کندشت از همان روز  
 بعضی از عالم نمایان در حال خاین بیدق مخالفت را برافراشته  
 انجمن های محلیه تاسیس و علیحضرت محمد عبثه را نیز با شتاب انداخته  
 با خود همراه و در تحریب این اساس قلمی کوشند کفتم آیا میدانید  
 علت این مخالفت چیست و محرک آن کی است منید چه کفتم  
 این شعر را خواند

دشمن ماروس و نکلس نباشد      وحشت ایران نه از یار و یار نیست  
 جبل و نفاق و طمع نبودن قانون      بکت این ملک اعدوی بهین است  
 اینکه دول همایه در تحریکات ایران و تقیل قوامی آن آبی خودداری  
 ندارند حرفی نیست امروزه حرص جهانگیری و طمع ریاست رضی جوع بقدر  
 در وجود دول اروپا تولید کرده است میوه نافعوس رابع و بحرهای  
 محیط را می آسایند باز فریاد بل من نزدیشان به آسمان بلند می شود  
 پس بطوریکه عوض شد دول همایه را از اقدامات حرصیه خود ملات  
 نمیتوان کرد محل تفریح خود ما استیم و مصداق شرارت جبل و بی علمی خودمان  
 قانون طبیعت نیز همین حکم را می کند همیشه حباب قوی میخورد و ضعیف را  
 تابع خود سازد حتی در حیوانات و انسان نیز همین حالت موجود است  
 اگر در ظرف امروز دولت فرانسه بتواند و از قوه و داعیه دولت آلمان

در آن واحد تا روپد مملکت آلمان را از کم کسانیده واسم آلمان را از صفحه تاریخ  
محو می نماید اگر دولت انگلیس قوه دولت روس را با خود مقابل نه بید شخصاً قدم  
بیدان کارزار گذشته و محتاج باین کرب بار نیاید پس بر کی از دول قوه  
و فاعیه برای خود میا و در پناه همان قوه به خوشی و سعادت زندگانی و ارتحطیات

اجانب محرومند

روزی ز سرسنگ عقابی بهواخت  
از به طبع بال و پر خوش بیاخت  
ناکه ز کین گاه قضاخت کمانی  
تیری ز قضا و قدر اندخت بدست  
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر سوز  
از عالم عیوش بغلیش فروخت  
چون یک نظر کرد پر خوش در او دید  
کنفاز که نالیم که ز راست که بر است  
نابر این تمامی این نکبت و زوالت همانا نتیجه جهالت و بی علمی رؤسای قوم  
غرض شخصی و بی همی بزرگان مملکت و اثر عدم سرفقت و تعصب است ایراد است



مخصوصاً از چند سال باین طرف غیرت بطوری زانانی و بر بکان ایملک است  
 که هیچ گونه درستی و سختی ایثار تا اثر نمی سازد کوفی خمره شان از آب و گل بی  
 سبلاقی پریشیده شده که هزار گونه ناملایت را بجان دول خریدار و صد قسم تعدی  
 و تحطی اجابت را بی آنکه خم بابرودی مبارکشان بیاورند قبول می نمایند اگر امروز  
 یک نفر شخص بزرگ ایران هزار ناسرا و حرف درشت بشنود سر بریزند ختم چند  
 و تبسم می کنند اما اگر یکی از آنها را یک نفر فقه فراتوی یازد دور آملانی یازد  
 ملل و کوب بشنود فزاد مدعی عود را از هر طبقه باشد محکمه کشیده یادمان او را  
 با کلاه جک و در سید و زو خلاصه شرم می آید بگویم بر ذاتی که امروز یک نفر  
 وزیر این مملکت تن در سید هر یک نفر زن سبک نوازاده خارج قبول نمی کند و مرا  
 مطلقاً ترجیح میدهد این زدالت و پست فطرتی از چند سال به بعد منظور وجود  
 و دامن گیر و زرای ایران گشته مخصوصاً چند شب پیش حیدر آدل ناسخ تلویخ

را سلاطین می نمودم اگر چه از ابتدای سلطنت محمد شاه قاجاری  
 مملکت ایران رو به تنزل گذاشته و از مرتب قدرت مملکت خنثی گشته  
 شده اقتدار و شوکت ایران در زمان سلطنت صفوی و نیز بهیچ نسبت  
 با ایام سلطنت قاجاریه نداشته پس تا اواخر سلطنت مرحوم ناصرالدین  
 شاه رجال و وزرای ایران افتخار و شرف و قیامت خود را از دست نداده  
 و هرگز ریز بار بی حسابی و دل زلفه و بی حقیقت اظهارات غیر حقه سفراء  
 مامورین دول را قبول نکرده و لیکن جواب داده اگر زور گفته زور هم  
 نشنیده اند مخصوصاً وقتی که عهدنامه های محمد شاه را که با دول معظمه بسته  
 میخواندم بی اندازه محفوظ شده بر غیرت و تعصب وزرای سابق آن  
 می گفتم شما از اقدامات شجاعانه مغفور امیر کبیر در موقع انعقاد عهدنامه  
 ارزنت الدوله با دولت عثمانی و از حرکات غیورانه سفرای ایران در زمان

اور ویا برام نقل کردی بنما محفوظ و مسد شدم و این تاریخ را بطوری شیرین  
 طبع از حفظ تقریری کرد که آثار ملالت و غم را بجای مرتفع و نشاط تازه را  
 بقلم نمودن تا شاد و شوش را بوسیدم گفتم اگر چه مدتی است از وطن خود دور  
 افتاده و از طرف فایل خود گران و نهامی عشق را زیارت خاک وطن و دیار  
 برادر دارم و یکایکم میا یکیزد ولی شیرینی صحبت و سرت حضور شما تمنی این  
 بحران و مفارقت را زکام نیرداید و مرتب غصه و الم را سبب بهیاط و خوشحالی میماند  
 فردا را هم اقامت میکنم و مخصوصاً سید حمید فردا وقت غروب تشریف آورده  
 کتاب تاریخ التواریخ را هم با خود بیاورید که تسفقا مطالعه و شام را هم با هم صرف کنیم  
 قبول کرد تشریف برد فردا صبحی از همان خانه بیرون آمده قدری در شهر و کنار  
 دریا تفریح نموده بعد بعد از آن وقت رفته تا شاکرده نهار را هم در صوابی خورد و یکست  
 بغروب با من به صحبت و نظر اقامت میدادیم بودم وقت غروب در و دیو کسی کرده شمع روشن

بعد حسب ثنائی حقیر قدری از تاریخ زبور و مخصوص بنویسند تا جاری خواند اگر چه درج  
 آن دین رساله از قبل تکرار نویسنده را از اعتقاد اصلی دور می اندازد ولی به لحاظ  
 اینکه شاید تاریخ زبور دست رس تمام قارئین نشود و اسمی از مولف با امت انحراف  
 میرزا محمد تقی مستوفی ملقب به سپهر بود روایتش شاد بوده باشم تا صاحبان فضل و سیرت  
 با تعصب بدانند که عمرشان را به یوده حرف نموده و زحمت بیجا نکرشیده اند و مادام که هر حاصل  
 خدمتشان منظور نظر اهل غیرت و نام مبارکشان در زبان صاحبان دانش است  
 که عجبش در کفر خیز زنده کند نام را و اندا چند سواد سی از عهد نامه ای که در عهد  
 مرحوم محمد شاه قاجار بابدول مظفر منعقد شده بوجه خصماری و محصوراً متوقف در  
 صورت امکان صاحبان حسن و طالبین آشنائی شرکت دیرینه ایران تاریخ زبور  
 رجوع نموده بدانند که ایران چه بوده و حالا چیست رجای دوست کیا بوده و فعلاً  
 کیانند تفاوت شرکت و ذالت چه قدر است ثمره غیرت و جوانمردی چه بوده نتیجه

بی حسی و بی تعصبی کدام عاقبت جهالت و بطالت چقدر و خیم نماند و فریاد وطن پرستان  
برای چه روز نبوده است نوسدارو که پس از مرگ بهر آب دهند

خلاصه مواد عهدنامه ارزش ازدم سند به صفحه ۴۶۵ مایخ اتواریج که در سال ۱۲۶۲  
توسط جناب میرزا محمد تقی خان امیر نظام و انوری رازده استبد محمد انوری سعدیه  
اندری منعقد گردیده فقره هشتم کافه امتیازاتیکه شایسته منصب ماموریت بانویرانی  
دولت تاجیه است بانویران در حق مامورین دولتین برحق میگردد و در ماده رعایا و تجارت دولتین  
علیتین که در دو مملکت اسلام اقامت و سکنا دارند معامله متقابل با یکدیگر با سعادت اجری باید  
فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد می کنند که برای دفع وضع وضع غارت قهر  
عشار و قبایلی که در سرحد می باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و بهین خصوص  
محتلهای مناسب قوه نظامی اقامت خواهند داد و دولتین تعهد می کنند که از عهده  
هر نوع حرکات تجار و ذریع شل غارت و سرقت و قتل که در اراضی میگیرد و قوی باید برآید

مطاعه فقرات دیگر این عهدنامه نیز خالی از فایده نیست ولی بطوریکه عرض شد خطی طرابلس  
 و درج آن خارج از موضوع بحث است و سال ۱۲۶۴ میرزا محمد علی خان نایب اول  
 وزارت امور خارجه مامور سفارت مملکت فرانسه گشت روز ۱۸ ربیع ثانی همان سال از  
 دار الخلافه حرکت از بازید و طبرزون وارد بسطامبول گردید از طرف دولت عثمانیه  
 عثمانی نکریم و جبرامات لایحه در حق او بجا آمد و ضیافت شامانه و سفارت روس  
 انجلس و فرانسه بجا گردید وزیر مختار روس و انجلس از معرخی ایستادند که دست  
 در ماه در بسطامبول اقامت نماید زیرا که سفارت او به مملکت فرانسه که دایره حکام  
 روابط ایند و دولت بود برای ایشان ناگوار بود و راضی نبودند که دولت ایران با  
 دولت فرانسه متحد و همپایان باشند و تجارت فرانسه در ایران رواج یابد از فرانسه  
 هم سفیری در ایران باشد که ناظر اعمال و افعال ایشان گردد و استاد و توقف نیز از محمد  
 برای این میخواستند که تدبیری بکنند بجا از طرف دولت ایران حکم منع سفارت او را

صادر نمایند میرزا محمد علی خان تنائی ایشانرا اجابت نکرد و دم در وقت گشتی دوتی فرستاد  
 که مخصوص محل سفیر بود رسید وزیر مختار روس و مجلس حال را چنین دیدند تسفها تکتوب  
 رسمی مغربی الیه نوشته فرستادند که تا بحال ما از قبل خود خواستار امانت شما بودیم پذیرفته  
 نشد ایک از جانب دولت خویش خواست میکنیم که در ماه در اسلامبول امانت نمایند  
 میرزا محمد علی خان جواباً اظهار نمود که هرگز دوست محترم شما رضی نخواهند من حکم دولت  
 خویش را فو کندارم و مورد خطاب و خطاب آم  
 سفرای مزبور مجبور شده در این باب با بنای دولت آل عثمان متوسل و خواستار شدند  
 که انجمنی در سفارت روس تشکیل و میرزا محمد عیجاز را وادار نمایند در آن مجلس حضور یابند  
 و در این امر گفتگو نمایند روز دیگر میرزا محمد علی خان نظر بدخوست سفرا و تنائی اولیا  
 دولت علیه عثمانی در انجمن حاضر احکامی که از ارکان دولت ایران داشت ظاهر  
 ساخت و کثوف افاد که سعزی الیه جز سفارت فرانسه و فل سیح ابری توانستند شود

چون این حکام را دیدند جداگانه شدند  
 پس میرزا محمد علی خان با شوکت شاهانه در دپارسی کردید و هر امانی که از طرف نوی  
 پادشاه فرانس دهن او بجا آمد جشن ضیافتها که از طرف وزیران و رجال دولت فرانسه  
 داده شد اگر بخواهم شرح دهم کتاب عظیمه خواهد

### فما اعتبروا یا اولی الابصار

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا اگر تارین محترم و صفحه ۲۸۴ و بعضی صحاب  
 دیگر ناخ اتواریخ عهدنامه مرحوم فتحشاه را با دولت فرانسه و سایر دول منطقه  
 نمایند باسانی خواهند هدید که ایران با آن رتبه در اندک مدت از برکت جمل و  
 نفاق بجهت افتاده و خواهند دست که رجال دولت و اناسی سابقه ایران  
 با وجود عدم اطلاع در رابطه در موقع انعقاد عهدنامهجات متفت چه نکات باریک بوده  
 و چگونه حرکات خود را در آن مواقع رعایت نموده اند و اینچو قوت زیر بار تقبیر خوبی است



زنده اند اما وزرای ایام خیره با وجود بصیرت با وضاع اورپا و کثرت رطله درین دوره  
 آخری چه خطبای عظیم و سهوهای بزرگ کرده طوق بندگی با دست خود کردن انداخته  
 و باین بی ناموسی فتحا رکمی کنند و عجب تر اینکه نو در اوین پستیک دن  
 اولین مدبر میدانند از جمله پستیک و شاخ کار رجال دولت ایران درین زمان  
 اخیر این بود که هر چه تخته و تعارف از قبیل قالی و قالیچه آب و غیره دیدنی یا خوردنی  
 از بیچاره رعیت می گرفتند فوراً نصف آنرا بمنزل سفار می فرستادند و در صین ملاقات  
 سفیر یا یکی از اجزای سفارت کورنوش و تعظیم می کنند مقام مکلف را جبراً از هر تبه  
 باشد بهیفتد شایسته باشد در دوشسته باشد در مجالس رسمی و غیر رسمی ملاقات از مکلف عیان  
 و نجای مملکت سیدارند و چنان می نپارند که باین تدبیرات بچه کانه باین تلقات  
 صفت و بی جبهه پستیک بکدولت عرض می شود دوست دشمن یا دشمن دوست  
 گردد مایه عمده خرابی مملکت ایران همین سبب است که بواسطه صنف نفس و عدم

حسن هر گي از رجال دوت و مكداران مملكت خود را بته يك سفر مي نمايند و  
حفظ مرتبه و شؤانات خود را منحصراً بهين بسته كي ميدانند

و براي تحصيل اين حمايت و عده انجام مقاصد و انجام آمارب سفر ارامي نماندي  
اجرنامه مهوره بدست سفرامي سپارند قارئین محترم درين ماده زرگزرا مطلب و  
طول كلام تعجب نکنند چون عده خرابي مملكت ايران و دولت ايرانيان راجع  
بهين كيفره است لهذا بر دونه ايران دوستي خود فرض دانستم كه تا اين  
سهارا درست حل كنم و حقيقت امر را كشف نمازم مطلب ديگر شروع نمايم پس  
لازم است كه با عبارات بسيار ساده شرح اين مقال پر دخته و خاطر هو طمان خلك  
از و خاست اين يك سئله مهم كه تا بحال چنان ساده و بي حسد نه نظر آمده است  
ساخه و ثابت كنم كه استقلال ايران به باد فائزه مكو با شيوع و رواج بهين  
كيفره ميشود و اين عادت خانه بر انداز مجري كرده مكو به سله عدم قانون

حفظ رتبه و مقام خدمت و غرض شخصی و زرای جاہل متدلسش اول مملکت است  
 بصدرت میرسد چون قانون حفظ رتبه در ایران وجود ندارد از وزرا و رجال دیگر  
 مخوف و بکلیه یقین دارد که خدمات او را در پیشگاه علیحضرت شأنی سبیل  
 بنحیات کرده بدون هیچ گناه و تقصیری حکم قتل یا اعدام او را صادر کنند چنانکه  
 اشال آن مکرر دیده شده صدای امیر کبیر یا مستشار الدوله یا میرزا ملکم خان یا  
 و سایر وزرای وطن دوست بواسطه عداوت شخصی چند نفر اول و دو چار بابت  
 ناکواری و در زیر شکنجه های عذاب جان داده اند لهذا قبل از اینکه سر این ستم  
 جلوس نماید برای حفظ این مقام منسیع و بجهت خلاصی از کید رقیبان حمایت  
 کنی از سفر او برای خود لازم میداند و معلوم است که برای تحصیل این حمایت  
 چه وعده ها باید بسفیر بدهد و چه گونه عبد ز خرید او بشود همچنین وزرا و حکام  
 دیگر نیز از ترس صدر اعظم محتاج یک چنین حمایتی بوده و مستند با شرین و

و ماورین پاپین تریم از زبردست خود ترس و هراس دارند و از پی چارگیوه  
 سفر نیز اجرای چنین عادت و قانون را بایه حصول مقصود دانسته سفوت خود  
 دانستند مخصوصاً وقتیکه سفر در دارمکنانه یا قنائل در ایالات کاری دارند  
 اول تسویه از آنکه خدا یا حاکم جزو مطالبه می کنند اگر این یکی تبعداً اگر کورانه در  
 خواست او را قبول و مقصودش را حاصل کرده باشد و یا خیر این شخص خوب قانونی  
 داده تمامی او را رد نموده فوراً سفید انجام کل اظهار تسویه امر و عزل خوب دهنده  
 را مطالبه می کنند حاکم کل هم بدون تحقیق و غوررسی با ظلمات خیر حق او  
 انجام داده بچاره ماور صدیق را بی کفایت نام نهاده عزل می کند و بخود میاند  
 اگر حاکم کل یا کارکنان مرکز می اید شخص وطن پرست و چیز فهم بوده ادلاخ امرها  
 واقع نشد بدینا خیر فصول امر عزل و مدت حاکم کل یا کارکنان را از وزیر امور  
 خارجه و سبی از صدر اعظم درخواست نمایند ایشان هم بطوریکه عرض شد قبل از وقت

انجام اظهارات حقه و غیر حقه آنها را بموجب نوشته تعد کرده اند و مجبور با اجرای آن  
 آنهاست از چند سال باین طرف این فقره بقدری در ایران رواج پیدا کرده  
 و از بسکه مامورین کل و جزو و کارکنان مملکت خواه در پای تخت خواه در ایالات  
 بواسطه رد و عدم قبول اظهارات غیر حقه سفرای روس و انگلیس مغرور و یا از طرف  
 مراکز عمده دوچار ملالت شده اند حالانچه بخیف خود را معیده اند که اظهارات  
 آنها واجب الاجرا و لازم الطاعه است و ازین رو کار را برای مامورین خارجیه  
 سهل و آسان شده فرضاً امروز کنفرانس قونول میخواهد امتیازات معاون  
 رشت یا صفهان را برای تبعه یا دوست خود بگیرد و حتی حاج بطهران ندارد و منقرد  
 مطهر اشفا یا کتابا بحاکم آن شهر اظهار و امتیاز را می گیرد چون حاکم محل میداند  
 اگر ویس قونول بخش حاصل نماید نه اینکه فقط با یک تکلف بطهران  
 امتیاز معاون را خواهد داشت بلکه عزل او هم ضمیمه امتیاز خواهد کرد و در بعضی

جرئت اقبال تراشی و تکلم دازد ازین جهت است امری که بتوسط قاضی سبوت  
 در ایالات صورت انجام می یابد بفراموشیین بخران را میسر نیست عجب تراکیه با و رزاد  
 حکام ایران در آن خصوص صحبت بیان آمده دیدم هیچ یک گفت این نکته باریک  
 نیست و همه منقذ القول می گویند که دول خارج زور دارند و ما ایران قوه  
 مقاومت آماران داریم هر چه بگویند زور یا حاسنی باید قبول کنیم هر چه خواستیم باین  
 وزرا حالی نمایم که سده قوه ضعف در میان نیست شما وزرا و حکام از یکدیگر بگریزید  
 ربطی بعام سفیر و غیره ندارد اگر صدر اعظم از شاه ترسد وزارت از صدارت  
 نهرسند سیاست خیانت و جرای خدمت در روزی تان باشد انوقت چه حجاب  
 بحایت فلان سفیر و یا بوعده فلان نماینده باقی می ماند روزی بکفر  
 وزیر محترم گفتیم در تقبیل سنگام بر حسب از پاریس سلبی را بتوسط خبران فونسل  
 ایران نفیم آسجا از کارگذاری مقام خارجه آمذولت درخواست بودم قبول

نشد چون اظهار موافق تا نون و صحیح بود تعاقب کرده خبرال قونول را و اودار  
 مودم که از ایالت تغلیس تناسی مساعدت نماید مغزی اییه ام و دفتره مرشد رسمی  
 بجانشین تقفاز نوشت و از کار گذار سگایت کرد جواب هر دو را نوشته بودند  
 که کار گذار مدام خارج بقیم تغلیس امین دولت بهیه روس و لازم است بحواله  
 ستفا عد باشد اگر مساعدتی از طرف جانشینی لازم باشد باید از مقام کار گذاری  
 اظهار و تناسو و اظهارات مامورین رسمی دول محتاج به نیز باید فقط متوجه بان  
 یک نقطه باشد اگر من بعد مطالب رجه بان مرکز مقام دیگر اظهار شود بلا عجز  
 خواهند ماند و متذکره این جواب آمد خبرال قونول و من هم ساکت شدم حتی نزد  
 اصرار خودم با تمام این امر در حضور خبرال قونول بی نهایتا خجل شدم و بعدت  
 خواستم اگر چنانچه سردار تغلیس در مقابل اظهار خبرال قونول ایران با نداشت  
 عجز و لایه معذرت خواسته فوراً کار گذار را معزول میکرد و دیگر کدام کار گذار یا حکم

دولت روس می توانست بعد از در انجام اظهارات حقه یا غیر حقه معرئی به کوتاهی  
 یا خود داری نماید امروز اگر تمامی ادویای دولت ایران جمع شوند زرشاه گرفته  
 الی وزیر و علمای شریک و بکه سفیر را هم با خود همراهی کنند نمیتواند یکفر دفر در  
 یا قونسولی را بدون تعیین تقصیر و یا عوض نماید وزیر محترم بعد از استماع بیانات  
 من یکمرتبه دست بست زده خنده تمسخرانه کرده فرمود رفیق افق نظر  
 شما را خیلی نزدیک فقط یکطرف کار را ملاحظه می کنید ما باید تمامی طرفها  
 کار را نیک نظر کنیم بی امروز جواب دادن یکفر خفی آسان است می  
 توانیم سوالات ناحق سهل است که با اظهارات حجابی آنها هم کوشش نداریم  
 اما باید این سئیه را بفهمید که ما ضعیف و قدرت مساوی آنها را نداریم  
 پس نباید افتد بهانه دست آنها بدهیم و باید هر چه می گویند حق یا ناحق  
 قبول کنیم دیدم عرایض بنده با فرمایشات حضرت وزیر منافات کمی دارد



عرض کردم حضرت قبل بنده هرگز عرض نمیکند که در اظهارات حقه آنها کوتاهی  
 شود بلکه باید نهایت کوشش را در تنویر اظهارات حجابی آنها بعمل آورد  
 و ازین رودخل جرکه انسان کردید در اجرای عدل ابداً تعادلی نمایان  
 ایرانی و خارج نمکدشت بی وقتی بهانه دست دول مقتدره داده میشود  
 که برخلاف حقوق بین الدول رفتار شود و الا اگر در مقابل اظهار غیر قانونی  
 یک مامور خارج جواب قانونی داده شود موقع چه ملاحظه و خوف است  
 گفت برادر شما معنی روز را نمیدانید امروز من که جالس سند وزارت ام  
 اندکی در انجام اظهارات سفیر روس و کلیس خود داری کنم فردا سفیر  
 وزیر که بجای من منصوب میشود فوراً اظهارات آنها را انجام  
 داده صاحب رتبه عالی میشود و من باید خانه نشین شده و بواسطه  
 خصوصت سفرای زبرد آ ماده هرگونه بلا و صدمه بشوم عرض کردم مقصود

من ام همین است که نفیقه ابداً رطلی ضعف ایران و قوت دولتهجور  
 مزارد ترس شما و زرا از هم دیگر است اگر نابود برای زود هر گونه طایر غیر حقه  
 سفر مامورین دولتی معزول و یا ایران و چار حملات دولتهجور کرد و دنیا  
 مامورین بزرگی بیشتر از دور روز در سر ماموریت و خدمت خود باقی مانند اگر  
 بواسطه ضعف ایران مامورین دولتی باید همه قسم تعذیرات را قبول کنند پس  
 مامورین بزرگی چرا قبول نمی کنند و صورت عدم قبول باید معزول شد پس  
 چرا آرنه نمی شوند دولت بزرگ که با اتفاق آرنه قوه نظامی و دولتی  
 و ترنجان به ایران نفرستاده پس چرا آرنه از دادن جواب قانونی نمی ترسند  
 نه در پی تحصیل حمایت سفیر انگلیس و نه طالب جلب محبت و دوستی سفیر  
 روسند و حال آنکه آرنه ام مستخدم ایران و قوه بحر ماموریت ایران با  
 خود ندارند پس واضح معلوم گردید که ترس وزرا فقط از یکدیگر و

ضمحال ایران راجع بهین عدم قانون حفظ مقام و تعلق بجاصل است  
 حالت وزیر قدری تغییر شد گفت شما میخواهید تمامی تقصیرات دولت و  
 ملتر اکبر دن ماوز را کذاشته مسئول انقراض سلطنت ایران قرار دهید بر  
 فرض ماوز را با سفرای دول معطیه دوستی و خصوصیت و خود را زائده بارها  
 میکنیم این دوستی چه صدمه باستقلال مملکت میرساند و بجز منفعت چه ضرر  
 مستور است عرض کردم تمام صدماتی که تا بحال عاید مملکت گردیده  
 تماماً اثره بهین دوستی و نتیجه بهین بسته کی است قدری توضیح عرض  
 کنم که دیگر شبهه در حضور عالی باقی نماند از چندی باطیرف نظر بهین  
 حمایت که صدر عظم ایران خود را بی حقه محتاج آن می بیند مجبور است  
 که در اظهارات آنها مخالفت نکند پس ازین حقه عزل و نصب سایر وزرا  
 هم موقوف باراده سفر اکر دیده اولاً آنکه اکر در میان وزرا یک نفر شخص عالم

و دیندوست پیدا شود و بخواهد با صلاح امورات مملکتی و نظام شکر پرخت  
 نماید فوراً با یک اشاره بصدر عظم انحضرت باهوش و وطن پرست را از پا  
 درآورده نتایج انکار مطوبه او را با خود او در زیر زمین دفن می کنند و قتی  
 ایران را پنجاه سال عقب می اندازند تا یا اگر میخواهند امتیازی تحصیل یا مانع از  
 ایران شوند بدون اینکه نوحتهی کنند یا از پادشاه منعی قبول نمایند صدر عظم  
 سایر وزرای حمایت شده را وادار می نمایند که مقصود آنها را بوقع اجرا بگذارند  
 و زراهم محض و قایم رتبه و حشمت بجز روزه خود متفقاً در حضور پادشاهی دریای  
 خضر را آب شور و بی حاصل خوانده و نظام شکر را سخر حال مملکت  
 بقبم داده عطای امتیاز را ترافت و ستم از حبه صلاح دولت و ملت  
 می شمارند و می اندازند ایران را از ابحالی که حالامی بینید و صد لقمان در محله  
 آن عاجز است از استماع این کلمات و از خوشونت گفتار من حالت

وزیر سقوب و آثار حشم و جنیش هر یک است گفت هر وقت که شما وزیر شدید  
 بهتر از ما امور را اداره کنید باز مایم که ایران را بیک طوری اداره نموده  
 باند ابر علی و هر از تعلق کوئی مملکت را از تجار و تهاجم اجانب محفوظ داشته ایم  
 اگر تا بحال کوشش بر خیزد انقلاب جو یانه و حرفهای بی سر و ته امثال شما  
 داده بودیم کار را باخته و عمل مملکت را ساخته بودیم مرتب اوقات تنگی  
 وزیر را دریافته دیدم اگر اندکی توقف یا تجدید طلب کنم دچار سختی  
 و مضحک حوائج شد پاشه تعظیم کرده بیرون آمدم کاش حالا همان  
 وزیر زنده بود نتیجه افکار و وفات کمال اقدامات و رفاه حوزا  
 برای اهلین سید این وقایع را میزرا عبد الله بطوری مسل تقریر میکرد  
 کوئی این گفتگو دیر ور شده بود گفتم برادر جان خصه نخور بطوریکه خودتان  
 فرمودید حالا خستی که با خلاف و عقاب آن وزیر عاید است صدیک

آرزو ما نخواهیم دید میرزا عبدالله آهی کشیده گفت  
 درختی که تلخست ویرا شربت      کرش زبانی بیابغ بهشت  
 که از جوی غدش انجام آب      برج انکبین ریزی و همد ناب  
 سرانجام حظل به کار آورد      همان میوه تلخ بار آورد  
 بعد از وفات آن وزیر هنگامی که در طهران بودم لقب مضرب ویرا به پیش  
 دادند صد رحمت بکفن و در قدیم      باز آمرحوم بوسطه عقیقه و نوب  
 اسلام و بلا حظه پیری نخواست صدمه باستقلال ایران برسد و غلب  
 جنابهای او و امثال او بوسطه عدم بصیرت از اوضاع زمان و جهل  
 کاهی از روی مجبوریست و خطر ار بود ولی این وزیر مفده ساله جوان  
 فکری تاب از قید مذنب و سنگ آزاد      نه غم از کفر نه اندیشه زایان  
 دارد مذنب اسلام را مخالف انسانیت ایران و ایرانیان را حش

می شمارد عوض اینکه بقام چاره جوئی برآید در صد تخریب مملکت و جهان سید  
 انالی ایران برای خوش گذرانی اوضق شده اند و در دفعه بفرنگستان رفته  
 در هر دفعه از قمار معلوم پنجاه هزار تومان صرف هوس رانی خود کرده ده  
 نفر دختر ماه روی از ملل خارجه آورده هر شب با یکی از آنها شغل  
 عیش است بعد از خوردن امتنان و انسان بخواند و حال اینکه از انسانیت  
 فقط این را می داند که همه روزه حوز را زینت رزه فو کول و کرات  
 رنگارنگ بسته سباج بریان بند بوزه با انواع عطریات و درو اجات  
 و دیگر حوز را سطر و مزین ساخته از صبح تا شام در سفارت خانه های  
 خانه های فرنگی شغل قمار بازی و خوش گذرانی باشد و دیگر از جوید  
 چنین وزیری چه اسیدی برای ایرانیان می توان داشت در اینجا آقا  
 عبدالله کلام حوز را با این بیت ختم نمود .

این سان که گرفته خواب غفلت مارا      بیدار نشویم تا فسخه صور  
 گفت برادر ازین صحبت های غم آمیز ما بجز صدمه و خون جگر خوردن چه  
 حاصلی بحال محکمت عاید است      بهتر است قدری استراحت کنید فردا ماشین  
 ساعت نه حرکت میکند شام خواهم آوردن صرف شد با هم دو بوسی کردم  
 گفت فردا ساعت نه چون وقت مدرسه است لا علاج باید بروم از عدم حضور  
 خودم دم ماشین برای شاییت عذر میخواهم با نهایت کسرت ریدم را بوسی  
 گفت خدایارت باد فراموشم نکن من ام آدرس خود را داده ام تماس بکتابت بدم  
 و تا دم در شاییت کردم      حقیقاً چنین جوان آریسته و با فضل و با غیرت  
 کمتر در ایران دیده بودم      خدا صده فردا ساعت نه بمید ماشین گرفته  
 کیکره بغیس آید مستقیماً بهمان خانه اما تماس رفتم همیکه مرادید بی تحاشا  
 فرماید زو محبوب! بطوریکه فریاد او حاضرین را به تحجب آورد و باکی و جد



بی اندازه تکراراً تجدید را بوسیدیم فوراً اوطاق پاکیزه و باسلیقه برایم داد  
 چائی و نهار آورد و صرف قدمی استراحت کردم بعد از رفع خستگی است  
 سه بعد از ظهر در صورتی رانسته با سم را عوض کرده داخل طالار عمومی شدم  
 آقا طهماسب خودش چائی آورد و پیوسته گفت رفیق ثرود کانی را دیده  
 تا شده خوبی برایت بهم فهمیدم چه می گوید ولی اظهار بی اطلاع می کردم  
 که نقضی بعیش باطنی او رسد فوراً عکس ناس ده ساقی بعنوان ثرود کانی  
 و ادم قبول نکرد گفت وجد و سر و قلب شما بهترین ثرود کانی است  
 ایران مشروطه شده آزادی قلم آزادی افکار آزادی مطبوعات بهت  
 عطا گردیده حریت مساوات نصیب ایرانیان گشته اخوت عدالت  
 و مرآت درد زبان امانی گردیده وزرا با رعایا متحد افکار و همت  
 ابرضلع شده صدای داوود در ایران با فداک بلند گردیده حتی سکوت

نجات ایرانیان در تحصیل سرطه از پدر تا جدار خودشان اسباب هیرت و عجب  
 تمامی مانی اور و پاشده که بدون هیچ خاصه و غوریزی باین نعمت عظمی نایل شدند  
 و حال آنکه در ممالک خارجه خاصه در مملکت فرانسه میوهها نفوس و هزاران جوانان  
 مقتول اطفا لها بشیر کرده اند و از نهانی شوهر مانند

صحرای سیاه و نور باز در نظرم محسوس و ایچکوه دشادی از خاطر من نظر نکردم و آقا طاهر  
 که از استماع این مرثیه ز من منتظر رقص بود بهیچوجه آثار انبساط و سرست از وضام  
 شاهه نکرد و تعجب شد من هم محض اینکه آن بجایه راهم شل خودم غرق  
 خیال و غصه کنم افشای سر نکردم و سرست عشق و خوشحالی خودم گداشتم  
 و طاهر آرد و جدا و شراکت کردم گفتم پس در موقع خوب غم وطن نروم ام بهتر  
 است شما هم ترک غربت گفته بوطن مرحبت کنید گفت من خود نیز درین  
 خیال ولی الامور مَرهُونَةٌ باوقاتِها تدبیر و تقدیر و آهست

درگاه خداوندی مفتحت می طلبم که بیشتر این دچار شداید غربت فرماید بکلام  
 این تقریرات آخری کھوگیر شده اسکن چنانش برایش جاری شد و لداری  
 دادم و دیم اناست من بظلمه تعقیب و غصه او را فراهم می سازد باشد  
 کفتم از طرف خانواده بسیار کنکرافی دارم بخیر اتم هر چه زودتر به تبریز بسم خاصه  
 این مرده که ثا دادید قوت بهجت خرم داد و مرض فرماید قدری بیرون  
 رفته بعضی اشیاء که لازم است خرید از اهل به فردا صبح حرکت کنم حواست  
 یکمیز از سخندین مهمانخانه را همراه کند قبول نکردم از مهمانخانه بیرون آمدم  
 قدری گردش کرده تا ساعت ده از شب هر چه لازم بود خریدم برای صبح  
 شام به یکی از رستورانها که بسیار مجلل بود و خل شده سفارش خوراک کردم  
 به اطراف در و دیوار مزین تا شام میخوردم جوان رویی بفاصله مختصر سرزید  
 دیگر نشسته که یا ادا هم شل من خوراک سفارش داده بود باز بان روی سپید

شما ایرانی هستید گفتن می گفت اینجا سکنه دارید گفتن خیر چندی بود بعزم سیاست  
 بفرنگستان رفته بودم حالا عازم ایرانم باز زبان فارسی گفت خوش وقتی  
 به ایران می روید و این کلمات فارسی را بطوری خوب تلفظ نمود که تعجب کردم  
 گفتن کجا فارسی را باین خوبی یاد گرفته اید گفت در طهران گفتن سوا می فارسی  
 زبان دیگر هم میدانید گفت می زبان ترکی عثمانی ترکی آذربایجان و  
 فرانسه را نیز میدانم قدری با فرانسه و ترکی صحبت کردم دیدم تمامی را با کمال  
 میدانند برآوردن تعجبم افزود خواهش کردم شام را با هم صرف کنیم قبول کرد  
 پرسیدم چه شغل دارید گفت در وزارت خارجه خدمت می کنم و غالباً در  
 ایران ماموریت داشته ام حالا باز مامور تبریز شده ام و بعد از دو روز حرکت  
 خواهم کرد گفتن افسوس که هم سفر شدیم من هم فردا خیال حرکت دارم گفتن از  
 حرکت فردا مجبورید گفتن خیر فقط سفر می باید رزق حرکت و مقصد برسد گفت

اگر ممکن است فردا را هم بایند قدری با هم گردش و سیاحت کنیم ان شاء الله پس فردا  
 با هم حرکت می کنیم امیدوارم که در آنرا همی و رفاقت من بنصرت خود قبول کردم شام  
 و قهوه صرف شد قدری صحبت متفرقه نمودیم خواستم از شروط طه ایران صحبت بکنم  
 آرام اشاره سکوت نموده آمده گفت رویه پر از ابرو چو صحبت بکنی  
 بسی خطرناک است فردا رشته کلام را بر گردانیده قدری نیز رشته پول خورا  
 ک را من دادم از رستوران بیرون آمدم گفت سیل داریم به تیار دو تنی بایم  
 بشوخی کفتم جنم با مرافت شما بهشت است او هم جواب گفت ما که کافریم  
 به بهشت راه نخواهیم داشت من حالا شما را به تیار می برم شما هم که مالک الاسحق  
 بهشت هستید قول دهید شفاعت مرا در آخرت کرده به بهشت برید یا شوی  
 دست داده قبول کردم خلاصه سوار در شکه شده به تیار تر فتم حقیقا قابل  
 تعریف و خنی با شکه بود قرار شد فردا نیز وقت ظهر در همان رستوران

ملاقات و قدری با هم تفریح و گردش نمایم ساعت سه بعد از نصف شب  
 بمنزل مرجعت و با آقا طماس ملاقات نشد فردا بطوریکه مقرر بود بطرح محل مرزوب  
 آمده جوان روس مختصر من بود نماز را با هم صرف باد که بقبر شیخ سان  
 که در سرکوه واقع است رفیقیم و باغ بوتانیک را که در سر راه واقع است ملاحظه  
 نمودیم خیلی جای مصفا و زینت انگیز است قدری از وضع تاریخ این محل و قبر  
 شیخ مرزوب برام تعریف کرد که در آن در اینجا خارج از موضوع و مقصود است  
 و تکیه محلاً خالی و موقعا مقتضی یافتم پرسیدم چرا دیشب خواستم از مشروطه  
 ایران به پسم اشاره سکوت فرمودید گفت دیدم شما تازه وارد این خاک  
 شده از وضع و رسومات اینجا بخیلی بی خبرید روسیه پر از راه پور تچی و در هر  
 لباس استند صحبت پوشیکی بخیلی ممنوع خاصه مذاکرات انیطلب برای شخص  
 من که سمت رسمیت دارم بی غرض مضرت است چون شما بالمره از که انیطلب

بی اطلاعید ترسیم برداشتی نایده نه تنها خودتان بلکه مرام و چار زحمت نماید  
 مخصوصاً خود را به تجاehl زده کفتم مگر شرطه چیز بدی است و شما که ضایل و  
 منافع اوستید گفت هوای اینجا را با آب هوای تبریز چطور می بینید و می دم  
 خط بحث میکند اما طالب شافقن حقیقه او بودم کفتم اینجا که گرم سیرطر  
 می آید اما تبریز پیاقتیت دارد هوایش خشک است برای بعضی امراض از  
 انجمله روماتیسم و تب هوای اینجا که یا بهتر باشد ولی از حیث تفریح  
 تا شاد و اسباب آسایش و سهولت امور زندگی کافی اینجا بهیچوجه ربطی به تبریز  
 ندارد اما حالا که شرطه به ملت ایران عطا کرده امیدوارم ایران نیز تغییر  
 وضع کند از قراریکه شنیده ام در ممالک شرطه امورات بازاده مطلقه  
 اداره نشود خرابی و آبادی مملکت بسته بیل کمفرو وزیر جاehl یا اسیر  
 کاهل نیست که فقط خلقت مملکت را برای شخص خود داند و اما ملی آنرا اعلام

ز غریب خود خواند خود سوار در شکم دودی با صد لاله و فانوس راه رود و فقرادر  
 شب تاریک بگوید اما بفتند خود هر صبح و شام کباب جو به و خوراکیهای لذیذ  
 بخورد ملت نان جو هم پیدا کنند در گوشه گوچه یا از کسکی جان دهند میدار  
 که بدلول بنی آدم عضای یکدیگر بکنند شما هم از شنیدن این فقره بدقت بخوانید  
 شد که ایران نیز در زیر لوای مشروطیت و زمامت رجال با غیرت و شجاعت  
 انسانیت پرور ترقی کرده اقتدا نصف اروپا اما لی ملک زده این مملکت از زبانه  
 خود بهره ببرند جوان روس گفت برادر من شخصاً انسان و طرفدار عالم انسانیستم  
 اما از گفتن دوتر که مجبور بودید چون شما را در اندک مصاحبت شخص صحیح تعقیب  
 بجا آورده ام لهذا بشرط کتمان دو فقره سر ضمیر خود مرا در حضور شما کشف می  
 سازم اولاً اینکه اما لی ایران قابل شرط نیستند زیرا که برای وقایع و حفظ  
 اساس مشروطیت علم لازم است و علم نیز در ظرف امروز حکم گویا را در ایران دارد



با وجود اینکه ملت روس فعلاً دارای همه قسم علوم و با الهی تمدن روی زمین ادعای  
 برابری و بلکه از جهت سیاست برتری دارند امپراطور اعظم ما الهی را قابل شروط  
 نمیداند و عطای آرزای هرج و مرج مملکت و انقراض سلطنت می شمارد و ازین  
 جهت است که را پورتچیان مخصوص برای سندنشر این مقولات برگذاشته و جدا  
 این مرتب است و ثانیاً ملت وقتی لایق شرطیت می شود که آحاد و افراد ملت  
 پی بحقوق بشریت برده و مطالبه حقوق نمایند و شرف نفس شناسند نه اینکه فقط  
 نجات و اکابر مملکت محض حفظ مقام و رتبه خود یا عداوت با مقام سلطنت ملأ<sup>الت</sup>  
 مقصود قرار داده غرض اصلی خود را بوقع اجرا کنند و قوه ملی را در مقابل دولت  
 قوه دفاعیه قرار دهند و الا ن تاسف دارم بگویم که مشروطه ایران از هر دو  
 صورت خارج است نه آحاد و افراد ملت پی بحقوق برده و نخواهند خود را  
 از چنگال هوس کارانه استبداد برهانند و نه وزرا و رجال دولت میخواهند با بداد  
 قوه

قوه جامعه ملی حفظ مرتبه و شئونات خود نمایند بلکه هر دو شال بقوا درست دیگران  
 اسیر بامیل دول خواه آنان مشغول قصد و من خود نیز بد بخانه کی از ما سریم  
 که باید رشته آن مقوا را بدست گرفته باراده و آرزوی رؤسای خودم برقص  
 آورم و از سر زشت خود شاکیم اما چه کنم حب دنیا و لوازم معیشت مجبور به ترک  
 حوالم انسانیت کرده انکه شیران را کذب و به مزاج احتیاج است  
 احتیاج است احتیاج جوان روس این صحبهارا بیک عشق مخصوص  
 و بی پروا می نمود کوی شعله عشق و مقام جوانمردی مختصا عالم فانیست را با و  
 اعلان کرده بود اظهارات این جوان ستمدار و خیال باکفته نامی سید و غور  
 تقایه میکردم بر تپ یاس و حرمان می افزود و انقضای عالم سلام و نظم  
 مجسم میشد خود بخود می گفتم .

تاریخ ما شود ز جهان منقرض چنان کوی کی هیچ ثبت نبوده بدفتری

خلاصه بعد از تفرج و گردش متفقاً بتر رحمت گفت چون فردا صبح حرکت خواهیم  
 کرد بهتر است برویم لولزم سفر خود ما را آماده نمایم که فردا اسباب تاخیر نشود  
 من دست او را فشار داده اظهار تشکر و امتنان از همراهی او نمودم فردای آنروز  
 موافق قرار داد در ساعت نه از صبح روبرو تبریز نهادیم سه روزه وارد تبریز شدیم تا بهنگام  
 خرمی و سرت وارد خانه گردیده غافل از اینکه غم و کینه غمزد و در دهن بود و حاضر  
 کو حکیم همین که صدایم را شنید کبوتر وار بوم پرواز نمود باغوش کشیده بوسیدم بی  
 اختیار سیلاب اشک بصدورم جاری شد خواهرم نیز با شدت گریه کرد پرسیدم  
 محسن کجاست گفت ناخوش است بی اختیار سبب اطلاق شافتم دیدم  
 چند قدم بقاصد رختخواب سمت در بهیوش افتاده بی تحاشا فریاد کشیده  
 بهیوش نشستم خاموشی که مدتها در خدمت ما بود داخل شد و دلداریم و اکیفیت را  
 پرسیدم گفت از روزیکه شایسته اید منیدانم از کثرت غصه یا بچه هبه روز بروز

آثار صنف و پریان در حاشیاء همیشه خاصه بعد از فوت مادرت هر روز  
ضعیفتر و زودتر می شد حالیکه است بتری شده گاهی و حیاط و اطاق گردش  
نیکند حال که صدای ثمار شنید خواست ثمار استقبال کند از کثرت خطاب  
حالت غشوه عارض شد افاد سرش را برداشته برانگذاشتم سر و صورتش را  
مالیدم بکمرته چپانش را نیم باز بارنگ پریده با حشرت تمام و نظیر حیران به  
صورت من نگاه سرگردانی کرد آسته دست مرا گرفته روی قلبش گذاشت و بگریخت  
واری ننوخته با های های کریم مرگان ییاش را روی هم گذاشت  
با حشرت بصورت من نظر انداخت خواست حرفی زند ننوشت از نگاه سحرانه  
اش منیده می شد که التماس سکوت میکند باز چشم روی هم گذاشت و  
بهوش شد فوراً فرستادم حکیم آمد ملاحظه نمود مرضش را پرسیدم گفت دق  
است دوا هم ندارد و رفت تا دو ساعت در همان حال باقی بعد از دو ساعت

باز چشپی برای وداع آخری کشود قسمتی کرد و ترک زندگانی گفت بعد از آنکه  
 مجلس ختم و سوگواری تمام شد تا پنج روز از خانه بیرون نیادم و اقبال با قدم  
 هیچ امری نمیکردم روز پنجم حاجی قنبر علی حسایه به دیدم آمد کثرت ملائمت  
 و حرّم را شاهده نمود قدری نصیحت شفقتانه و پیرانه کرده تسلیم داد و مجبور  
 نمود که ز راه حسایه ها دیدن کنم خلاصه چند روز متواتراً مشغول باز دید و ضمن  
 از روس جوان هم دیدن و تجدید عهد بعمل آمد و در ضمن معارفان بود با  
 تشکیل شعبه های انجمن ایالتی روزی برای زیارت انجمن که کعبه آمال و  
 مایه نجات مملکت فرض می نمودم و بعد بانجمنهای محلات رفتم و قدری  
 صحبت نمودم دیدم چند نفر از کسبه و تجار شر و غیره در آنجا جمع مشغول  
 صرف چایی و قیّان و احتیاط می کنند ابد اصحبت صلاح امورات و  
 ترقی مملکت در میان نیست سه روز متوالیاً بانجمن ایالتی می رفتم در گوشه نشسته

مشغول اجتماع صحبت های عظام بودم دیدم یکی سینه را طرح و مدت یک ربع در  
 آن مخصوص مذاکره هنوز قرار مطلب بجائی منقش نشده و بدون آنکه رأی در انجام  
 امر داده شود و دیگری سینه دیگر را عنوان قبل از اینکه کلام او به آخر برسد نمی  
 مطلب دیگر را بیان می اندخت درین حال دیدم یکی از اعضا پاشنه گفت  
 حضرات لایحه از انجمن صداقت رسیده اگر اجازه بدهید قرائت نمایم  
 حضرات سکوت محض شده مشغول اجتماع گردیدند خلاصه لایحه این بود  
 که انجمن ایالتی بمنزله دخت و انجمنهای محلات شاخه های او هستند و برای  
 اهل دکاوت پرشده نیست که قدرت عظمت آن موقوف به کثرت  
 شاخه اوست و یا خود انجمن ایالتی و <sup>روخانه</sup> انجمنهای محلات آنها را هستند اگر  
 توجه و مویطت درازد و قوت آنها را بمل نماید کم کم رو ضعیف گذشته  
 و ضعف آنها بالاخره مایه سبب قدرت <sup>روخانه</sup> و بلکه هاش (اندام)

او خواهد بود حالاً قریب دو ماه است انجمن مقدس صدقت که مقصودی بخیر  
 توسعه قدرت انجمن ایالتی و تقویتی قوه استبداد غرض دیگر مدارد بالواج  
 وطن خوانانه فریاد می کند که تقویت انجمن صدقت و حکام اساس آن  
 از اہم فرائض اعضای محترم انجمن ایالتی است و از یاد قوه و قدرت آن  
 موقوف بصرف پول است لا غیر بخرج کسی زفته چگونه میشود رئیس و اعضاء  
 آن از کسب و کار خود باز مانده از جیب خود مخارج و منتظر او را در دوی  
 انجمن ایالتی بشوند محض اتان محبت مبداء با عرض این مختصر لایحه انجمن  
 صداقت اظهارات حقہ او را پیشیاد و درخواست انجام فوری از پیشگاه  
 آن دوات محترم دارد اگر کسی برخلاف اظهار حقہ تشکی نماید محل خطہ  
 نظر تحقیقات انجمن صدقت گردیده و مورد حسن ظن ترقی خوانان خواهد  
 شد بعد از اینکه فرست لایحه تمام شد مکرر بہ چند نفر از پایین مجلس است

همزده پانیزه باد انجمن صداقت زنده باد کمارنده لایحه کفنه غننه ترک  
 برخاست آنوقت رئیس اشاره سکوت موده گفت حضرت حقیقتاً انجمن  
 صداقت درای مقام عالی و اسم با اسمی است و اظهارش برحق و سابق  
 مراعات است رای شما حضار چیست هرکمی از حاضرین با عبارات  
 عجیب و غریب بنای مداحی را کدشته عمارت انجمن صداقت را کعبه  
 حقیقی نام نهاده رئیس و اجزای آرا از اشخاص متحن و اوّل فلیوف دهر  
 خوانندگی کلام خود را تمام نکرده دیگر می مدح دیگر عنوان می نمود خلاصه  
 سه ساعت تمام حضار وقت خود را صرف مداحی انجمن مرنور نمودند دیگر  
 حوصله من تنگ شده خود داری نتوانستم سکوت را بهم روزه سرپا ایستاده  
 عرض کردم آقایان بنده کی از اولاد وطنم مدتی بود بواسطه تعدّیات  
 عمال حکومتی و مصائب وارده خطر اراً ترک وطن گفته بودم همینکه شنیدم



آفتاب شریطیت از افق ایران طالع و نور سعادت و عدالت پرتو فکرت  
 این مملکت گردیده و حریت و مساوات بعد از تیرها مدت نصیب امانی بخت  
 ایران گشته با نهایت وجد و سرور قلبی مرحمت بدین مردم همه میداند که در  
 ممالک آزاد و مشروطه اولین مایه سعادت و خوش بختی آزادی زبان و قلم  
 است بشرط ادای مطالب سفیده هر کس از افراد ملت حق دارد اطلاعات  
 و عقیده سفیده بحال ملت و مملکت را بشرح مقاله یا زباناً تقدیم مراکز سفیده  
 نماید اگر اجاره میفرماید بنده نیز عقیده خود را در سلسله انجمن صدقت  
 بیان نمایم رئیس نظر تحقیر آمیز بسوی من انداخته متبسمی کرده فرمود بلی  
 هر چه میخواهید بگوئید آزادید ولی خلی محضه زیرا که وقت گذشته خسته  
 شده ایم اگر چه از نیم خند و تحقیر خباب رئیس سخت آزرده دل شدم  
 ولی از آنجا که سطلی را که میخواستم بیان کنم برای حال ملت خالی از فایده  
 بر

بنزد صبر و تحمل را شمار خود ساخته بی آنکه حالت تغیری بخورد راه دهم عرض کردم  
 استند عا دارم بفرماید انجمن صدقت و سایر انجمن های محلات بحکم کی و جنب  
 که این قانون تشکیل یافته رئیس و اجزای آنها موافق کدام مصل و از طرف کی  
 منتخب شده وظیفه آنها چیست یکی از اعضا که ظاهراً جوهر تر مناطق تر از  
 دیگران بود گفت بحکم هیچ کس فقط در هر محله چند نفر از اهالی باغیرت وطن  
 دوست جمع شده انجمن در محله خودشان تشکیل و محتاج افتتاح آنرا از حجب  
 فوت و جوانمردی خود داده رئیس و اجزای آنرا از میان خودشان انتخاب  
 کرده اند گفتم پس این اولیایم اعلام حجب برای کی و معنی این چیست  
 گفت موجب و حقوق میخواهند و حق هم دارند گفتم می خواهم مضرت و  
 و فاست افتتاح و تشکیل این مجالس را بشمار آرم و اعضای محترم را از  
 سوء نیت آنجا بیا که ما هم ولی از آنجا کی که حجاب رئیس اجازه ندادند <sup>بمقتضی</sup>

عرض سکیم که چنین رسم و قاعده در هیچ مملکت رواج ندارد و مخصوصاً در این  
 مواقع اشخاص با عرض و فساد گشیل چنین مجالس را بیهوده قدرت و قوه و جاه  
 خود قرار داده مقصود اصلی و غرض شخصی خود را بموقع اجرا میگردانند و بعضی  
 دیگر نیز به نیت آرائی پی برده محض طلب منفعت آلت و طمع ادا آرائی  
 میشوند چون بنده نه خیال ریاست دارم نه خیمه دار و کالت می کشم  
 که تا از سبب حسن ظن آرائی برترسم یا از عدم مساعدت با اطرافشان  
 مورد ملاحظه نظر تحقیقات شان واقع گردم مخصوصاً با و از بلند سکیم که  
 این مجالس بزرگ کرم درخت است صدقه که با المال ازین مجالس  
 که ظاهراً طرفدار و قوه انجمن ایالتی شمرده می شوند با ساس شرط عمل

رسید از هیچ دشمن شال آن دیده نخواهد شد  
 عَسَى أَنْ تَحْبُوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ أَلَمْ تَكُنْ أَعْلَمَ

مقصود نیست آنها خالص و میخوانند محض خدمت بوطن روزی چند  
ساعتی جمع شده در اصلاح امورات مملکت شورا نمایند و بیکر چه حقوق  
میخوانند و ضمناً مستحق حقوق هم باشند این نوع تهدید اعضای انجمن  
ایالتی چه معنی دارد همان شخص کلام مرا با انبایست خشت فضل و  
گفت بکوری چشم دشمنان حریت و سبب این بعد ازین در هر محله ده تا  
انجمن تشکیل و محتاج آنها را کلیه از کلیه ملت خواهیم داد تا بعضی  
تکلیف خود را دانسته القاء شبهه نکنند و رو بریس کرده گفت همین  
حالا باید حقوق رئیس و اجزای انجمن صدقات را معین و شرحی بوزیر بایسته  
بنویسید که ماه بماه پرداخت نماید رئیس و اعضا بدون اعتراض  
تاخیر اظهار این شخص را بوقع اجرا گذاشته اند مگر از مطبوعاتی حاصل  
بلکه فانی از خطر منیده باشد که قسم صدق عراض صادقانه بنده محقر

سین سو نتیجه تشکیل انجمنهای محلات برای احین شاهه دوست و  
 دشمن وطن را خواهید شناخت این را گفته از اطاق خارج شدم هنوز  
 بدر حیات ز سیده بودم دیدم مرد فطور به شکل باس قفقاژی در بار  
 سر تا پا غرق آهن و فولاد که انسان از دیدنش وحشت میکرد من رسید  
 با الفاظ غیر مرغوب که از دکر آن حیا دارم گفت اگر کمر تبه و کمر پا  
 باین حیا ط بگذاری مادرت را به ماتمت می نمانم دیدم غیر از سکوت  
 چاره دیگر ندارم با حالت یاس و حرمان از انجمن بیرون آمده  
 بخانه نهادم فردا سه ساعت بغروب ماده جوان روس بیدم  
 آمد علت افزدگی و پریشانی عالم را پرسید فوت برادر مرا گفتم  
 اظهار تاسف و تلیم داد بعد از اندکی صحبت متفرقه پرسید دیروز  
 انجمن رفته بودید گفتم بل گفت چه صحبت شد خیال کردم سخا به سبب

من از وضع و صحبت انجمن مطلع شود باطناً ازین سؤال او خوشدل شدم  
 گفتم مذاکرات و صحبت های اجتماعات ملی در هر مملکت شبیه هم دیگر است  
 گفت شنیدم برای شما قدری بد گذشته است گفتم خیر اصل ندارد خندید  
 مطالب و صحبت های دیروز را فقیراً اقطیراً بدون کم و کسر برام نقل کرد تبرک  
 تعجبم افزود گفتم مناشه و مباحثه در هر مملکت فیما بین وکلا و خیرخواهان ملت  
 واقع می شود و حتی بعضی اوقات شاجره منتهی به نزاع و پارتنی با یکی  
 سکیرد گفت بی فرمایش شما الصدیق دارم اما در هیچ مملکت دیده  
 نشده کسی را برای اظهار صلاح مملکت از انجمن ملی و مجلس شورا بیرون  
 و تهدید قتل نمایند گفتم دوست من مرد اگر گشته شود در سرکاری  
 باری نیل مقصود بی زحمت از جمله محالات است باید صدای آن  
 بنده در راه حق کوئی گشته شود و فدای راه حریت شوند تا پای شیطیت

احکام باید و ملت قدر این نعمت عظمی را بداند گفت رفیق اگر چه این  
 سبب بخلی از وظیفه و تکلیف ماموریت من خارج و بلکه برای خصم من  
 خطرناک است اما از بکه شمار آدم صحیح و بی مرض بجا آورده میل واقعی  
 رسانیده و شمار مثل برادر خود میدانم وظیفه مقام انسانیت و ادیت خود  
 میدانم که شمار صدقا از مخاطرات اقدامات خودتان بیایا کایانم تا در  
 نزد وجدان خود مسئول نباشم و شمار اصفای قلب خودتان قسم میدهم  
 که افشای سر مرا نکنید بدانید که جریان امور در مملکت ایران فوق  
 آرزو و اراده خارجی و حرکت محوم امانی از روزگار گرفته الی ادما عتیت  
 در تحت خواست و شیت رقیبان است همیشه ریکوم که این مجالس  
 محفل در ایران عاقبت ندارد و این اجتماعات ملی برای حصول صلح  
 دیگران است دخالت این امر منی خطرناک است و میوه تلخ دارد

میدانم که این انرا رات شما از روی نهایت صدق و صفا است و کشته شدن  
 حوزرا در راه سعادت وطن و آرزوی امیر طغان مایه عین سعادت و خوش  
 بختی فرض می‌کنید شدائمه اگر میدانم تقدیر خودی از مجاهدت شما نفی به  
 حال این مملکت حایده است هرگز شما را ازین اقدامات خیرانه باز نمیدانم  
 مهمل است که محض حفظ مقام بشریت حوزم نیز در توسعه خیالات و اقدامات  
 شما شرکت بیکردم اما افسوس که تلاش و اهتمام هزاران مثل شما که حساب  
 هیچگونه نفوذ نیستید بقدر سربومی بر نوشت ایران تغییر نخواهد داد و بجز  
 اینکه مرکب پیوده را خریدار دیگر اسمی از شما برده نشود حاصل دیگر ندارد  
 چنانکه تا بحال صدای از غیرت ندان این مملکت در همین خیالات  
 در گوشه زندانها جان داده نام نیک برای شان باقی نمانده مهمل  
 است که به بانی گری هم سهم گردیده هزاران لعنت برای شان می



خواند و سلماتان نداند کفتم رفیق این تقصیدات و رفتن مرا بخن  
 از کجا دانستید خدیگفت برادر اغلب اجزاد اعضای آنجا را پورته  
 و نمایندۀ ماست حتی انتخاب و کلا بارادۀ وسیل یا و حرکت شان تماماً  
 موافق دستور العمل و پروگرامی است که هر روز با نهاد داده میشود خلاصه بعد  
 از مدتی ازین قبیل صحبت خدا حافظی کرد و هنگام رفتن باز ترک مرا  
 را با خنن تاکید نمود خدی از این مقدمه گذشت من هم اولاً بواسطۀ تهدید  
 انجن ثانیاً بواسطۀ عدم پیشرفت اطارات و حصول یاتس با خنن  
 نمیرفتم در ان خیال انجن اسلامی که در محله شتر بان تاسیس شده بود بنام  
 مخالفت با انجن ایالتی گذشت حاج میرزا حسن آقای محمد و حاج  
 میرزا اکرم امام جمعه و سایر علمای شهر را طرف دار خود نمود و نازعه در  
 گرفت هنگام عظیم برپا شد محبس طهران هم مقارن همین حال بود  
 شد

شد و کلا متفرق و فماری شدند برای شرح این غوغا کتب علیحده لازم است  
و تالیف آن نیز بوقت خود موکول است چون مقصود تفسیر فقط شرح و  
کشف اساس مطلب است لهذا از درج فاجعه عجیبه صرف نظری کنم اما  
همین قدر عرض میکنم تا کسی در اشای آن اسکا مه در تبریز نبود هزار یک  
آن غوغا را با خواندن و شنیدن نخواهد فهمید ساکنین تبریز خود شاید  
مقاله خلاصه مامورین دول بهجوار نیز دانستن آتش این فتنه بودند  
همان روز نامه مکتوبی از آقا طهماسب رسید خلاصه مضمون آن این بود

برادر شفیق و محبوب عزیز من

تورفتی خاک وطن را زیارت کردی خوشا بحالت منم کارهای خود را  
باندازه تسویه کرده عازم بودم ولی انقلاب تبریز را شنیده فتح خراب  
نوزم ننیدام کدام قسمت وجه برنوشته بخواهد مادام عمر در غمتم نگاه دارم

میدانی چه عشق مخصوص بزبایت خاک وطن و دیدن اهل و عیال دارم  
 اما تیرسم این آرزو را با خود بزیر خاک برم وضع تبریز را پر مغشوش و خلی  
 بدتعریف می کنند و آنچه بر تپ و حشت افزوده و مسلمانان اینجا را بجه  
 اندخته این است که ما مورین مخصوص از طرف دولت روس جمعی از اراذل  
 و اوباش مسلمان ساکنین قفقاز را اسلحه و پول داده بامداد و معاشرت  
 شروط چنان تبریزی فرستند تفنگ و فشنگ است که تقیمت خیلی  
 نازل بقا چاقی ما می فرستند که حل ایران نمایند از طرف دیگر از بلاد  
 می نویسند که عده زیادی از ترکها با حکم دولت روس بامداد و معاشرت شاه  
 ایران از راه رشت و از نلی روپای تخت میروند این اقدامات مخالف همگی  
 این دولت مسلمانان مقیم قفقاز را مضطرب و حل این معما برای وطن خراب  
 که از مرکز معرکه دور و بی خبرند پس دشوار گردیده اگر فرض کنیم دولت روس

طرفدار مشروطه ایران است این قیاس اساساً غلط و بلکه فرض محال است در  
 صورت قبول فرض محال هم فرستادن لژی با باد استبداد ایران چه معنی دارد  
 بواسطه عدم اطلاع صحیح از وضع ایران عموماً در مثل این شما عاجز مانده ایم استدعایم  
 وضع کیفیت انقلاب ایران خاصه از باب مجاز انقضای امضا مرقوم دارید تا  
 رفع کمرانی شود هموطنان را نیز ازین نکته باریک مخصوصاً تلفت سازید این  
 را اذیل را که از قضا ز می آیند مشروطه خواه ندانسته بلکه خود آلت پوتیک  
 و دشمن دین و وطن شناسند فدای جلال محبوبت (ط)

بعد از مطالعه این مکتوب کوفی دنیا را بر سرم زدند حقیقت گفته ام می شنید و در خور  
 تصدیق کردم دیوانه وار از خانه بیرون آمده خواستم با نجمن ایالتی و انجمن  
 اسلامی رفته مکتوب را بخوانم و جاسین آنجا و علمای محترم را از سوء  
 نتایج اقدامات و وفات امر بکا نام دیدم کلید از هر طرف نش

نگرگ بیار و ممکن نشد      بجانم رجعت و شرح ذیل را دو نسخه  
 نوشته که یکی را به انجمن ایالتی و دیگری را با انجمن اسلامی غیرتم بلکه بود نتیجه اقدامات  
 هوکارانه و جاهلانۀ خودشان تلفت شده دست درگشتن هم دیگر و سختی جان  
 مسلمانان بی گناه برداشته بی جهت خود را آلت پولسیک اجانب قرار نداده  
 حضور محترم علی دین مبین محمدی و مرد جهنم شریعت نبوی و انسانی ملت  
 بدبخت ایران کثر الله اشالم .

کردیم غم کعبه و تاجانه میرویم      مقصود کشتن است بویانه میرویم  
 رفیم اگر چرا ره دیوانه میرویم      بحساج و ارزانی افسانه میرویم  
 خاف ز سختی ره و وز دام دشمنان      بی فکر و بی درنگ دلیرانه میرویم  
 مقصد کی و راه کی قافله کی      دین بس عجب بود که پریان میرویم  
 محبوب دم بند بفریاد ناله کو      آخر کجا چنین کرد و کورانه میرویم

اسی علمای اسلام و اسی و کلامی ملت اسی امرای مملکت اسی وزرای  
 ایران آیا میدانید کشتی استقلال ایران در چه محل خطرناک نگرانده ختم و  
 در مقابل کدامین امواج بلا و کوه پیکر منتظر هلاکت است آیا میدانید حیات  
 این ملک قدیم و سلطنت قوم فعلا از چه رشته باریک آویزان و قطع  
 رشته موقوف بر حرکت خبری است آیا میدانید که آلت اجرای توطئه  
 اجانب شده کلوله دشمن را با دست خود بچشم خود میزنید و ریشه منبری را  
 با دست خود بمالک و ریشه هستی خود می زنید آیا میدانید که رنجبر اسارت را  
 با دست خود بگردن خود می اندازید اگر صدق عواصن بنده را باور کنید  
 مکتوب جوینی را که از تقفیس نوشته اند بخوانید شما را به آیین اسلام و هدایت  
 مقدس محمدی قسم میدهم که این منازعه خانان سوزنا چقدر موزی و تاریک  
 نماید آئی بخود آید غرض شخصی را کنار گذارند با علم حضرت محمد علی شاه

التجارید از که ستم مستحضرش سازید ادا و طلبید اتفاق نماید عت این مجاهد  
 و مازعه بی حقه را بقیه قوامی و قدرت سلطان را موافق میل و آروزی  
 دشمنان خودتان صرف و ضایع نماید به باطن اسلام قسم ثانی جنگید و می نماید  
 و در میان مملکت بخود می باند و عین می کنند بدانکه که استقلال زایل را آید  
 بازگشت نیست مضمون من مات فات مرده را بازگشت نباشد  
 بجزت حق سو کند و حق پیمان می شود و در اطلاق ای تاریک می نماید که  
 نه از آن پیمانی سودی و نه از آن ناله فائده باشد تا زود است اتفاق  
 کنید و بقیام چاره جوی بر آید .

از منزل خارج شده کفیر تنگنچیرا ویده پنجوبان داده پاکت با را هم با و سپردم  
 التماس نمودم که بهر وسیله باشد کی را با بنجن ایالتی و دیگر را با بنجن اسلامی  
 برساند مضمون آراهم را برایش خوانده و گفتم اگر کوشش در رسانیدن این دو

پاکت بعل یاوری خدمت باریان و اسلام کرده اید و نیز قبول و پاك  
 بار از من گرفت بنزل مرجعت کرده با نهایت بی آرامی منتظر حصول  
 نتیجه مطلوبه بودم فردای همان روز جوان روس بدیدم آمد  
 حاش را در کون مضطرب دیدم بی مقدمه گفت فدای چرا بنصیحت  
 شفقت من گوش ندادی این چه کاندیدی است نوشته اید خود را چرا  
 دانسته و فهمیده به هلاکت می اندازی و مرک را سفت خریدارستی  
 این رفتار شما با وجود طلاعاتی که دارید از عقل دور است خودتم حاشا  
 کنم گفت کار از کار گذشته است محل انکار باقی نیست حامل کاندید شما  
 و سکیه و فلان در توقیف است از انجمن ایالتی چند نفر معین شده اند  
 که امشب شما را تلف کنند تا فردا است چاره خلاصی خود را پیدا  
 کنید من با وجود کثرت شغل و گرفتاری همیکه این سنده را شنیدم و از



نیت انجمنان مطلع شدم خود داری نتوانستم که شمار استخضرانم من از اتاع این  
 خبر پرتو حش کر دیده گفتم بهتر است با سلامیه بروم که برای اینها دست رس  
 منیت بکجهات ازین بلا محفوظ مانده مآرقع استباه نمایم

گفت خط آنجا برای شما فوزی تر و شدید تر از خطر انجمن ایالتی است و حیب  
 کار شما نیست که در انجمن ایالتی سبده و مغرض بقیم رفته اید و جالسین سلامیه  
 ام از مضمون کاغذ شما را شرطه خواه صرف شاخه اند و جداً در صد قصد  
 شماستند در قونولخانه ام مقصود پس کیکی تشریف دلرید .

گفتم عجب امن و کاغذ ابدی اسمی از شرطه و استبداد نبرده نه طرفدار این  
 و نه خاطر خواه آن شده ام فقط استدعا و التماس کرده ام که بدون جهت چون  
 مسلمانان بی گناه را نریزند و فتوای تنگ حوض و ناموس بجا رکاز اندیشه  
 هرگاه که این نیت و اظهارات من فقط از روی خیرخواهی و کجلی خالی از

غرض است مشارایه خدیگ گفت فدای سواد همان کاغذ را پس با آوردند  
من میدانم که شما بجز از راستی سخن نگفته و سوا می خیر خواهی مقصودی ندانستی  
اما کو دیده حق بین کجا است کوش حق شنو دانگهی کرر با گفته ام که  
کلیف آدم صحیح وطن دوست میان این اشخاص پیدائی شود اگر اتفاقاً یک  
نفر عالم وطن پرست و دهل انجمن شود اولاً اعضای حاضری خودشان  
بالتبع بودن او را در انجمن تصدیق نمی کنند و بر و سید است اورا مفتضح  
و بیرون می نمایند زیرا که شخص وطن دوست ضد حرکات اینها و مخالف  
تقاضای آنهاست و اینها هم که مقصودشان فقط پر کردن جیب و تعیش  
شخصی است هرگز راضی نمی شوند که شخص صحیح عالم در انجمن بوده ناظر  
حرکات ظالمانه اینها بشود با وجود این تفصیل اگر آن شخص فاضل بهر قسم  
توهمین و خواری تن داده محض خدمت بوطن بسمثل این همه شاید بشود

و نوعی با انجمن سلوک کند آنوقت انکشت خارجی بکرت می آید و بهر سید  
 باشد انجمن را از وجود چنین شخص عالم و ضریبست یک خالی نماید کفتم  
 خوب حالا چاره چیست گفت باید همین حالا اهل و خیال را از خانه بیرون  
 کنی بطوریکه کسی نفهذ و خودت هم مدتی در جانی پنهان شوی بعد محرمانه ازین  
 شهر فرار کنی و الا کشته میوی این را گفت خدا حافظی کرد و رفت .  
 من فوراً ساجانه حاجی قبر علی رفته ماموق را بیان و پناه خواستم حاج بشار الیه  
 اول وحشت نمود خواست درخواست را رد کند بعد از التماس ترحم کرده  
 قبول نمود ولی گفت ببادا اثاث البیت و مخلفات بیاورید که نفهذ  
 من هم و چهار رخت و خطر شوم بمنزل مرجعت خواهرم را برداشته فقط  
 ریش سفید را در منزل گذاشته کفتم اگر کسی بدیدم آمد بگو بگویم آباد و همان  
 رفته اند بعد از سه روز مرجعت خواهرم کرد او را هم از مطلب سبق نمودم

بنجانه حاجی آدم و با نهایت وحشت منتظر قضیه موعود بودم تا این حالت  
 پریشانی و خصه مراد را آنحال تصور نمایند تقریباً چهار ساعت از شب گذشته  
 صدای چند تیر تفکات رنای و هوی شنیدم لرزه بر اندام افتاد پرستوحش  
 شدم بیچاره حاجی شکر از من مضطرب و پریشان شد ولی ظاهراً خود داری  
 کرده بمن دل داری میداد از هر جا امیدم سبب شل کسی که منتظر  
 مرک است دست بوی آسمان بلند کرده عرض کردم الهی بدو مظلومان  
 بر سر خدا و خدا تو خود میدانی که بجز حق کوئی کنه و تقصیری ندارم خلاصه  
 تا صبح نه بیچاره حاجی و نه من چشم روی هم نمکذشتیم بعد از طلوع آفتاب  
 حاجی برای کسب اطلاع از خانه بیرون رفت بفاصله چند دقیقه حراست  
 نزد گشت از در سلوم و شب بیدار و نفر به جستجوی شما آمده شما را پیدا  
 نموده برگشته اند از حال خانه پرسیدم گفت چیزی نشده قسم داده اند اما

کردم اصل طلب را بگوید ناچار شده گفت اثاث البیت و مخفیه را از  
 جاردالی پاردو غارت کرده خانه را حواب پیره زراهم بسیار گشت  
 کاری و مجروح ساخته اند الساعه که از آنجا عبور کردم دروچه تیر و صبر  
 پشت بام ما را می بردند ترسیدم اندکی توقف کنم تا اثر شده حرفی ز نم  
 تولید خیال و اسباب درد سزاوارم بیاورم این بود که نخواستم بایستم و  
 تفصیلات را برپرسم استماع این خبر برتاب ملائم افزود خلاصه پانزده  
 روز تمام در منزل حاجی پنهان بعد از پانزده روز دلم خفه شد مکتوبی بجزان  
 روسی نوشته بعد از شکر است و اظهار امتنان قلمی است عا کردم اگر ممکن شود  
 تذکره برای من بتحقیق و اعداد در حرکت و خلاصی من ازین شهر نماید محل  
 خودم را هم توسط حامل مکتوب برایش پیغام دادم سه ساعت از  
 شب گذشته در زده شد رنگ بیچاره حاجی پرید هراس و شورش  
 و

فوق العاده با اهل بیت حاجی دست داد من خردم نیز مضطرب و پریشان  
 گشتم از حاجی استهزا کردم که خود ببر بدم اگر برای توقیف  
 یکشتن من آمده باشد با سانی معذورشان رسیده اقلاصه من  
 به بیچاره حاجی و به اهل بیت که همه ترسان و لرزان بودند نرسد  
 باری دم در آمده گفتم کیست صدایم را شناخت گفت رفیق  
 شفیق تو . . . . . فوراً در را باز دیدم بیچاره در آن تاریکی شب  
 و با آن وضع انقلاب شهر تهانی نوکر و بی فانوس تا آنجا آمده رویا  
 بوسیدم گفتم حقیقتاً باعث نجات من شدید و زندگانی خودم را بعد از  
 این شما مقروضم دست به بغل کرده یک طغرا تذکره و یک طغرا بلیط  
 اوتو موبیل بانضمام یک طغرا سفارش نامه به نمایندگی کپانی راه در  
 کنار آجی داد گفتم فردا صبح رزق تغییر لباس کرده خود را بکنار آجی

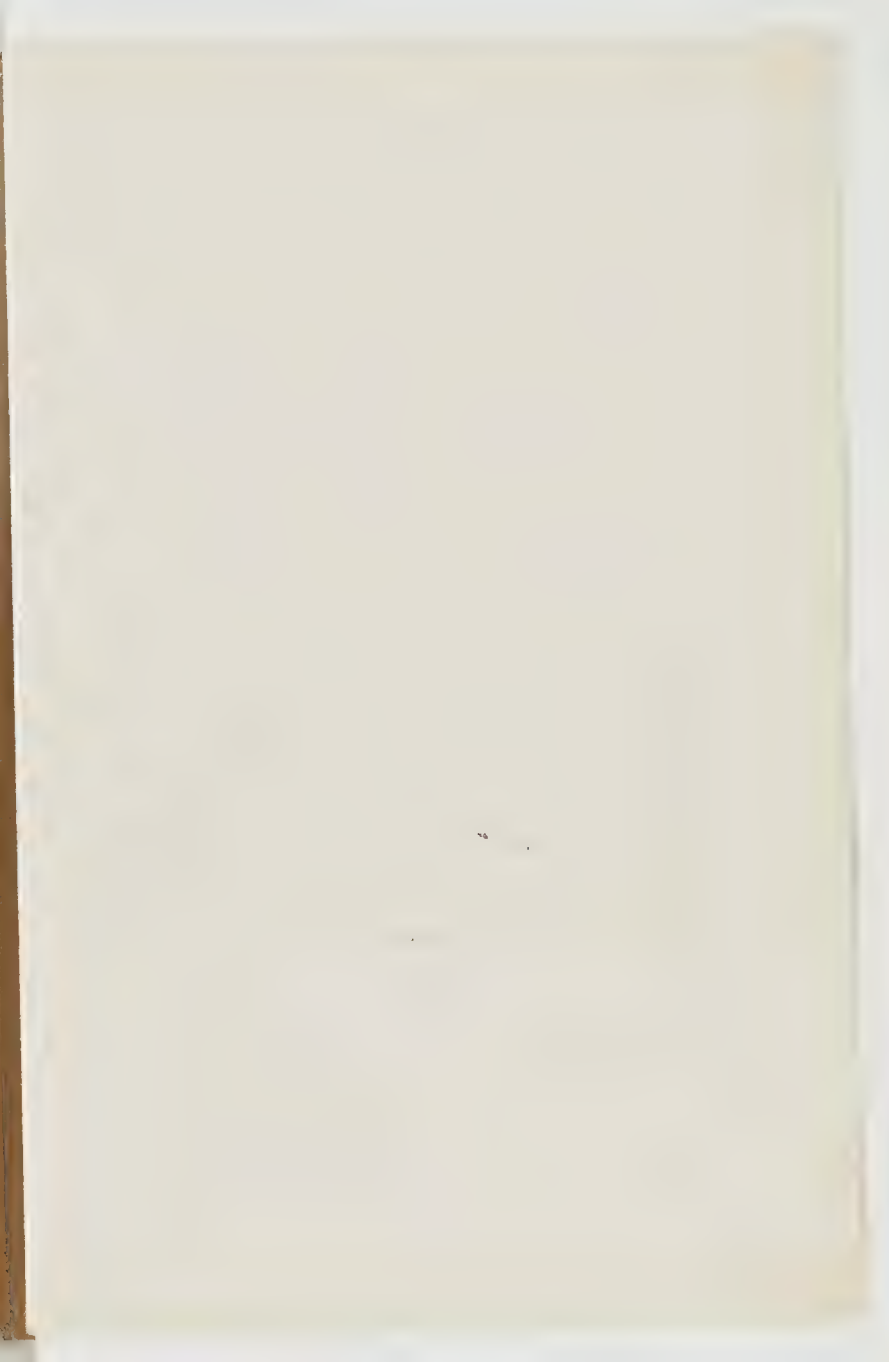
رسانیده همین کاغذ را بر سرِ ادارهٔ راه بده شمارا در منزل خود جا داده و راه می  
اندازد اگر خدای نخواسته گرفتارشید به هر وسیله باشد فوراً بمن اطلاع دهید من  
خودم نیز درود شما را فردا محرمانه با تلفون از پیل آجی می پرسم و تکرار اسفارش  
می نمایم این را گفت خدا حافظی نمود هر چه التماس کردم با طاق بروم قبول نکرد  
باز تنها مرجعت نمود .

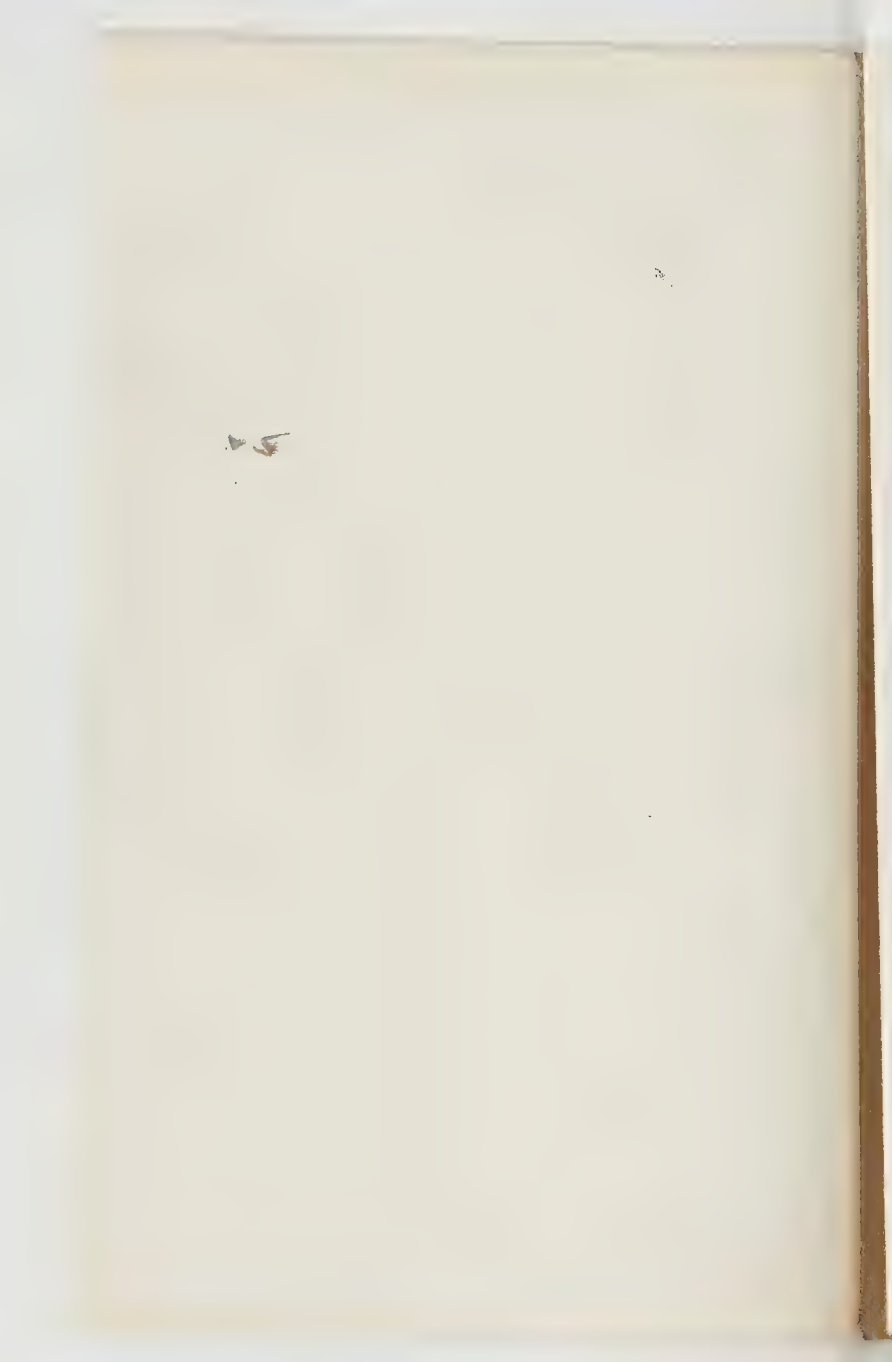
فردا صبح زود از حاجی خدا حافظی کرده التماس نمودم که تا درود کاغذ من از  
خواهرم پرستاری کند خواهرم پیش آمد اسکت از چپانش جاری با صدای لرزه  
دار با یک حضرت تمام دودست کو چکش را بگردنم انداخت گفت برادر باز  
میردی من یتیمه را بکی می سپاری مادرم و برادر محسن در فراق تو شربت  
مرگ را نوشیده فقط امیدم بقیست .

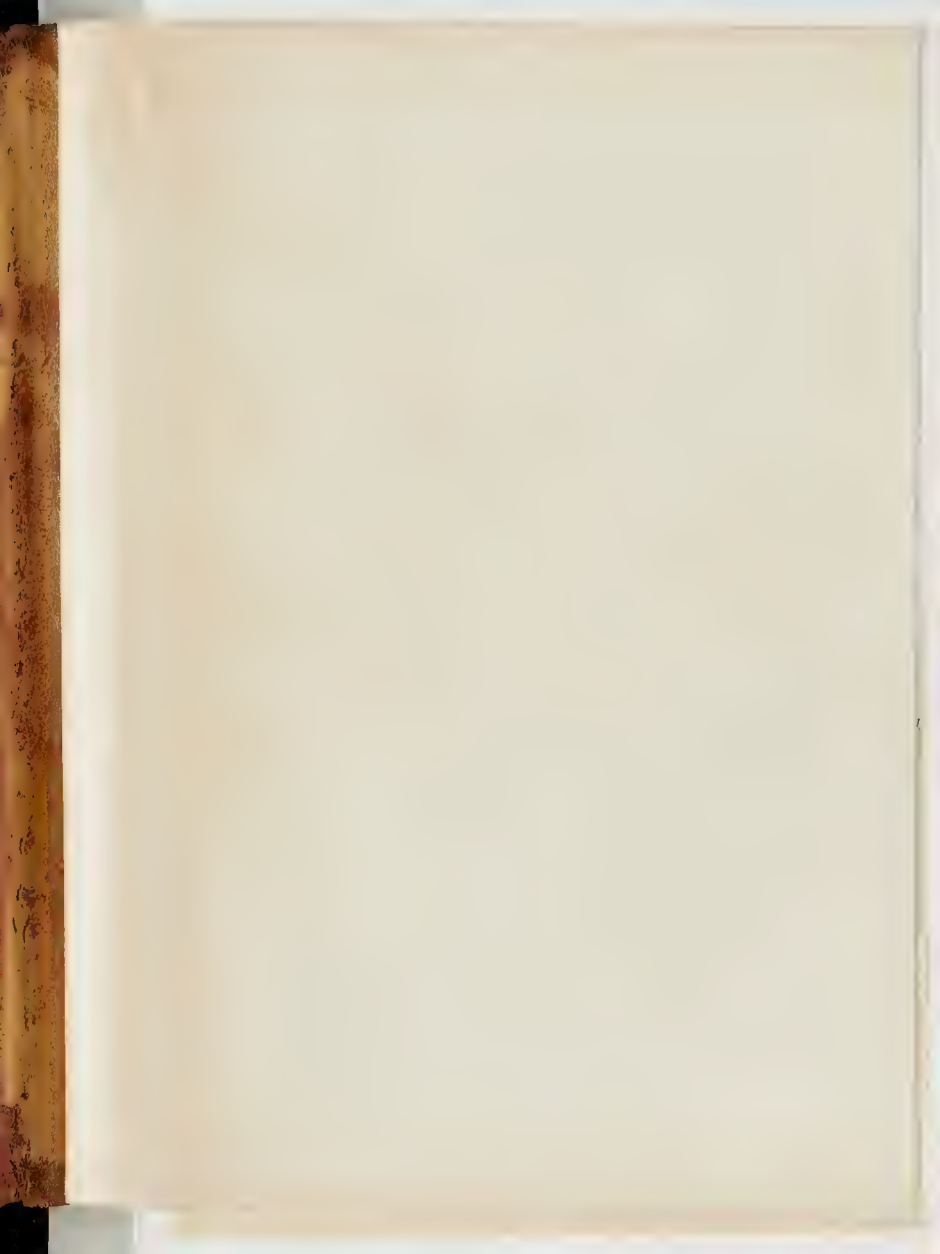
ای برادر بیا من ترحم کن تا ب فراق را ندزم طاق هجرت نماند اینجا

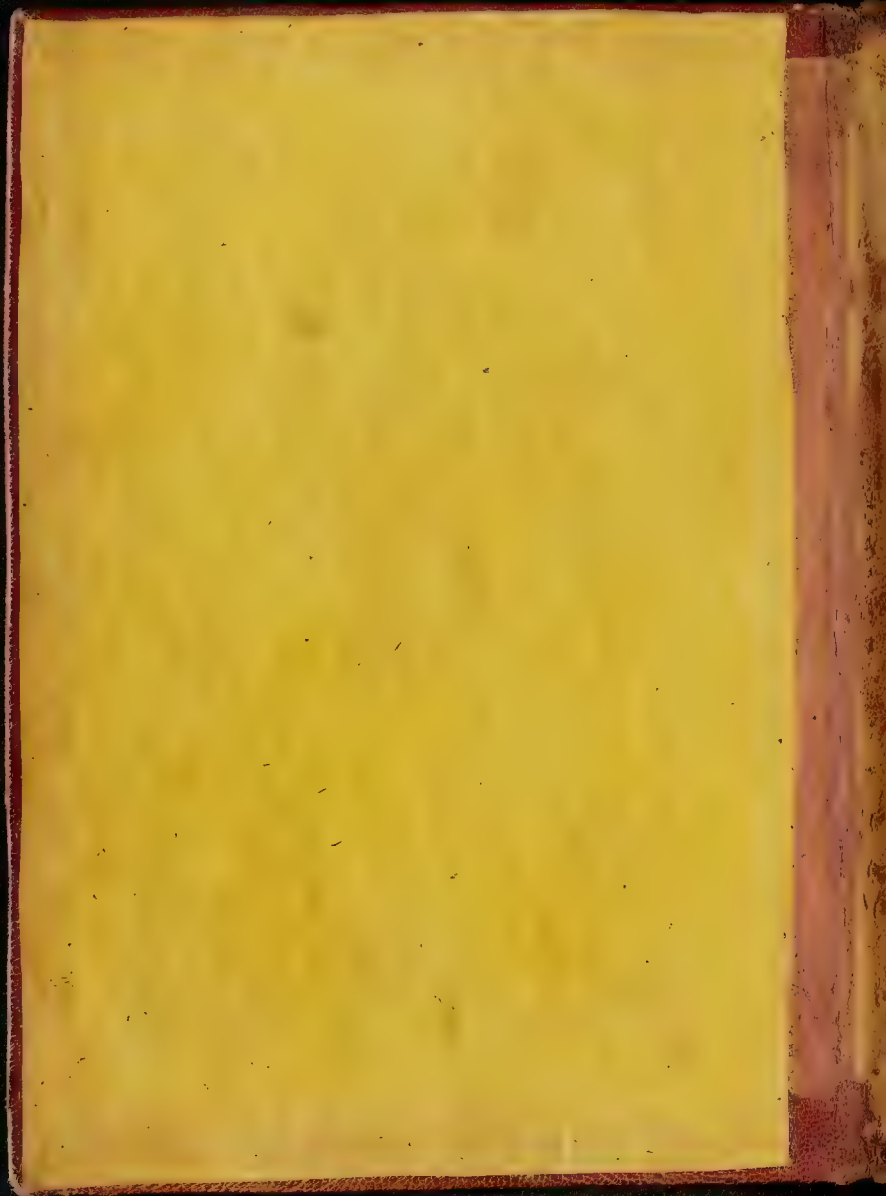
گفت کلو گیر شد روی با بایم افتاد اعصابم از شدت خضه و از ملاطفت  
 این حال این دختر صغیره سستی حاصل نمود بی حس شده بزین نیشتم سرش را  
 برداشته روی زانو گذاشته و لداری و تسلیم دادم  
 خلاصه با هزار یاس و نا ایدی تغییر لباس کرده خود را به کنار آجی  
 رسانیده و از آن جا سوار اوتو سو بهیل شده رفتم تا کی برگردم و  
 را در چه حال بنیم و السلام علی من اتبع الهدی  
 غرض نقشی است که از ما باز ماند که هستی را نمی بنیم بقای  
 کو صاحب دلی روزی جحمت کند در حق درویشان دعا







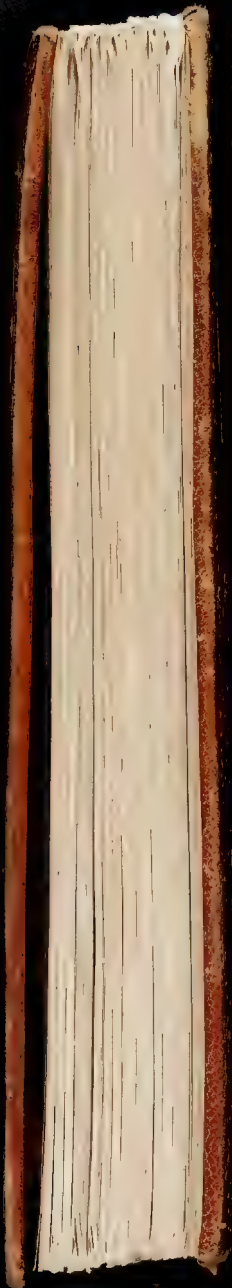
















MANUSCRIT

Mirza Ali : Les aventures d'...

Co 1c 5



Lauris le 28 Février 1914

Cher Monsieur \_\_\_\_\_,

Veuillez accepter tous  
mes remerciements pour la  
généreuse offrande que vous  
avez bien voulu faire à  
notre école.

Je joins à l'assurance  
de mes meilleurs sentiments,

F. Berthamesque





گفت گلگیرند روی با بام افتاد اعصاب از شدت خنده و از ملاحظه  
 این حال این دختر صغیره سستی حاصل نموده بی حس شده بر زمین شستم ترا  
 برداشته روی زانو گذاشته و لداری و تسکین دادم  
 خلاصه با هزار پاس و نا امید می تغییر لباس کرده خود را به کنار آجی  
 رسانیده و از آن جا سوار اوتو سوئیس شده رفتم تا کی برگردم و در آن  
 راه در چه حال بستم و اسلام علی بن اتیغ احمدی  
 غرض نقشبست که از ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقای  
 مگر صاحب بدلی روزی جیت کند و حق درویشان دعا

